MANCHESTER
1824
The University of Manchester

[تهران مصور, Tihrān-i Muṣavvar (۴۹۲), Tihran-i musavvar (492)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: https://www.jstor.org/stable/community.28166722

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.
For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor

University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to *University of Manchester*

JSTOR

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

تهران مصور

شماره ۴۹۲ | جمعه بیست وششم دی ماه ۱۳۳۱ | تکشماره ۶ ریال

آیا قلب ها هم بهم نزدیکند؟

صوت البحرین از فعالیت ((ستون پنجم ایران)) نگرانست (صفحه ۵ را بخوانید)

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

جواب بمخالفین دکتر مصدق

موافقین دیروز، یعنی مخالفین امروز دکتر مصدق را اگر با مخالفین سابق سرهم کنید وجمع بزنید آنقدر کم هستند که با ملتی که پشت سر او ایستاده ازاو حمایت می‌نماید قابل قیاس نیست؛ این وجهه ومحبوبیت مال امروز ودیروز نیست که کسانی مدعی شوند باکمک و حمایت آنها برای مصدق حاصل شده است.

هفتادو چندسال ازعمر این مرد میگذرد، چهل سال پیش وزارت میکرده، سی سال قبل مجلس شورای ملی اختیارات نامحدود مالی و اقتصادی مملکت را باو واگذار نموده، در مهم‌ترین حوادث قرون اخیر با بزرگترین دیکتاتور عصر پنجه‌د پنجه انداخته، زندان رفته، تبعیدشده، درموقعیکه وطن در اشغال نظامی بیگانگان بوده آن قوت نفس و قدرت اراده را در مبارزه باآنها نشان‌داده، باآنکه از خاندان نجبا و اشراف بوده در مکتب آزادی و حریت تربیت شده، بامردم بار آمده، بزبان مردم آشنا است، هر وقت وکیل شده مردم بسراغ او آمده او بدنبال کسی نرفته، دردفترزندگی ازخودنقطه ضعف باقی نگذاشته تاوسیله دست مخالف گردد و بعقیده ما این مرد برای این کاری که امروز بدستش افتاده خلق‌شده است؛ و دل‌خود راهم خوب بازی می‌کند ومردم هم اورا می‌خواهند.

باخواست خدا در افتادن کاری عاقلانه نیست، بدکترمصدق چه ایرادی وارداست اومی گوید آنچه مردم می‌خواهند می کنم؛ می گویند بعدهاممکن است بدعمل کند! این ایراد واردنیست.

از اختیارات درمدت گذشته چه سوء استفاده‌ئی شده که بعد ها بکند؛ به یك رئیس پست ژاندارم یایك بازپرس دادگستری اختیارات محدودی داده‌اند به بینید چه آتشی می‌سوزانند اختیارات مملکتی را ازتمام جهات به‌مردی داده‌اند که مواجه باهزاران مشکلات است قدمی خلاف مصلحت برنداشته می گویندنه؟ انگشت روی‌آن بگذارید.

حتی پاراهیتوان بالاتر گذاشت اگر دکتر مصدق هم نباشد باید برای وضع امروز مملکت فکر دکتر مصدقی کردکه باو اختیارات داده شود باین شرب‌الیهود وهرج ومرج خاتمه دهند، مجلس همین است که صحنه‌های مختلفه آنرادیده‌ایم این‌زدوخوردهای شخصی، این‌حب و بغض‌ها، این کشمکش ها که‌روی اغراض و امیال این‌و آن است روزگار ملتی را سیاه ساخته، درآستانه‌اقراض وزوالیم، بازهم‌میخواهید بهمان وضع عمل کنیم ؟!

میگوئید درنتیجه دیکتا توری رضا شاه گرفتار سوم شهریور شدیم؛ اگر رضا شاه‌نبود ووضع‌بدین‌منوال بودآیاسوم شهریوربهتر از آب بیرون می آمد ؟؟

اگر اثری‌ازحیات باقی است، اگر سنگی روی سنگی‌بنداست نتیجه همان ایام اقتدار رضا شاه است والا آثار قبل از کودتا و بعد از شهریور بیست همین لجام‌گسیختگی وازهم پاشیدگی است که اگرادامه یابد باید فاتحه‌همه‌چیزرا خواند. **اگرمیخواهیدمملکت کمونیست‌شودوپشت‌پرده‌آهنین برویم، دست‌ازصورت بردارید، عریان و پوست کنده صحبت بدارید، بهانه نگیرید، بگوئید بیائید کمونیست شویم‌والله‌تجربه ثابت کرده که‌با این رژیم که ماداریم واین طرز که عمل میکنیم بجائی نخواهیم رسید.**

ده سال حکومت دولت های‌سابق راروی‌هم بگذارید، ده‌سال صورت مجلس‌های پارلمان را در هم بفشارید، به بینید حاصل‌چه‌بوده؟ وضع امروز ماکه‌لب پرتگاه ایستاده وچون بیدنسبت بحیات‌وآبرو و آتیه خودنگران و لرزانیم راه‌در نظرنگیرید، اینها بدرك میگذرد! ایا این فرزندان مملکت که‌درس نخوانده تصدیق میگیرند وبروی‌معلم خود آسید می‌باشند، این‌جوان‌ها که شب دراسلامبول ونادری چاقو کشی می کنند ونام آنرا مبارزه گذاشته‌اند، این‌افرادی که بایدزیر پرچم وطن‌از ناموس خود دفاع کنند بجای آن بخواهر و مادر خود حمله کرده دست تعدی بآنها درازمی‌کنند، اینها را برای نگاهداری آینده وطن تربیت کرده و امانتی را که گذشتگان بدست مادادهاند ما بدست اینهامیسپاریم ؟

میخواهید رشته از این گسیخته‌تر شود، فرزند بروی پدر نهیب میزند، شاگردازاستاد حرف‌نمیشنود، نوکر بفرمان ارباب گوش نمیدهد، نظامی از فرمان افسر خودتمرد می کند تمام پیچ و مهره ها را سست کرده‌اند تااین سقف‌استقلال برسرما فرودآید، مملکتی در بلاتکلیفی و ملتی در نا امنی و اغتشاش میسوزد،

بقیه در صفحه ۲۳

در زیر ذره بین

جت و کشتی جنگی برای ایران

در بین محافل نظامی و سیاسی شایع است که دولت امریکا پیشنهاد نموده درصورتیکه دولت ایران حاضر شود درسازمان‌دفاعی خاور میانه شرکت کند برای تقویت ارتش ایران حداکثر مساعی‌را بکار خواهد برد، از جمله گفته میشود این کمك بصورت ۱۲ کشتی و مقدار زیادی هواپیمای « جت » خواهد بود بعلاوه برای آنکه کادر بحری ایران تکمیل شود، عده‌ئی ازافسران آلمانی و ملوانانی راکه در شرکتهای بیطرف بین المللی کار میکنند در اختیار ایران خواهند گذاشت.

مسئله بحرین و دفاع خلیج فارس

در محافل سیاسی گفته میشود دکتر مصدق پس ازفراغت از حل مسئله نفت موضوع بحرین را بمیان خواهدکشید و دراین مورد باتمام قوا خواهدکوشید در محافل سیاسی خارجی این مسئله مورد بحث است که اگر ایران وارد سازمان دفاعی خاور میانه شود حق حاکمیت ایران برمجمع الجزایر بحرین شناخته خواهد شد مشروط براینکه اولا باامتیازاتی که بشرکت نفت امریکائی داده‌شده‌موافقت کند ثانیاً دفاع ازمنطقه خلیج فارس را باورود باتحادیه‌نظامی‌غرب بعهده بگیرد.

آیة‌الله بهبهانی در مقابل آیة‌الله کاشانی

در محافل روحانی، فعالیتهای اخیر آیة الله بهبهانی وتلگراف هائی که بین ایشان و آیة‌الله بروجردی و آیة‌الله صدر مخابره شده و ارتباط با نخست‌وزیر بعنوان تقویت آیة‌الله بهبهانی در برابرآیة‌الله کاشانی تلقی شده است گر چه نزدیکان آیة‌الله کاشانی و آیة‌الله بهبهانی اظهار میدارندکه حسن روبط‌بین این دومرد روحانی برقرار است ولی گفته می‌شود برای رفع کدورتهائی که محتمل است بین رئیس‌مجلس‌ورئیس‌دولت‌وجودداشته‌باشد اقدامات آیة‌الله بهبهانی ممکنست موجب‌رفع کدورت‌وتشییدمناسبات‌وتقویت مراتب‌مودت بین آندو گردد.

قتل عده‌ئی از اتباع ایرانی در بمبئی

خبرنگار تهران‌مصور اطلاع میدهد چند روز پیش‌اختلافات شدیدی بین عده‌ئی ازاتباع ایران مقیم بمبئی روی‌داد که منجر بزد و خورد شدیدی بین‌آنها شدوچندنفردراین ماجرا بقتل‌رسیدندوزیانهائی نیز واردآمد.

اسدالله بهنام سرکنسول ایران دربمبئی که براثر سکته ناقص سخت بیمار است با اینحال اقداماتی برای رفع این اختلافات بعمل آورد، ولی چون گزارشهای واصله حاکیست که هنوز برخی‌هابین تشنجات دامن میزند ازاین‌رو ازطرف وزارت امور خارجه اتابکی مأمور گردیدکه به‌بمبئی رفته وازنزدیك اوضاع‌را مطالعه‌کند و به اختلافات خاتمه دهد.

پشت پرده سیاست

مطلعین دیگراحتمال صفاوخلوص، بین دودسته‌جبهه‌ملی که از هم جداشده‌اند نمیدهند.

شایعه تعطیل مجلس پس ازگرفتن اختیارات، یاآوردن وکلا در دولت وانداختن مجلس از حد نصاب صحیح نیست. یکی ازادوات سیاست مصدق مجلس است که هر قانونی را بخواهد خود تصویب کند بمجلس ارجاع نماید واز نظر سیاست خارجی هم وجود مجلس لازم است که در مواقع خاص آنرا وسیله عدم قبول بسیاری‌از پیشنهادات قراردهد وبسیاری ازمواردهم باگرفتن رأی‌اعتمادمطالب خودرا چهارمیخه کند.

آنطوری‌که وکلا خیال میکنند مؤثر نیستند که مصدق عاجز باشد و نتواند آنهارا اداره نماید، لهذا مجلس تعطیل‌نخواهدشد.

پرداخت حقوق کارمندان تاآخراسفندماه تأمین‌است و دولت ازین حیث نگرانی ندارد.

دکتر مصدق متوجه است که همان علاقه‌ئی راکه مردم باو دارند به پیشوایان دینی هم دارند، لهذا درصدد جبران‌حادثه‌نم برآمده وحداکثر کوشش را برای‌جلب رضایت آیة‌الله بزرگ‌آقای بروجردی مینماید.

قانون امنیت اجتماعی تمدید خواهد شد تا نظائر اتفاقات قم واقع نشود.

بقیه‌درصفحه ۲۳

قرارداد فروش ۱۰ میلیون تن نفت

یك منبع موثق بخبرنگارما اظهارداشت که موضوع فروش‌ده میلیون‌تن نفت وارد مرحله قطعی شده و قرارداد فروش آن‌درشرف تنظیم است. گفته میشود در ملاقاتی که هفته گذشته بین هندرسن و نخست وزیررویداده دکترمصدق بسفیرکبیرامریکا گفت دادن بیست یا سی میلیون دلار ازطرف دولت امریکا بایران سودی ندارد، ما در حال حاضردارای‌دومیلیون‌ونیم‌تن نفت درمخازن آبادان‌هستیم‌وبعلاوه با تشکیلات‌فعلی بآسانی میتوانیم سالیانه بین ده‌الی پانزده میلیون‌تن نفت استخراج کنیم، بنابراین‌اگرمایل‌بحل مسئله‌نفت‌هستید‌محصول‌نفت مارا بخرید. این موضوع به واشنگتن ولندن گزارش داده شد وبلافاصله مقررگردید ده میلیون تن نفت تصفیه شده برای رفع نیازمندی های قوای دریائی وهوائی و زمینی امریکا در حوزه مدیترانه و شرق نزدیك خریداری شود منتها برای‌آنکه‌انگلیسها هم با این‌امرموافقت کنند وکمبوددلاری‌آنها جبران شودقرارشد واسطه این‌معامله‌شرکت سابق نفت باشد، تا دلارازامریکا بگیرد و احتیاجات خود را ازاین حیث‌مرتفع کند ودرعوض‌بایران که ازحیث لیره‌درمضیقه‌است لیره‌بدهد.

پیام ملا مصطفی به نوربگ

روز یکشنبه این هفته احمد بارزانی باتفاق دو نفر دیگر از شوروی بایران آمده و مستقیماً نزد « نور بگ» که ساکن قریه «انبی» است رفتند و پیام مهمی از« اسد بارزانی » داماد نوربگ باو رسانیدند. دراین پیام اسد بارزانی ازقول ملا مصطفی به‌نوربگ اطلاع داده که دویست وپنجاه نفرسوارورزیده کردتااو اول‌فروردین ماه‌آماده کند، زیرا درآن تاریخ بارزانیها تصمیم دارند اگرموقعیت مناسبی بدست‌آوردند بایران حمله‌کنند، نوربگ سه سال قبل دختر خود را به « اسدبارزانی» که پسر عموی ملا مصطفی بارزانی است داده ودرهمانوقت این دو نفرازبیراهه بشوروی رفته بودند.

مصدق و کاشانی لنگر سیاست ایران

بقرار گزارش واصله در این هفته «مایکل فوت» نماینده حزب کارگر در مجلس عوام انگلستان که سابقه‌مدتی در ایران اقامت داشت طی مصاحبه ئی که با یك خبرنگار آلمانی کرد اظهار داشت انگلستان بیك حقیقت بسیار تلخی‌پی برده است و آن اینستکه نفت ایران سه‌برابر موادنفتی سایر کشورهای‌خاورمیانه برای‌منافع‌داشت، ولی براثراشتباهات کمپانی نفت این‌منبع گرانبها ازدست‌ما خارج‌شد.

وی درپاسخ این سؤال که بعقیده شما چرا بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی اختلافاتی رویداده و یکی بجناب امریکا و دیگر بسوی شوروی گرویده، اظهار داشت بنظر من‌این اختلافات‌واقعیت ندارد وآنچه که‌در این‌باب گفته میشود بیش از مانوری‌نیست، زیرا مصدق وکاشانی لنگر سیاست ایران هستند وچون اطمینان ندارند که دول غرب با ایران کنار آیند، از این‌رو معمدق متوجه بلوك غرب وکاشانی متوجه بلوك شرق شده تاموازنه‌ئی در سیاست ایرا برقرار شود و در صورتیکه دکتر مصدق از بلوك غرب مأیوس شد کاشانی با بلوك شرق وارد مذاکره شود.

چگونه ارامنه بشوروی میروند

یکی از ارامنه جلفای اصفهان که همراه مهاجرین ایرانی بشوروی رفته وپس از یکماه اورا بایران مراجعت داده اند اطلاعات مهمی در اختیار بعضی ازمقامات دولتی گذارده که ارزش‌فوق‌العاده دارد، بطوریکه یکی‌از مقامات دولتی اظهارداشت درخیابان‌فیشرآباد مؤسسه ی بنام « یوژاران » وابسته به‌انجمن فارغ‌التحصیلهای ارامنه وجوددارد که کار این‌مؤسسه فرستادن ارامنه به‌شوروی‌است بعضی از اعضاء هیئت مدیره « یوژاران » که نام فارسی آن « درمانگاه خیریه‌دانشجویا » است‌مأمورتهیه‌وسائل‌حمل‌ونقل‌وتهیه‌ویزای‌عبورهستند

چریك‌ها آماده‌اند

طبق یك خبر خصوصی از آستارا« علی‌بگ حسینی» که‌یکی ازسران‌عشایر شمالست، ایلات‌حسینی‌را که‌درییرامون قصبه «ورمونی» سکونت دارند جمع آوری کرده و درصدد است که تشکیل‌دستجات پارتیزانی بدهد و با خائنین‌وطن شدیداً مبارزه کند گفته میشوداین اقدام از آنجهت صورت گرفته که اخیراً شایعاتی درباره حمله‌عده‌ئی از کرد های بارزانی‌و افراد فرقه دموکرات در بهار آینده‌بایران بر سر زبانها افتاده است علی بك حسینی با آنکه مردی سالخورده است و درزمان تسلط دموکراتها مردی بنام «ماژورصفرعلی» دختر اورا بنام« فاطمه» و همچنین برادرش رابقتل رسانده وخانه اش را آتش زده است، معهذاتوانست‌باچهل تن از افراد ایل خودبدمکرات هاحمله‌کرده و هشتصدتفنگ‌از آنها بگیرد وچهارده تن ازدموکرات ها را که نزدیك آستارا مبادرت بقتل شانزده سرباز کرده بودند از بین ببرد.

بقیه‌درصفحه ۲۳

روی جلد

در خلال دو هفته اخیر که سادچیکف بایران باز گشته، دوبارا نخست وزیر ملاقات کرده و مدتی طولانی بایکدیگر بمذاکره‌پرداختند. یکی‌ازنزدیکان دکترمصدق اظهارداشت که مذاکرات طرفین بسیاردوستانه بود و نتیجه مذاکرات نیز رضایت بخش است. محافل سیاسی سؤال‌میکنندآیاهمانطور که دولتین در محاورات سیاسی یکدیگر نزدیك شده اندقلب های زمامداران دوکشور هم بهم نزدیکست ؟.. زیرا تنهادر صورت دوستی وصمیمیت قلبی است که امکان‌همه‌گونه توافق و مساعیات دوستانه میرود.

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

دکتر مصدق در این روز ها تمام وقت خود را صرف حل نهائی مسئله نفت ، شیلات ، قانون انتخابات ، و گرفتن اختیارات کرده ، بطوریکه آثار خستگی از چهره او بخوبی نمودار است

مصدق میخواهد با گرفتن اختیارات حق ملت را وصول کند و تحت نظر خود بمصرف برساند

نخست‌وزیر میگوید من پس از حل مشکلات نمیخواهم فقط یك «متشکرم» بشنوم بلکه میخواهم مانع آن شوم که زمام امور بدست دولتهای ناصالح افتد

هنوز اعصاب خسته نمایندگان مجلس شورایملی براثر جریانات چندروزه اخیر که منجر بکرفتن رأی اعتماد شد، بودآرام نگردیده بودکه در روز آخر هفته گذشته یکبار دیگر مجلس خودرا مواجه بـا امر تازه‌ای دیدکه البته ازمدتها قبل آنرا پیش بینی میکرد ولی عنوان آن ازطرف دولت بقدری ناگهانی وغیر مترقب بودکه شاید بیش ازچندنفر ازنمایندگان نزدیك بنخست وزیر ازآن اطلاع نداشتند ، عنوان کردن تمدید اختیارات درچنین روز هائی ،آنهم بمدت یکسال چنان برای مجلس غیر منتظر بودکـه چند نفر کنترل اعصاب خودرا از دست دادند ، حسین مکی یارصمیمی دکتر مصدق وکسی که درنهضت ملی ایران سهم بسزائی دارد بقدری عصبانی شدکه ضمن قرائت لایحه تمدید اختیارات استعفای خود را نوشت و در موقعی که وکلا چشم های خودرا میمالیدند وکوئی نمی‌خواستندخود را باچنین پیش آمدی آشنا سازند از جای خود بلند شد واستعفای خودراکه روی یك یادداشت کوچك بامداد وازروی عصبانیت بدخط نوشته شده بود در روی تـریبون کوبید و بـا صدای بلند و مرتعش گفت: «اینهم استعفای من ازمجلس»

عنوان تمدید اختیارات پس ازجریانات اخیر ، استعفای حسین مکی نماینده اول تهران ، بطوری ناگهانی صورت گرفت که مجلس را یکباره منقلب کرد ، چند نفر از نمایندگان با مکی هم آهنگی کردنـد و عده‌ای از تماشاچیان نیز کف زدند وقیافه مجلس را نسبت بدولت که دو روز قبل رأی اعتماد باو داده بودند عوض کـرد و روز بعدگفته شد : « مجلس بـا تمدیـد اختیارات آنهم بمدت یك سال موافق نیست . »

نقش مهندس رضوی نـایب رئیس مجلس

کسانی که درآن روز شاهد و ناظر تقدیم لایحه اختیارات بمجلس شورایملی بودند و قیافه مجلس را پس ازتقدیم لایحه و استعفای حسین مکی از نـمایندگی از نزدیك مشاهده کردند و دلتنگی عده‌ای از نمایندگان را ازنطق چند شب قبل آقای نخست وزیر بیاد میآوردنـد پی باهمیت نقش مهندس رضوی نـایب رئیس مجلس شورایملی که در آن روز عهده دار اداره مجلس بود میبردند ، درآن روز نایب رئیس مجلس چون قیافهٔ مجلس را مشاهده کرد و عصبانیت چندتن از نمایندگـان را دید ودلخوریهای آنان را بیاد آورد ، مطرح کردن فوریت لایحهٔ اختیارات را که به قید دو فوریت تقدیم شده بود در آن جلسه

دادن درمحظور قرار می گیرند بتوانـد آزادانه رأی خودرا بدهند .

این تصمیمات گرفته شد وبانمایندگان بی‌طرف ومردد نیز تماس گرفته شد ولی استقبال وپشتیبانی مردم ایران یکباردیگر ازدولت وشخص آقای دکتر مصدق نقشه مخالفین را نقش برآب ساخت .

توجه عمومی وضع مجلس را عوض کرد

مردم درسراسر کشور پس ازآنکه از جریان مجلس و تقاضای نخست‌وزیر برای تمدید اختیارات اطلاع یافتند و مخصوصاً مقدمه‌ئی راکه دکتر مصدق درلایحه تمدید اختیارات خود آورده بود شنیدند بهیجان آمدند وسیل تلگراف هااز ولایات بتهران روان گردید و در تهران و شهرستانها طومارهائی که بعضی ازآنها بطول ده پانزده متر میرسید برای پشتیبانی دکتر مصدق وتصویب اختیارات بامضای مردم رسید، مردم شهرستان‌ها بخصوص طی تلگرافهائی که بوکلای خود مخابره میکردند ازآنها میخواستندکه به تقاضای دولت رأی دهند.

تلگراف کنندگان همه سرشناس بودند ووکلای شهرستانها آنهارا می‌شناختند و چاره‌ای جز اطاعت ازخواسته های آنها نداشتند، ضمن تهیهٔ این تلگراف هاوطومار ها اغلب شهرستانها دکاکین خودرا بستند ودرتلگرافخانه ها متحصن شدند.

این جریانات و پشتیبانی شدید مردم ازدکتر مصدق که درایران بعنوان «سهیل» مبارزه بااستعمار شناخته شده است وضع مجلس را تغییر داد و به نمایندگان مخالف را تحمل کرده است و آقایانی که اکنون بااختیارات مخالفت میکنند اغلب ازکسانی هستند که خود از پایه گذاران نهضت ملی ایران هستند و اکنون با توجه بحساسیت زمان لازمست ایـن اختیارات داده شود تا ملت ایران بتواند ازمبارزات وگذشت هائی که تا بحال برای رسیدن بحقوق حقه خود کرده است استفاده نماید ، اگر چه در آنشب فراکسیون موفق باخذ یك تصمیم کلی نسبت بتقاضای دولت نشد ولی چون اکثریت اعضاء آن باتجدید اختیارات موافق بودند جلسه ختم گردید.

مصدق چه میگوید

یکی از نزدیکان نخست وزیر اظهار داشته است که آقای دکتر مصدق عـلاوه بر موجبات و عللی که تمدید اختیارات را ایجاب نموده است گفته است من ایـن اختیارات را ازآن جهت تقاضا نمیکنم که پس ازحل قضیه نفت و بشمر رسیدن مبارزات ملت ایران فقط یك « متشکرم » از نمایندگان مجلس تحویل بگیرم بلکه بدان جهة اختیارمیخواهم که پس از آنکه ملت ایران عوائد نفت خود راکه سالیان دراز ازآن محروم بودبدست آورد آن عوائدتحت نظارت خودمن بمصارف حقیقی خود برسد یعنی صرف اصلاح امور وآبادی وعمران وبالابردن سطح زندگانی ملت ایران شود، زیرا درغیر اینصورت پس ازحل قضیه نفت چه بسا ممکن است باز هم این عوائد که باخون جگر بدست آمده است بدست دولت هائی بیفتد که همه آنرا حیف و میل کنند وملت ایران ازآن طرفی نبندد.

پس ازآنکه جلسه روز پنجشنبه بدون مطرح ساختن تقاضای دولت خاتمه یافت ، کسانی که باتمدید اختیارات مخالف بودند وهمچنین کسانی که اصولا بادولت مخالف هستند و می خواستند از این جریان بنفع خود استفاده کنند تصمیم گرفتند بیکدیگر نزدیك شونـد و حداکثر استفاده را بـا درنظر گرفتن استعفای حسین مکی بنمایند.

این عده جلساتی تشکیل دادندو برای اینکه خودرا بهتر مجهز سازند در درجه اول تصمیم گرفتنـد مجلس را ازاکثریت بیاندازند بدین ترتیب که چندنفرازنمایندگان مخالف تمدید اختیارات ویامخالف دولت تهران را ترك کنند وحد نصاب قانونی را برای تشکیل جلسات رسمی پائین آورند تاهرچه بیشتر ممکن است مانـع تصویب لایحه دولت شوند و برای حصول اینمنظور روز یکشنبه نقشه خودرا عملی ساختند و بامسافرت یکی ازنمایندگان مجلس تشکیل نشد .یکی ازنمایندگـان مخالف تمدیـد اختیارات بخبر نگار ما اظهار داشت ما تصمیم داریم مانع ازتشکیل جلسات مجلس شویم و هرچندکه شاید این همان چیزی باشدکه دولت میخواهد ولی نبایدفراموش کردکه باتعطیل مجلس و انقضای مدت اختیارات دولت ، دولت دیگر اختیاراتی نخواهد داشت.

تصمیم دیگری که وکلای مخالف گرفتند این بودکه درهنگام رأی گرفتن نسبت به لایحه اختیارات تقاضای « رأی مخفی » کنند تاوکلائی که بنحوی در هنگام رای

برآن هرموقع که مجلس بخواهد میتواند باابراز عدم اعتماد، دولت را ساقط کند و موضوع اختیارات را منتفی سازد »

تقلیل مدت اختیارات

وقتیکه نمایندگان مجلس شورایملی دکترمصدق را در تمدید اخـتیارات مصر دیدند ومردم را پشتیبـان دولت یافتند ، تصمیم گرفتندکه با آقای دکترمصدق تماس گیرند - ایشان را راضی نمایندکـه مدت اختیارات ازیکسال بشش ماه تقلیل یابدو ازایشان خواهش کنندکه با تمدیداختیارات برای شش ماه موافقت کنند و مجلس قول خواهد دادکه پس از خاتمه این مدت چنانچه باز هم اوضاع کشور تمدید اختیارات راایجاب کند با تمدید آن موافقت خواهد کرد .بطوریکه کسب خبرشده است پس‌از آنکه چند تن ازنمایندگان با آقای دکتر مصدق تماس گرفتند واین تقاضای مجلس را درمیان می‌نهندآقای نخست وزیراظهار داشت که خوبست مجلس باهمان یك سال تقاضای دولت موافقت کند وچنانچه پس‌از انقضای مدت شش مـاه دولت موجباتی برای اختیارات نبیند خودداوطلب خواهد شدکه اختیارات را مجدداً بمجلس شورای ملی باز گرداند مجلس شورایملی نیز چنانچه همین تشخیص‌را دادکه اوضاع واحوالی که ایجاب کرده است دولت تقاضای اختیارات نماید برطرف گردیده است می‌تواند همین عمل را انجام دهد نمایندگان مجلس شورای ملی نیزاین استدلال دکترمصدق را قبول کردند وبیش ازاین درین باره بحثی نکردند.

تلاش برای استرداد استعفای مکی

پس‌از آنکه حسین مکی ازنمایندگی مجلس استعفاداد وراه خانه خود را پیش گرفت در همان جلسه عده‌ای از وکلا از استعفای اوابراز تأسف کردند ودر جلسه خصوصی هم‌ازیکدیگر خواستندکه وسائلی فراهم آورند تا رفـع تکدر او شود و بمجلس برگردد وچون با قرائت استعفای او در مجلس و انقضای مدت پانزده روز استعفای او قطعی تلقی میشد ازنایب‌رئیس مجلس خواستند که فعلا ازقرائت آن خودداری شود .ازفردای آنروز برای استرداد استعفای مکی فعالیتی آغازشد ، روزشنبه دریکی از روزنامه های عصر نوشته شدکه دکتر فاطمی وزیر امورخارجه که حامل پیغامی ازطرف نخست‌وزیر برای مکی بوده بشمشك برای دیدن وی رفته است و این خبرسروصدائی ایجاد کردکه وزیر خارجه رامجبور کرد این خبـر را تکـذیب کند و بلافاصله در تهران شایع شدکه نخست‌وزیر شخص دیگری رابرای سخنگوئی دولت انتخاب کرده است.

یك منبع نزدیك به نخست‌وزیر گفت که سه تن ازنمایندگان مجلس شورایملی که از مشاورین آقای دکترمصدق هستند ازآقای

بقیه در صفحه ۲۲

همین منبع اضافه کرده است که آقای دکترمصدق در مورد اصرار خود بـرای تمدید اختیارات قانونی خود گفته است « من نمی‌دانم این تردیدمجلس شورایملی برای چیست ؟ زیرا اگر اختیاراتی بدولت تفویض کنند این مانع از آن نخواهد بود که خود مجلس لوایحی را که مفید حال مردم تشخیص دهند تصویب کنند و علاوه فهماندکه تادکترمصدق سرکرم مبارزه با اجنبی است هیچ‌قدرتی نمیتواند بااوستیزه کند ویااورا ازراه خود باز دارد .

مصدق پیروز شد

پشتیبانی و حمایت مردم از دکتـر مصدق نمایندگان مردد را وادار کرد که از خواستـه های مردم تبعیت کنند و به اراده مردم گردن بنهند و تصمیم بگیرند بدکار مصدق و تقاضای تجدید اختیارات اورأی دهند و استدلال مخالفین تجدیـد اختیارات رانادیده بگیرند..

فراکسیون نهضت ملی

در جلسه سری فراکسیون نهضت‌ملی که روز شنبه در مجلس تشکیل شد بیاناتی ازطرف فراکسیون علیه‌وله تمدید اختیارات ایراد شد و این بیانات در بعضی قسمت‌ها تند و شدید بود، بطوریکه یکی ازاعضاء فراکسیون در همان جلسه تصمیم بکنـاره گیری از فراکسیون گرفت‌و گفت: بااین ترتیب‌این فراکسیون‌رانمیشود «فراکسیون طرفداردولت» نام‌نهاد رأی اکثریت‌باید ملاك عمل باشد و آقایانی که در اقلیت هستند باید رأی اکثریت‌رابپذیرند.

آقای دکتر شایگان در ایـن جلسه قسمتی از مذاکرات «مصدق - هندرسن» و همچنین اسناد و مدارکی را که بدست آورده بودکه انگلیسها بامریکائیها توصیه کرده‌اند که تلاش خود را برای حل‌قضیه نفت ایران برای مدت کـوتاهی بتعویق اندازد بیان کرد و گفت ملت ایران دو سال است که هرگونه محرومیت ومشقت

در این هفته مکی ، دکتر بقائی، حائری زاده و دکترشایگان بعنوان مردان هفته شناخته شده اند

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

کشف یک توطئه بزرگ برای انقلاب آذربایجان و کردستان

در این سرزمین جاسوسان چهار کشور بزرگ با یکدیگر دست و پنجه نرم میکنند ((ایوان پتکوف)) جاسوس زبردست شوروی اعتراف کرد که میخواستند در آذربایجان و کردستان دست بانقلاب زده، وراه را برای حمله قوای بارزانی و دموکرات باز کنند.

چند روز پیش، یکی از مأمورین زبردست ایرانی که برای کشف فعالیتهای مرزی و عملیات جاسوسان خارجی در سرحدات ایران و ترکیه و شوروی، و در نواحی آذربایجان غربی و آرارات مشغول تحقیقات بوده، بااطلاعات جالب توجهی بتهران مراجعت کرد و آنرا در دسترس مقامات مربوطه گذاشت. خبرنگارما توانست با این شخص تماس گرفته، واطلاعات جالب ومهمی راکه درزیر ملاحظه میکنید برای خوانندگان تهران مصور بدست آورد.

بسوی مرز

چند ماه قبل از طرف یکی از دستگاه
رسمی دولتی، بمن مأموریت داده
در سراسر آذربایجان غربی مسافرت
وهرگونه اطلاعات و اخبار قابل
هی که بنظر برسد جمع آوری کنم و
ودبمرکز بیاورم، دستگاه مزبور ابتدا
مأمور کرد که از «زیوه» اول این
ه مرزی ایران و ترکیه تا «قره قریون»
گوشه مرزی ایران ترکیه و شوروی
فرت کنم، در این مسافرت مأموریت
تم هرگونه اطلاعات جالبی را که
ان دارد ازمسافرت ژنرال ریجوی بمرز
ن و ترکیه بدست آورم و بمرکز گزارش
، همچنین مأموریت داشتم نتیجه نظریات
قدامات ژنرال ریجوی راکه طبق آن
ها بتمرکز قوا و تهیه استحکامات در
ق مرزی پرداخته اند جمع آوری کنم،
وه وظیفه داشتم درباره ورود و خروج
اص وراجع براهمائی که جاسوسان
وی و ترک در آن مسافرت میکنند
اماتی بکنم. مسافرت من متجاوز بردو ماه
کشید و در این مدت موفق شدم
عات فراوانی تهیه کنم اکنون که
ریتم پایان یافته اطلاعاتی را که دراین
د بدست آورده ام برای ملت ایران
وصاً ساکنین آذربایجان غربی که خطر
گی آنها را تهدید میکند شرح میدهم
رای رفع مشکلات با مأمورین دولت
ری کنند. درتمام مدتیکه در آذربایجان
مسافرت میکردم احساسات پاک و
لیری ازطرف ایرانیان نسبت بوطنشان
ز میشد و مسلم گردید که جاسوسان
ل خارجی این کشور عموماً بیگانه واز اتباع خارجی هستند که با تغییر نام و با در دست داشتن شناسنامه های ایرانی مشغول جاسوسی میباشند.

جائیکه جاسوسان باهم میجنگند

در سراسر مرز ایران وترکیه یك دالان و معبر بزرگ وجوددارد که جاسوسان خارجی مرتباً در این راه مشغول آمد و رفت هستند، و با استفاده از کوره راهها و نقاط کوهستانی بدون ترس و نگرانی از مرز خارج میشوند و پس از چندی مجدداً مراجعت میکنند این افراد برای دولتهای شوروی، ترکیه، انگلیس و امریکا کار میکنند و هر یك از آنها میتوانند تامرا کز ترکیه، عراق ایران و همچنین تا بادکوبه و ایروان بروند و شاید بتوان ادعا کرد آذربایجان غربی تنها نقطه ئی است که از آن یکروزه ده تا بیست جاسوس عبور میکند آنچه مسلم است، در این منطقه وسیع جاسوسان چهار کشور با یکدیگر دست و پنجه نرم میکنند وعملیات یکدیگر را خنثی میسازند. بنابر این عمدهٔ کار جاسوسان کنترل عملیات رقبا و از بین بردن آنهاست، دراین مبارزه پنهانی و خطرناك اکثر جاسوسهای انگلیسی و امریکائی و ترك بر ضد جاسوسان شوروی متحد شده و باکمك یکدیگر نقشه های آنهارا نقش برآب میسازند وباآنکه این مبارزه در داخل خاك ایران صورت میگیرد معذالك از طرف دولت ایران کوچکترین عکس العملی انجام نمی شود و مأمورین دولت دلخوشند که دیگران برای آنها کار میکنند و خودشان ابداً احتیاجی باقدام و نظارت و بررسی ندارند، این امر تا اندازه ئی نیز با حقیقت وفق میدهد زیرا حادثه ئی که در دو ماه قبل در مرز ایران و ترکیه روی داده مؤید این عقیده است.

دستگیری پتکوف

درنیمه اول آبانماه مأمورین مرزی ترکیه در (بورالان) که در سه گوشه مرزی ایران و شوروی و ترکیه واقعست خبر میدهند که یکنفر روسی ازمعابر کوهستانی آرارات وارد ترکیه شده و با مهارت عجیبی موفق گردیده است خودرا ازچنگ مأمورین مرزی نجات بدهد وباین کشور راه یابد شخص مزبور که به «اردهان» و «قارس» رفته بود پس از بیست روز درصدد برآمد بنام یك بازرگان آذربایجانی که مدتها در ترکیه بتجارت مشغول بوده است وارد ایران شود، ولی بوسیله مأمورین مرزی دستگیر شد، مشارالیه موقعیکه در استانبول تحت بازجوئی قرار گرفت، اعتراف کرد که نام او «ایوان پتکوف» و سرگرد ادارهٔ جاسوسی «ن ك . و . د» است، ودر زمان جنگ با درجه سروانی ارتش سرخ در تهران و شهرستانهای شمالی ایران خدمت میکرده وزبان فارسی راهم خوب میداند. پتکوف اعتراف نموده که مدتی در ایران مأموریت جاسوسی داشته است.

انقلاب در ایران

چندسند حاوی اعداد رمز نزد پتکوف پیدا شده بود که او ازرمز آنها اظهار بی اطلاعی میکرد وفقط اظهارداشت مأمور رسانیدن این اوراق باشخاص معینی در تبریز وتهران بودم، همچنین اعتراف کرد که مأمور انقلاب در آذربایجان ایران و نقاط کردنشین بوده است وقرار بود باکمك رابطین فرقه دمکرات و سایر طرفداران این گروه، مقدمات انقلاب بزرگی را در شمال غربی آذربایجان و تسلط بر اینقسمت متمرکز کنند

این قوای انقلابی میبایستی در اول آذرماه سال جاری انقلاب را شروع نموده وراه را برای ورود قوای بارزانی و دمکرات باز کنند، و انقلاب طوری میبایستی انجام گیرد که دولت ایران نتواند ادعا کند بارزانیها و دمکراتها ازخارج وارد ایران شده اند. بادستگیری پتکوف عده زیادی از کسانیکه میبایستی دراین انقلاب شرکت کنند درماکو، تبریز، خوی تا سردشت شناخته شدند که عملیاتشان تحت نظر است.

خطر در آذربایجان غربی

پس از آنکه ژنرال ریجوی از مرز های ایران و ترکیه بازدید کرد این عقیده در بین افسران نظامی ترك پیدا شد که ایران قادر بدفاع از آذربایجان غربی نیست، و بآینجهت ترکها باید نیروهای خود را در این قسمت تقویت کنند. در ملاقاتهائی که با بعضی از افسران مرزی ترکیه کردم آنها علناً میگفتند «درموقع حمله ارتش سرخ بایران، اگر ارتش ایران قوی باشد فقط قادر بدفاع محور تهران قزوین و تبریز خواهد بود و بهیچوجه ایران نمیتواند از آذربایجان غربی دفاع کند در نتیجه قوای شوروی بدون مانع ازخوی تا سردشت سرازیر میشوند وخطر بزرگی برای ما ایجاد میکنند» پیدایش این عقیده سبب شده است که ترکها توجه بیشتری بآذربایجان غربی معطوف دارند و عمال خود را بین ایلات و عشایر و کردهای آذربایجان غربی پخش کنند چنانچه کنسول ترکیه در رضائیه موسوم به (شاه بندر) باآنکه بیش از ده نفر ترك دررضائیه سکونت ندارد معذالك باوسائل زیادی که دراختیار دارد میکوشد اوضاع سراسر آذربایجان غربی را کنترل کند.

بارزانیها کجا هستند؟

درتحقیقاتی که ازمسافرین ومهاجرین وهمچنین از کسانیکه ازخاك شوروی بطور قاچاق بایران آمده اند بعمل آمده مسلم شده است که در امتداد مرزهای ایران و شوروی، برای اقامت فراریان فرقه دمکرات و کردهای بارزانی، چند قصبه کوچك ساخته شده است و اغلب افراد فرقه و بارزانیها دراین نقاط اقامت دارند، بعلاوه درخارج این قصبات اردوگاههای بزرگ نظامی جهت تعلیمات نظامی وجود دارد وعده ئی از سربازان و افسران شوروی مشغول آموختن فنون نظامی جدید بافراد فراری فرقه دمکرات و بازرانی ها هستند. جاسوسان شوروی که در ترکیه دستگیر شده اند اظهار میدارند قوای بارزانی و فرقه دمکرات طوری مجهز شده اند که در عرض سه روز میتوانند نیروی منظمی تشکیل داده و وارد صحنه عملیات شوند.

یکی از نگهبانان مرزی ایران

یکی از استحکامات ترکها درمرز شوروی

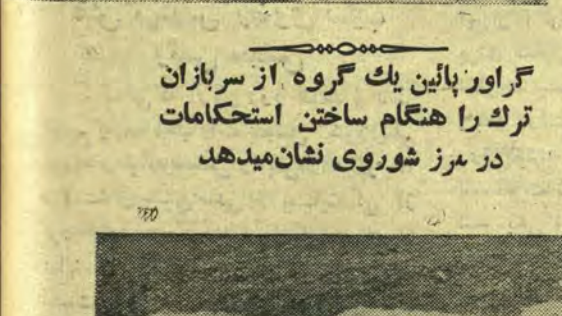

گراور پائین یك گروه از سربازان ترك را هنگام ساختن استحکامات در مرز شوروی نشان میدهد

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

صوت البحرین
از فعالیت «ستون پنجم ایران» نگرانست

جیره خواران انگلیس، ایرانیها را از «شمشیر برهنه خود!!..» میترسانند!
«بوق استعمار» چگونه از منافع شیخ غاصب و حکومت «آل خلیفه» دفاع میکند؟
ملت ایران کسانی را که علیه ایرانیان مقیم بحرین بتوطئه چینی پردازند بهیچ قیمت نخواهد بخشید

سه خبر در بحرین چند روز پیش شماره ٤ سال سوم مجله «صوت البحرین» بلندگوی دولت انگلیس در جزایر بحرین بدست ما رسید این مجله را یکی از هموطنان بحرینی که متأسفانه افشاء نام او بواسطه تهدیدها و فشارهائی که حکومت شیخ بحرین نسبت بایرانیان روا میدارد مقدور نیست برای ما فرستاده است.

صوت البحرین در مقاله ئی تحت عنوان «البحرین فی صحیفة ایرانیه» به سه خبر منتشره در شماره ٤٧٩ جمعه ٢٥ مهر ١٣٣٧ تهران مصور اشاره کرده و سپس بیاره گوئی هائی پرداخته است - این سه خبر که در تهران مصور منتشر شده بود عبارتست از: ١ - مسافرت شخصیت های انگلیسی بیحرین، واخذ تصمیمات شدید در مورد ایرانیان مقیم این جزائر - ٢ - سپاشیهای مجله صوت البحرین و مقاله ئی که توسط شخصی بنام «عبدالله بهلول» در آن نوشته شده و تذکر داده است بجای ایرانیان مقیم بحرین که وجودشان خطرناکست باید اعراب فلسطین باین ناحیه نقل مکان کنند - ٣ - عده ئی از اهالی بحرین طی نامه های متعددی که نوشته اند از بدرفتاری مأمورین انگلیسی و پلیس بحرین شکایت کرده و تقاضای کمک از دولت ایران کرده اند و متذکر شده اند که مجمع الجزایر بحرین حاضر است ششهزار سرباز برای بیرون راندن انگلیسها از این جزایر بدهد.

اجنبی در بحرین

مجله صوت البحرین باین سه خبر چنین پاسخ میدهد:

١ - هیچ شخص انگلیسی در تاریخی که ذکر شده یا قبل از آن ببحرین نیامده بلکه در تاریخ ٨ محرم ١٣٧٢ «یعنی همان تاریخی که تهران مصور بآن اشاره کرده» خانم «دوک کنت» و فرزندش به بحرین آمدند و فقط دو ساعت در این محل توقف کردند!.

و اما در بارهٔ این موضوع که وجود بیگانگان در کشور «بحرین» زیان دارد، این امر احتیاج بدلیل نیست، حال خواه این افراد ایرانی باشند یا غیر ایرانی، زیرا هرچه باشد آنها اجنبی هستند و چون احساسات میهن پرستی نسبت ببحرین ندارند سعی آنها فقط مصروف بجمع آوری پول! و محروم ساختن اهالی مملکت!! بحرین از نعمتهای این دیاراست، چنانکه اینکار هم اکنون صورت گرفته و دستجات متعددی از بیگانگان تمام بازارها و دوایر و شرکت هارا پر کرده، مبالغ هنگفتی بجیب میزنند و ثروت مارا بممالک خود میفرستند!

شمشیر برهنه!!

٢ - مجله «صوت البحرین» هیچوقت بوق استعمار نبوده و نیست، بلکه همواره مثل شمشیر!! برهنه ایست که بر سر هر کس که در اینکشور با آتش بازی کند!! و همچنین بر سر استعمار منفور، خواه استعمار انگلیسی، خواه استعمار ایرانی باشد فرود خواهد آمد!! مقاله ئی هم که «احمد عبدالله بهلول» در این مجله نوشته، عین واقعست. وی از اخراج ایرانیها و آوردن اعراب فلسطین سخن نگفته، بلکه از اینکه درهای بحرین بروی ایرانیان کشوده شده، ولی آوارگان فلسطین از ورود ببحرین محرومند اظهار تعجب کرده است!..

با اینحال ما معتقدیم که اکثریت ایرانیان مقیم بحرین بر ئیس مملکت «شیخ حمد آل خلیفه» و دولت او علاقمندند!!. و با آنچه که در روزنامه های ایران منتشر میشود موافق نیستند!.. ولی اگر این امر صحت داشته باشد، وششهزار نفر درخود بحرین برای جنگ و تصرف مملکت ما آماده اند، بردولت بحرین لازم و واجبست که کاملا بیدار باشد و حرکات آنانرا با دقت از نظر بگذراند.

ستون پنجم!!

٣ - اگر آنچه که گفته شد صحیح باشد نگرانی و ناراحتی ما را که بارها بر صفحات این مجله یاد آوری کردیم، تأیید میکند ما بارها از مسئولین امر خواسته بودیم که مراقب اوضاع و اعمال بیگانگان باشند، و کسانی را که بطور قاچاق وارد بحرین میشوند بی درنگ تبعید کنند و بخارجیانی که از وجوه آنان برای مملکت منفعتی نیست اجازهٔ دخول ندهند، و کشور را از ستون پنجم ایران پاک کنند!!..

باز هم نظر دولت خودمان را باین امر متوجه میسازیم که الغای گذرنامه بین امارت اشینهای خلیج فارس، موجب شده است که درهای مملکت بروی بسیاری از عناصر غیر عرب باز شود و ببحرین هجوم آورند. این افراد بیشتر ایرانی هستند و باینجهت بدولت پیشنهاد میکنیم که هرچه زودتر اداره ئی برای ایجاد آئین نامه اقامت و تحقیق در باره هویت اشخاص تشکیل دهد.

اما اگر باین امر توجهی نشود حوادثی که مجله «تهران مصور» بآن اشاره کرده، بدون هیچگونه تردید در بحرین روی خواهد داد.»

سلطان بی تاج و تخت

اینها بود خلاصه ئی از مطالب منتشره در مجله «صوت البحرین». این مجله با آن که آمد و رفت انگلیس ها را ببحرین تکذیب میکند، معهذا گوئی اینموضوع را فراموش کرده و مینویسد دو شس کنت و پسرش ببحرین آمدند ولی بیشتر از دو ساعت در اینجا نماندند!! صوت البحرین دیگر از آمد و رفتهای دائمی انگلیسها و از مسافرت فرماندهان نظامی و مأمورین اینتلیجنس سرویس و رؤسای شرکت نفت که بلا انقطاع ببحرین میروند سخنی نمیگوید این مجله با آنکه از بیرون رفتن پول بحرین اظهار تأسف میکند، در مورد چپاول ذخایر نفت این کشور، و از غارت مروارید های بحرین سکوت اختیار میکند، زیرا در اینجا دیگر پای «ارباب» در میانست!.. مضحک تر ازهمه اینستکه این ورق پاره کثیف مینویسد «صوت البحرین» هیچوقت بوق استعمار نبوده، بلکه شمشیر برهنه ئی بوده که بر سر هر کس که در این مملکت با آتش بازی کند فرود میآید!!!...

معلوم نیست این شمشیر برهنه! اگر حقیقتاً برانست و در مقابل استعمار گران انگلیسی کند نیست چرا بر فرق «بلگریو» سلطان بی تخت و تاج بحرین فرود نمیآمد و مردم این دیار را از چنگال این جاسوس بزرگ نجات نمیدهد...؟

استعمار ایرانی!!

بعد صوت البحرین با آنکه از «استعمار» اظهار نفرت میکند، با اینحال طوق عبودیت انگلستان را بگردن مینهد ولی از استعمار ایران، ایرانی که شکنندهٔ طلسم استعمار و قهرمان آزادی ملل شرق است اظهار انزجار میکند!..

درجای دیگر صوت البحرین با آنکه ادعا میکند ایرانیان این جزیره طرفدار حکومت شیخ بحرین هستند با این حال به دولت شیخ حمد توصیه میکند که جلو «ستون پنجم» ایران را بگیرد و عملیات ایرانیان مقیم بحرین را با نهایت دقت تحت کنترل قرار دهد و سپس اعلام خطر میکند که اگر مراقب اوضاع نباشید فیام ششهزار تن از جوانان بحرینی جامهٔ عمل خواهد پوشید و راه را برای ورود قوای ایران باز خواهند کرد

نویسندگان صوت البحرین تصور می کنند که با محدود کردن و تحت فشار گذاردن ایرانیان بحرین، از آزادی این ناحیه و الحاق بحرین بایران میتوانند جلوگیری کنند!.. عناصر خائنی که امروز بر بحرین تسلط یافته اند، فضای این سامان را برای ساکنین آن دیار مسموم ساخته اند. درحالیکه انگلیسها از یکطرف منابع بحرین را بغارت میبرند، از طرف دیگر جیره خواران آنها از پشت بمردم بحرین خنجر میزنند. هیچکس نیست که صفحات تاریخ را ورق بزند و از ماجرای تلخ و دردناک تسلط انگلیسها بر بحرین متأثر نشود - تاریخ بحرین در ١٣٠ سال اخیر با «آتش و خون» نوشته شده، زیرا انگلیس ها بزور توپ و سرنیزه توانستند بر این سامان تسلط یابند.

اینها کیستند؟

صوت البحرین که ادعا میکند با استعمار بیگانه چه انگلیسی و چه ایرانی مبارزه می کند، باید از او پرسید پس این «بلگریو» کیست که در همه جا مثل سایه شیخ بحرین را تعقیب میکند؟

این افسران انگلیسی که مالک الرقاب بحرین هستند و «شیخ حمد» بدون اجازه آنها آب نمیخورد در آنجا چه میکنند؟.. اینهمه اتباع انگلیسی که بر روی منابع نفت و مروارید بحرین پنجه انداخته اند کیستند؟ بعلاوه این چگونه استقلالیست که عکس ژرژ ششم بر روی پول رسمی بحرین نقش شده

صوت البحرین که از اربابان انگلیسی خود الهام میگیرد و ادعا میکند ایرانیان بحرین افراد بیگانه ئی هستند که در آنجا سکونت دارند اگر طالب حقیقت است خوبست صفحات تاریخ را ورق بزند و ببیند بحرین از دوران سلطنت هخامنشیان یعنی از ٢٥ قرن پیش جزو ایران بوده. هنوز آثار عهد اردشیر بابکان و مقابر زمان ساسانیان در بحرین موجود است. هنوز ده ها نامه و سند که دلیل برحق حاکمیت ایران بر بحرین است در آرشیوهای وزارت امور خارجه مضبوط است.

همین لرد «کلارندون» وزیر خارجه پیشین انگلس، با اینکه یکنفر انگلیسی بود، و با آنکه خون انگلیسی داشت، نژادش انگلیسی بود، زبان و مذهب انگلیسی داشت، بحرین را متعلق بایران میدانست «صوت البحرین» جیره خوار امپراطوری کاسه از آش گرم ترشده و بحرین را تحت الحمایه انگلستان میداند لردان لندنی هم با او هم آواز

بقیه در صفحه ٢٣

اگر صوت البحرین شمشیر خود را برای مبارزه با استعمار تیز کرده پس این آقا در کنار «شیخ حمد» چه میکند؟

صوت البحرین از استقلال بحرین دم میزند، ولی ایدن از قوای بحرین سان می بیند!..

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

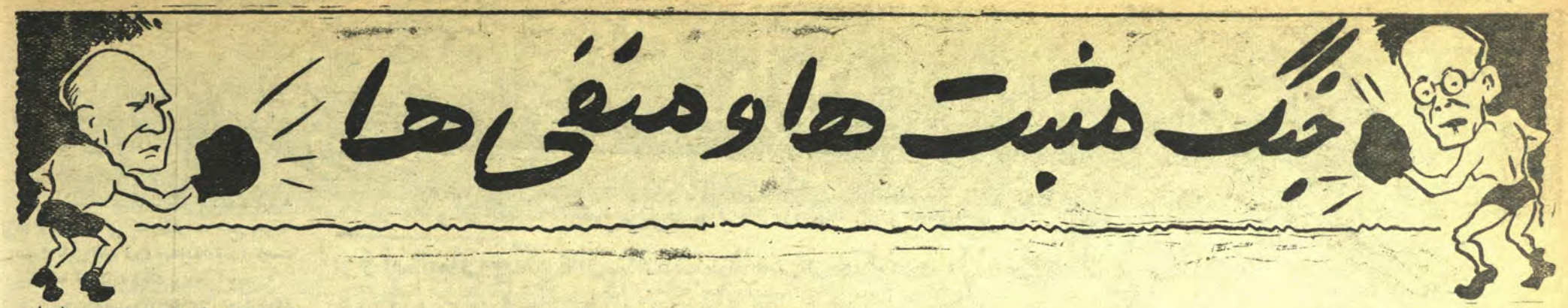

دو حقوقدان که نام وفکر ورویه شان مانند هم است اما مخالف یکدیگرند

قطب مثبت مجلس دکتر شایگان و قطب منفی آن حائریزاده است

هریك از این دو قطب سعی دارد «حسین مکی» را بسوی خود بکشاند

مدرس درباره حائریزاده و مصدق درباره شایگان چه گفته‌اند؟

جنگ سرد هفته اخیر مبارزه دودسته درمجلس بود که بشکل اقلیت و اکثریت درآمده بودند ، رهبری اکثریت با دکتر شایگان و اقلیت باهمکار قدیمی وی حائری‌زاده بود . شایگان وحائری‌زاده ازبسیاری ازجهات شبیه یکدیگرند ، حائری‌زاده هم سیداست وهم نامش علی ، هم قاضی و حقوقدان است وهم عضو جبهه ملی بود وطرفدار مصدق ، دکتر شایگان هم همینطور

درحزب دموکرات قوام‌السلطنه حائری‌زاده نامش «قطب منفی» بود، زیرا ازاولین ساعتی که جلسه کمیتهٔ مرکزی تشکیل میشد حائری‌زاده مانند دراویش که «حق‌دوست ، حق‌دوست» میگویند لحظه بلحظه میگفت : مخالفم ، خلاف قانوناست صحیح نیست .

وقتی صحبت میکند آنقدر امثله وحکم راست وریس میکند و عربی قالب میزند و آنقدر نه، نه میگوید که شنونده‌را از زندگی بیزار می سازد . تاشما دهان بازکنید و موضوعی عنوان نمائید برخلاف دکتر طاهری همشهری او که میگوید درمملکت ما «نشد» ندارد، حائری‌زاده مانند ماشینی که یکدنده اش صدا کند دم بدم میگوید: نه، مخالفم.

حائری‌زاده برسر همین منفی‌دوستی ها باقوام « پس‌از آنهمه دوستی » وبا مصدق‌هم بدنبال یکدنیا صمیمیت وهمکاری بهم زد ، اما پدرش مرجع تقلید مسلمانان شیعه وخودش مرجع تقلید بود ، خودش وقتی که قاضی بود اسم رشوه که جلویش می‌آوردند تنش «مورمور» میشد وحال «تشنج» باو دست میداد ..

این وکیل یزد که قیافه ای مانند «سرکه» دارد عاشق « باقلوا »است . اما چون این محصول سخت کران است عادت نکرده‌است که بمیهمانان تعارف کند او ازآخوندی کت «برك» بروزن «نمك» وتسبیح «پسر» را فراموش نکرده است. او باآنکه (بخلاف یکی ازفرزندانش) بحزب توده و برادر بزرگ‌ترش حزب کمونیست سمپاتی ندارد، از رژیم روسیه تزاری سخت بیزاربود.

این نقاره حضرت از موقعی شروع شد که درجریان مهاجرت جنگ بین‌المللی اول ازیزد با (دلیجان و کجاوه) بکاشان می‌آمد... درآنموقع یك سالدات روسی

حائری زاده

سرشوخی را با این (سیدآسمان جل) بند کرد ، وشوخی شوخی یقه اشرا گرفت و بی چك وچانه او را توی (دوستاق‌خانه) انداخت دولت آنزمان هم که مانند آدمکهای مومی مأمور اجرای دستورات متفقین عزیز (!) بود (مانند جنگ اخیر) سیدعلی حائری‌زاده را تحت‌الحفظ باهمان برك مخصوص خراسانی بتهران آورد و توی (هلفدونی) نگاهداشت تا دولت تزاری گرفتار تیرغیب شد ، تزاررفت ولنین خلیفه بلشویك ها جانشین او گردید واجازه داده شدحائری زاده از زندان خارج شود و برود پی کار خودش ! چندشب قبل حائری زاده درمجمعی درباره مصدق گفت :این دکترمصدق مانند رضا خان دیکتاتوراست ، بااین اختلاف که مضاربك دیکتاتوررا واجد است وفاقد محسنات اوست حائریزاده بدنبال اینحرف گفت : درزمان رضا شاه لااقل مردم امنیت داشتند . در زمان مصدق مردم امنیت هم ندارند .... **به بینید کار (عدم امنیت) بکجا کشیده است که (دکترمصدق) هم از زخم زبان و تیر شکایت یك وکیل مجلس درامان نیست ..**

حائری زاده سه دوره ٤ و ٥ و ٦ وکیل مجلس بود ، دردورهٔ ١٥ و ١٦ و ١٧ هم بوکالت رسید او دراین شش‌دوره وکالت تجربه‌ها اندوخته ودانسته است که محبوبیت یعنی درصف اقلیت نشستن ، درآندوره های اول هم‌درکنارمرحوم مدرس باعمامه و عبامینشست وچشم بدهان آن مرحوم دوخته بود.

یکروز (داور) بدنبال اختیارات تصمیم گرفت که حائری زاده را ازمجلس بوزارت دادگستری برده و عضو دیوان تمیزسازد. مدرس درمجلس گفت : «هرچند آقای داور با بردن حائری زاده از مجلس به محکمه عالی تمیز مجلس مارا تمیزمی سازد، ولی متأسفانه محکمه عالی راکثیف می کند .» من نمیدانم این وکیل یزد چه هیزم تری آنروزها بمرحوم مدرس فروخته بود که اینگونه گرفتارنیش زبان وی شده بود ؟.. قطب منفی مجلس یك پیشانی بلندوچشمانی تنگ دارد . درجبهه ملی ازروزاول با رفقا ازسیاهی زغال گرفته تا سفیدی نمك اختلاف سلیقه‌داشت وخوشمزه آنجابود که هرجامیرفت خودراعضوجبهه ملی می‌دانست.

رفقای حائری‌زاده میگویند وی مرد خدا، اهل‌سیاست وفردی‌مبارزاست. آنروز که پس از یکسال همکاری با قوام‌السلطنه علیه‌وی باخبرنگاران چراید مصاحبه کرد وگفت : قوام مانند شمشیر برنده‌ایست که بدست اطرافیانش از او هر نوع استفاده درست‌ویانادرست بعمل می‌آید . خواننده هم‌از این‌شهامت بسرحد جنون دچاروحشت میشد ؛ هرقدر خدااز نویسنده این سطور بدش می‌آید حائری‌زاده از دکتر طاهری نفرت داره! دل طرفداری ازدولت را بلد نیست بازی کند ؛ رفیق‌بر و باقرس او که

مردان هفته

درروزهای سخت‌هم احوالش را می پرسید آشتیانی‌زاده است ؛ آنقدرکه‌در خراسان اورامیشناسند یزدی‌ها ازاوحرف‌شنوائی ندارند

حائری‌زاده زیاد اهل زاح وتفریح نیست ، کمتر میل‌دارد این قیافه عبوس و اخمو رابازو خندان سازد . اوآنقدرسوژه های غم‌آوردارد که فرصت خندیدن‌و باز کردن سیمای خودرا نمی کند، بقول شاعر یك داغ دل‌بس است برای قبیله‌ای ... او که‌هزار داغ‌دل‌برای‌خود تهیه کرده‌است!. هرچه باومیگویندچراخود راعوض نمیکنی؟. بلهجه‌ی یزدی (باعیار خالص) میگوید : پنجاه‌وهفت‌سال اینطور بار آمده‌ام ، این خوی باشیراندرون شد وباجان بدررود ..

او همانطور که مواظب حرف‌دهان خود است وذرع نکرده پاره نمیکند درخرج هم حواسش جمع است .

حساب یکدینار عرق کیسه خودرا دارد که باآن تاریك‌بخت ، چه معامله‌ای کند که (تبدیل باحسن) باشد !... اکنون با آن سرعتی که موی سرحائری‌زاده می‌ریزد ، وحشت‌ازاین‌دارد که‌روزی‌اهالی ساوجبلاغ وکرج جلوی اورا بجای (کهبد) بگیرندو ازاوتقاضای وام‌ومساعده کنند ...

شماوقتی این‌جمجمه سرد وقیافه آرام و استدلال خشك‌اورا می‌بینید و میشنوید، اگربلافاصله چشم‌را برهم بگذارید تصور خواهیدکرد درموزهٔ معروف قاهره‌ازپشت ویترین به‌جمجمه حاضر وخشك (رامسس دوم) نگاه می کنید . زیرا در قیافه‌ی این کهنه قاضی یزدی چیزی که دیده نمیشود احساسات خانه‌خراب کن است. حریف‌این حائریزاده درمنطق واستدلال دکترسیدعلی شایگان است وبس . شما هرگاه خواستید برای دکترکاغذی بنویسید محض‌رضای‌خدا این‌کلمه (سید) رااز قلم‌بیندازید که خیلی بدرد شماخواهد خورد ... آنروزیکه بکار بردن‌کلمه (سید) ممنوع شده‌بود گوئی‌خانه دکتررا سیل‌برده است ، مدتها نمیتوانست نگرانی خودرا از این‌حادثه نزد دوست‌و دشمن مخفی بدارد . امان از آن روزیکه بوزیراسبق فرهنگ ایران دروغ‌بگوئید. قربان جدش بروم چنان آتشی میشود که بمب هیدرژن جلوی او یك کیسه‌آب یخ است !... رگهای گردنش ورم میکند و سوراخ بینیش بازتر می‌شود... با این وصف چون استاد حقوق است با سر نیزه عقل مواظب زبان خوداست.

وقتی باو میگویند : مخالفین دکتر مصدق بعضی حرفها درباره او می زنند، از پشت عینك شش اینچی نگاهی دوستانه بشما کرده و درجلد همشهری خود سعدی رفته و میگوید: نیك باشی و بدت بینند خلق ــ به که بد باشی ونیکت بینند !

دوستانش میگویند ؛ دکتر شایگان مردی قرص‌و با منطق است ، حرفی نمیگوید ، ولی اگر گفت پشتش می‌ایستد.

پسر حاج سید هاشم شیرازی تحصیلات ابتدائی خودرا در مدرسه شریعت‌وشفاعیه شیراز گذرانیده، سپس بتهران آمد و بمدرسه علوم سیاسی‌رفت وپس ازگرفتن لیسانس‌درزمان‌رضا شاه بخرج دولت‌عازم پاریس شد و در آنجا هم بخلاف سایر دانشجویان شیطان باحترام‌عقل وبطرفداری از جسم نحیف‌مه‌رویان‌پاریسی را(نظاره) می کرد و بدینطریق (با ناخنك‌از دور) دل بینوایش را قانع می‌ساخت ونزدخود می گفت (کل‌همین‌پنجروزوخوش‌باشد) نایب رئیس سابق دانشکده حقوق مردی ساده و قاضی برازنده ایست .

چون همشهری‌حافظ وبچه‌محل سعدی است نقاهت شعرگوئی در وی زیاد دیده شده است .مثلا در مجلهٔ یغما تحت عنوان (چشن‌حافظ) اشعاری‌سروده‌است که مطلعش اینست : زدست دهر مخالف بیمداد بهار فسرده بودم‌وپژمرده چون‌خزان حافظ...

او وقتی با نریمان تنها می‌شوددرد دلشان در بارهٔ اوضاع اقتصادی کشور بیکدیگر باز می‌شود، این ازکربلامیگوید و آن از مدینه ، آن از شام‌سخن‌میراند و این از کوفه . با آن عینك قوی درست را از نادرست تشخیص می دهد آنوقتها که وزیرفرهنگ بودغالباًمیخواست به‌بیند مردم راجع بـاو و طرزکارش چه میگویند . دوسه روزقبل‌وقتی خبرنگاران دوروبر اورا گرفتند ودرباره‌مخالفت‌های اخیرعلیه‌مصدق‌نظرش‌راخواستندلبخندی‌زد وبشوخی گفت: «باطلست آنچه‌مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار»

اگر بپرسید فرق طرفداران مصدق و مخالفینش‌چه‌میباشد؟ اشاره‌بزحمات‌شبانه‌روزی دکترمصدق وفداکاریهای‌او گرده‌میگوید:

آن‌یك گلیم‌خویش‌برون‌میبرد‌زموج
این سعی میکند که‌بگیرد غریق را...

حالا خوشمزه اینجاست که یکی از این اشخاصی که سعی دارد غریق‌را بگیرد ابداً (شنا) بلدنیست و ازورزش چندان خوشش نمی‌آید . دشمن (معدهٔ) خودش است وبدنبال این دشمنی تا پاریس رفت واورا بدونیمه‌کرد ، نیمی که فاسد بود برید و بجاگذاشت و بانصف دیگرش که سالم است بایران بازگشت . از اینجا پی میبرید که نظریه دکتر شایگان در بارهٔ اوضاع چیست . **او میگوید باید برید و کنارگذاشت ، فاسد ها را بدور بریزید و باسالم ها و درست ها کارکنید ؟!**

شایگان درکتابخانه ازرفقا پذیرائی می‌کند ، دوهزار جلدکتاب‌علمی، حقوقی، ادبی درکنجه ها چیده ومانند عاشقی هرروز دستی بسر وگوش آنها کشیده و نوازششان می کند . دکتر وقتی ازپاریس آمد بهتر از وکالت دادگستری کاری پیدا نکرد ، هفت سال کار میرزا سید علیخان معلمی ووکالت بود ودرچندشرکت بزرگ مثل الیکا وغیره شریك و سهم و مشاور حقوقی بود آخرالامر چون ازهیئت‌حاکمه مأیوس شدآستین‌هارا بالازد و بازوهای لاغر خود را لخت ساخت و واردگود سیاست‌شد. دکترشایگان‌هرحرفی که میزند آنرا در هرنقطه با ١٢ مادهٔ قانون ربط می‌دهد ، درست مانند چادری که درگردنه بربادی بکوبند آن جمله‌رادرچهاردیواری قانون (چهارمیخه) میکند تا دیگر کسی نتواند جیك بزند . دامـاد ذکاء السلطنه شیبانی ، معاون وزیر فرهنگ توده‌ئی کابینه قـوام السلطنه، مشاور فعلی دکتر مصدق و رئیس کمیسیون انتخابات مردی دقیق‌وسخت‌گیر و بقول‌معروف (بلافتی) است

اگر خبرنگاران کلمه‌ای از نطق‌اورا تحریف و یاتغییر دهند سخت ازکوره بدر میرود . در سیاست بسیار صریح است و ابداً از منطق خارج نمیشود . در دوستی پایدار و دردشمنی انگشت نماست، بامکی این اختلاف را دارد کـه معتقد است ؛ اختیارات مصدق برای ملت ایران مانند واکسن دیفتری برای یك مریض خناقی جنبهٔ حیاتـی دارد .... بحائری زاده این ایراد را میگیرد که میگوید : اوآنقدر که دنیارا ازجنبه منفی آن می نگرد ذوجهی بجهات مثبت آن‌ندارد .. ما اگربناباشدهمه چیزرا نفی کنیم .... پس‌معطل‌چه هستیم؟ .

شما می بینید این دوذریه‌رسول‌هردو منطقی قوی دارند ، گروهی این گروهی آن پسندند ، حالا این دو قطب مجلس (مکی) وکیل اول تهران را بایطرف وآنطرف می کشانند ، حائری‌زاده بامکی ملاقات می کند بـا زبان افسونگر او را قانع می کند که ذغال سفیداست ، تابستان برف می بارد ،آش سرد شد... ساعتی‌بعد دکتر شایگان ازاو دیدن می کندوبامنطق محکم خود باو ثابت میکند که‌ذغال مانند همیشه سیاه است . اگر در تابستان برفی آید ممکن است درسیبری باشدنه‌درتهران درباره (آش) هم عقیده دارد قبل‌ازسردشدن باید سرکشید تاازمزه نیفتد .

دکتر شایگان

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

چگونه از روی رسوائی بزرگ فاروق پرده برداشته شد؟

پادشاه سابق مصر بعنوان لجبازی با دربار ایران دست بسرقت بزرگی زد
کمیسیونهای متعددی همه جا در تعقیب لباسهای گمشدهٔ پادشاه سابق ایران بودند

فاروق میگوید: من شمشیر و مدالهای شاه فقید ایرانرا درموزه جنگی در پای تصویر او گذاردم

این متن خبری است که «رویتر» در هفته گذشته ازرم مخابره کرده است:

«فاروق، پادشاه سابق مصر انتشارات مطبوعات مصری رادرباره اینکه اوشمشیر مرصع به‌جواهرات گرانبها و نشان های شاه‌فقید ایران‌را دزدیده‌مورد تکذیب قرار داد!!.. شاه مستعفی مصر که کاری جز قمار و قاچاق و سوء استفاده نداشت این خبر راکه اشیاء مزبور اخیراً در یکی‌ازمغازن پنهانی و محرمانه کاخ سلطنتی پیدا شده تکذیب کرد و گفت:

شمشیر و نشان‌های شاه سابق ایران درموزه جنگی سلطنتی درزیر تصویری ازشاه فقید ایران نگهداری و محافظت شده زیرا عادات ورسوم اسلامی دفن نشان وجواهر را با صاحبش ممنوع ساخته وحرام میداند.»

اسراری که فاش میشود

اکنون برای اینکه خوانندگان عزیز به‌حقیقت این قضیه وقوف یابند و به‌بطلان ادعای فاروق پی ببرند، ما پرونده کامل شمشیر جواهرنشان و مدالهای اعلیحضرت فقیدرا که سابقاً بطور اختصار ازآن سخن گفته شده اکنون بطور مبسوط انتشار میدهیم. قسمت‌هائی ازاین پرونده اخیراً درروزنامه های قاهره انتشار یافته و بقیه ازرونوشت نامه‌هائی که در وزارت دربار و وزارت امورخارجه بایگانی شده، تحصیل شده است یکی از این اسناد نامه‌ئی است که ازطرف سرلشکر محمد نجیب بعنوان وزیردربار مصر ارسال گردید. متن نامه ازاینقرار است:

«جناب آقای وزیر دربار

همراه این نامه، رونوشت نامه به‌جناب آقای سفیر کبیر ایران در مصر را حضور شما میفرستم. این نامه مربوط به بازگشت دادن مخلفات مغفورشاه سابق ایران است. امیدوارم تصمیم لازم درمورد اعاده این اشیاء بدولت ایران صورت گیرد و بنده‌را ممنون سازید. ضمیمه این نامه عکس اسناد مربوط باین اشیاء ارسال میشود.

بااحترامات فائقه و سپاسگذاری کفیل وزارت امورخارجه

سرلشکر محمد نجیب»

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، پادشاه سابق ایران پس از اینکه وفات یافت، جنازه‌اش از افریقای جنوبی به‌مصر انتقال پیدا کرد و درمسجد «رفاعی» واقع در قاهره به امانت گذارده شد. تصمیم گرفته شد که این جنازه را مومیائی کرده و در مسجد رفاعی دفن نمایند تا اینکه انتقال آن بایران پس از پایان جنگ جهانگیر عملی شود زیرا جنازه در اکتبر سال ۱۹۴۴ به مصر حمل شده بود.

شاه سابق ایران پس از اینکه متفقین وارد ایران شدند اورا از کشورش تبعید کردند و پس از چندی در تبعیدگاه جان سپرد

مومیائی جنازه

روز ۳۰ اکتبر ۱۹۴۴، یک پزشک مصری متخصص در کارهای مومیائی همراه باستوان یکم احمد فخری ازافسران پلیس دربار و چند نفر از نمایندگان مقامات مسئول برای مومیائی کردن جنازه به‌مسجد رفاعی رفتند.

وقتی اعضاء این کمیسیون به‌جنازه شاه سابق ایران نزدیک شدند دیدند که باید فوراً بمومیائی آن بپردازند.

مأمورین کمیسیون کمی با هم شور و تبادل نظر کردند و بلافاصله پزشک شروع بکار کرد، لباسهای جسد را ازاو دور کرد و بدنبال آن مدالها، نشانها و اسلحه گوناگونی که جنازه همراه داشت، در حضور اعضاء کمیسیون به‌کناری گذارد و سپس به‌ستوان یکم احمد فخری تحویل داد. افسر مزبور بایکی ازاتوموبیل های دربار کلیه این اشیاء رابه‌کاخ عابدین بردو برئیس خود سرهنگ فتحی تحویل داد و او هم بنوبه‌خود به‌فاروق، عرضه داشت.

در موزه سلطنتی

فاروق دستور داد لباسها، نشانها و سلاحهای مربوط به‌شاه سابق را در موزه سلطنتی مخصوص کاخ عابدین قرارداده‌اند.

پس از پایان جنگ، دولت ایران بوسیله سفیر کبیرخود درمصر تقاضا کرد که لباسها و نشانهائی‌را که‌ملک‌فاروق در کاخ‌عابدین نگهداری کرده بود بدربار ایران مسترد دارند. سفیر کبیر ایران در قاهره باوزیر دربار و نخست وزیر ووزیر خارجه وقت مصرچندین بارتماس گرفت اما اشیاء بسفیر ایران تسلیم نشد.

دولت ایران از این سهل‌انگاری که علت آنرا نمیدانست، خشمگین شد و سر انجام وزیر دربار ایران نامه‌ئی بعنوان «عبدالفتاح عمر بک» سفیر مصردرایران نوشت که متن آن ازاینقرار است:

«تهران ۱۹- سپتامبر ۱۹۴۸

جناب آقای سفیر!.. آقای دکترغنی سفیر ما اطلاع داده است که با وجود مطالبات پی‌درپی ازطریق آقای عبداللطیف طلعت پاشا و ابراهیم عبدالهادی پاشا هنوز موفق به‌اعاده نشانها و لباسهای رسمی مخصوص مرحوم اعلیحضرت رضا شاه پهلوی نشده است. این اشیاء طبق دستور اعلیحضرت ملک فاروق بدربار مصر تحویل داده شده‌است

رؤسای دربار مصر همیشه کوشیده‌اند تا جواب مبهمی در پاسخ سفیر ما ابراز دارند. این چانه‌زدن در موضوعی که تا این درجه روشن‌است، عجیب بنظر میرسد.

از اینجهت، من بخود اجازه دادم که دراینباره بشما نامه‌نوشته‌و ازشما خواهش کنم فوراً برای استرداد این اشیاء که بدربار مصر بطور امانی سپرده شده‌دخالت کنید. واقعاً عجیب بنظر میرسد که چنین موضوعی باین‌طریق دنبال‌شود. آقای سفیر عزیز — احترامات فائقه مرا بپذیرید.

وزیر دربار

در ۱۳ مارس ۱۹۵۰ سفیر ایران در قاهره بعنوان حسین سری پاشا وزیر دربار مصر نامه‌ئی باین‌شرح نوشت:

نامه سفیر ایران

«در تعقیب مذاکره شفاهی بین بنده و حضرتعالی راجع بنشانها و اشیاء شخصی متعلق باعلیحضرت فقید پادشاه سابق ایران بشما اطلاع میدهم که از طرف وزارت دربار شاهنشاهی ایران باینجانب دستور داده شده که نشانها و اشیاء فوق الذکر رابا این ترتیب تحویل بگیرم.

۱ — یک لباس رسمی بانشان پهلوی باحمایل و کمربند ۲ و ۳ — دو نشان ذوالفقار ۴ — نشان انقلاب ۵ — نشان سپه ۶ — نشان لیاقت.

ضمن اینکه این دستور را بجنابعالی اطلاع میدهم خواهش میکنم دستور بفرمائید که مدالها و اشیاء فوق الذکر را بنده تسلیم دارند تا بتهران برای نصب در آرامگاه شاه فقید بفرستم. تشکرات و احترامات فائقه‌مرا قبول کنید. سفیر ایران

یک نامه دیگر

بااین همه، کارمندان عالیرتبه وزارت دربار مصر نتوانستند این امانت رابصاحبش مسترد دارند زیرا فاروق بروی آن چنگ انداخته بود.

سفیر ایران در قاهره خود را ناچار دید که این مطلب را یکبار دیگر عنوان سازد. در ۸ آوریل ۱۹۵۰ او این نامه‌را خطاب به‌محمد حسن یوسف پاشا، کفیل وزارت دربار مصر (پس‌ازاستعفای حسین سری پاشا از وزارت دربار) ارسال داشت:

بقیه درصفحه ۹

پس از آنکه جنازه اعلیحضرت فقید را مومیائی کردند عکسی بالباس و نشانها ازاو برداشتند

این نشانهارا که همراه جنازه شاه فقید بود فاروق دزدید ودرموزه شخصی خود ضبط کرد

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

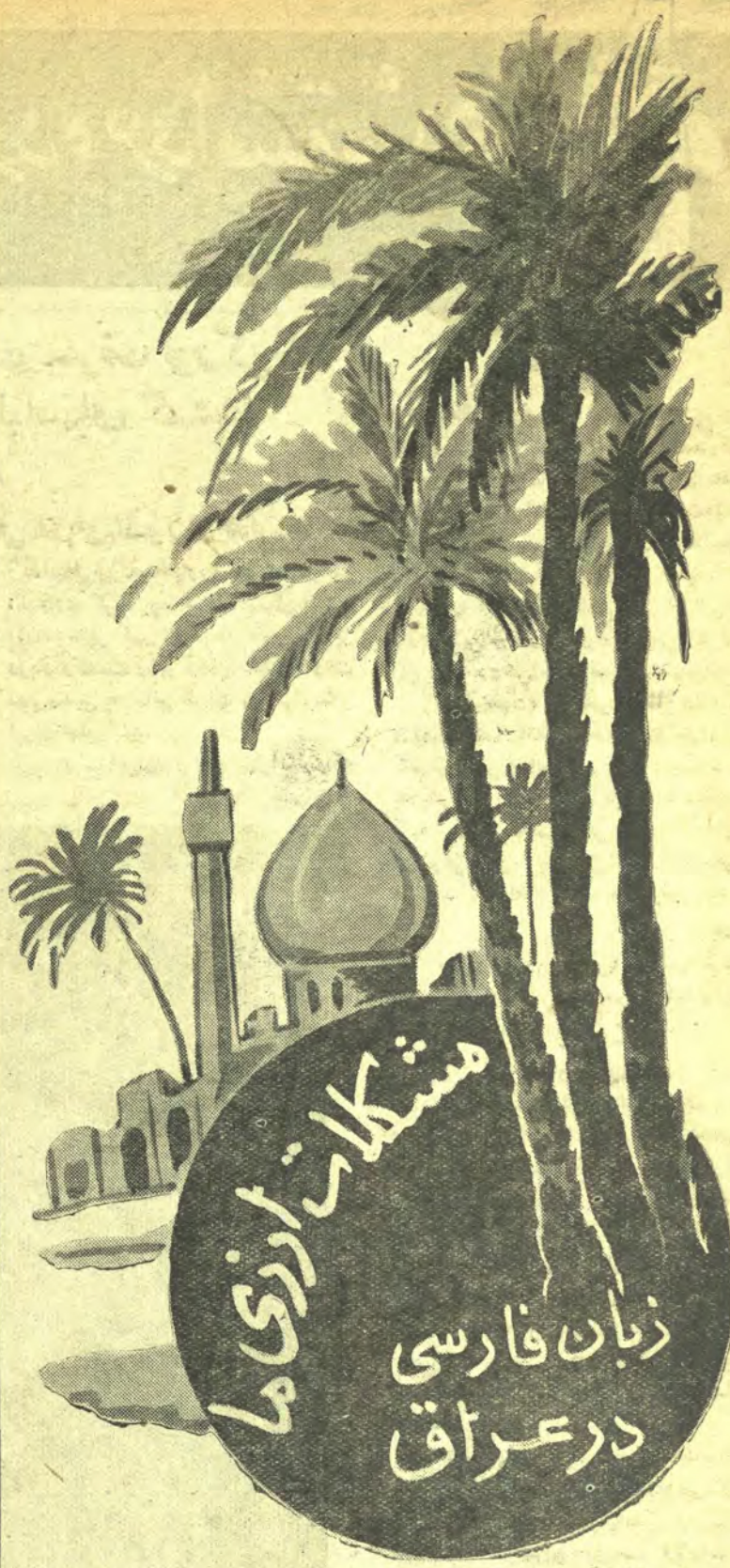

هنگامیکه کشتی بزیر آب فرو میرفت ناگهان نهنگ دهان گشود و ناخدای پیر را بلعید

دو نهنگ صدها سالست آبهای خلیج فارس را جولانگاه خویش قرار داده‌اند

ناگهان جسم عظیم سیاه‌رنگی نمودار شد و دریا بشدت متلاطم گردید

ملاحان میگفتند کوههای آتشفشان در اعماق خلیج فارس شروع بآتشفشانی کرده اند

حتی نهنگ های کوچك هم بزرگترین دشمن قایق های بادی بشمار میروند

طبق گزارشی که دراین هفته از بندر عباس رسیده چندروزقبل یکی از کشتیهای بادی هنگامیکه از بندرعباس به‌بندر لنگه میرفته ، درائر حملهٔ یك نهنگ عظیم‌الجثه غرق شد ودو نفر از سرنشینان آن طعمه نهنگ شدند ودو نفر دیگر بوسیله «بغله» که کشتی بادی بزرگی است نجات یافتند.

جریان مزبور را احمد فرزند حسین ۱۸ ساله که یکی از نجات یافتگان کشتی بادی‌است اینطور شرح میدهد :

سه‌ساعت ازطلوع آفتاب میگذشت، کشتی ما پس‌از شش‌ساعت حرکت‌ازبندر عباس خودرا برای ورود بآبهای ساحلی بندرلنگه آماده میکرد ، ناخدای کشتی با استفاده ازقطب نمائی که ملاحان جنوب آنرا (دیره) میگویند جهت حرکت کشتی را بوسیله سکان آن تغییر داد ، با آنکه آنروز دریا آرام بود وبیم هیچ‌طوفانی نمیرفت ولی درحدود ساعت ده‌صبح بدون اینکه بادی بوزد ناگهان دریا متلاطم شد چون این‌وضع برای ناخدای پیرو فرسوده وما غیرمنتظره بود، به‌افق دوردست خیره شدیم، اما هیچگونه اثری ازطوفان ندیدیم، فقط درچندمیلی ما یك کشتی بادی بزرگ ازعمانات بطرف داخل خلیج میرفت ناخدا بلافاصله مرا پیش خواند و گفت آیا هیچ اثری ازطوفان می بینی؟ من باوجواب منفی دادم . بااینحال هردقیقه تلاطم دریا زیادتر میشد وهرچه بادقت باطراف مینگریستیم هیچ چیز که باعث برهم‌خوردگی وتلاطم دریا باشد دیده نمیشد ، بغله‌ئی هم که در عقب کشتی ما میآمد بآرامی حرکت میکرد وبادبان کشتی ما هیچگونه حرکتی نمیکرد ناخدا که برای اولین‌بار در عمرش بایك چنین وضعی روبرو شده بوداظهار داشت شاید کوههای آتش‌فشان اعماق دریاشروع بآتش فشانی کرده زیرا هرثانیه که میگذرد تلاطم دریا زیادتر میشود و حال آنکه کوچکترین اثری ازطوفان وباد نیست‌در همین وقت ناگهان درچند میلی ما جسم عظیم سیاهی برروی آب پدیدار شد وتا چند صدمتری اطراف او آب دریا دچار کولاك شدیدی شده وآب بمقدار زیادی بالا وپائین میرفت ، این جسم بما خیلی نزدیك شد ووقتی موفق بدیدن آن شدیم ناخدا ناگهان فریادکرد «نهنگ! نهنگ!»

دراین موقع که همگی دچار رعب و وحشت زیادی شده بودیم کشتی چون بر کاهی روی امواج خلیج بالا وپائین میرفت ونهنگ یکبار دور کشتی ما چرخید ودرچرخ دوم آنقدر بما نزدیك شد که چشمها ودهان وحشت‌انگیز اورا دیدیم

دراین هنگام نهنگ باسر خود چنان ضربت محکمی بکشتی زد که یکی ازملوانان بامقداری بار واتاقه بدریا افتاد ، نهنگ برای سومین بار دور کشتی چرخید واین بار بادم خود ضربت محکم دیگری بکشتی زد وآنرا واژگون‌ساخت.

من و «یاسین» عملهٔ دیگر کشتی از ضربت دم نهنگ هوا پرتاب شده و در فاصله چندصدمتری بدریا افتادیم

هنگامیکه دکل کشتی بزیر آب فرو میرفت نهنگ دهان خود را بازکرد و ناخدای پیررا بلعید وسپس ناپدید شد من و یاسین بوسیله شنا بطرف بغله که درچند کیلومتری ما حرکت میکرد رهسپارشدیم کشتی مزبور نیز دچار تلاطم شد ومسیر خودرا بزحمت تغییرداد. اینجادیگرمرگ ما حتمی بود، زیرابچشم خود میدیدیم که نهنگ بسراغ آن کشتی نیز رفته‌است.

من باصدائی بلند برفیق خودسفارش کردم که ازمن جدانشود وباهم بطرف بغله برویم. پس‌ازنیمساعت که شنا کردیم، تلاطم دریا کمتر شد وبغله هم تعادل خودراحفظ نمود وبطرف ما آمد ، آنوقت بزندگی امیدوار شدیم وباقدرت بیشتری شنا کردیم تاخودرابآن کشتی رساندیم و توسط سرنشینان آن نجات یافتیم.

درحالیکه همه ملاحان بگرد ما جمع شده وازمرگ دلخراش ناخدای کشتی ما اظهار تأسف میکردند ، گفتند که نهنگ مزبور بکشتی آنها نیز حمله نموده منتهی چون کشتی آنها بزرگتر و اقیانوس پیما بوده نتوانسته‌است آنرا غرق کند.

چندتن ازملاحان پیر وکهن‌سال این کشتی حکایت میکردند که دو نهنگ بسیار بزرگ درخلیج فارس وجود دارد که‌چند صدسال ازعمر آنها میگذرد وتاکنون‌چند بار بوسیله‌دور بن کشتیهای «گری‌مکنزی» و جنگی دیده شده‌اند ولی تاکنون سابقه نداشته است که بکشتی‌ها حمله کنند.

بطوریکه احمد اظهار میداشت طول این حیوان مهیب در حدود پانزده متر و عرض‌آن بین ۳ تا ۵ متر وکله‌اش نیز نزدیك به۳متر عرض‌داشت، دهان او باندازه ئی بزرگ بود که وقتی آنرا باز میکرد یك آدم ایستاده درآن جای میگرفت و نکته شایان توجه این بود که بلاانقطاع ازبینی او مثل فواره آب خارج میشد .

دولت باکمال جدیت تلاش و کوشش میکند بودجه راتعدیل نماید وازمخارج زائد بکاهد ومخصوصاً در قسمت پرداخت های ارزی و اسعاری صرفه جوئی کند. وقتی از منبع نفت در آمد اسعاری نداریم ، و صادرات ما کمتر از واردات است ، باید کوشش کنیم که مصارف ارزی خود را محدود سازیم و اگر توجه مخصوص باین موضوع مبذول نشود، برفرض که در خزانه ریال هم موجود باشد از جهة ارز ورشکست خواهیم شد.

تاوقتی که بابرنامه وسیع و عملی ، میزان صادرات ما بالا نرفته و بافروش پنبه‌وکتیرا وتریاك وقالی وسایرمحصول کشاورزی و صنایع دستی نتوانسته ایم رقم بزرگی بردرآمداسعاری خود بیفزائیم؛ راه منحصر بفرد صرفه‌جوئی در مصارف ارزی است .

سفارتخانه های ما در ممالك دنیا خرج دارند ؛ محصلین مادرمدارس ممالك دیگردرس میخوانند؛ مرضی مادربیمارستان های ممالك مختلفه بستری میباشند ، و بالاتر ازهمه حاجات اولیه از قبیل دارو وقماش وقند وچای وشکر وآهن وامثال آن اسعار لازم دارد .

دولت برسیدگی و دقت درتمام اقلام برداخت ارزی دست‌زده‌است و ماحزت داریم چرا این موضوع را باطلاع عموم نمیرسانند تا افکار عمومی از ذات عمل حمایت نماید ، وطرق وراه های مختلفه را هم ارائه دهند و دولت را در انجام مقصود کمك کنند.

از جمله مواردقابل ذکر مخارج چهار پنج میلیون تومان ارزوا سعاری است که بمصرف مدارس ایرانی در مملکت عراق میرسد .در کشور عراق زبان‌فارسی‌رایج است وزبان‌دویم‌آن مملکت محسوب میشود نزدیك به‌نیم‌میلیون نفر ازچهارمیلیون نفر جمعیت آن کشور ایرانی است و یکنفربا دانستن زبان فارسی با آسایش و بدون زحمت میتواندآنجا زندگی کند .

البته زبان فارسی ازارکان‌استقلال ماست و حمایت‌وتوسعه‌وترویج‌فارسی درافطار عالم وظیفه ما است ونه تنها به افتتاح و نگاهداری مدارس‌ایرانی درعراق‌انتقاد نمی کنیم‌بلکه معتقدیم که اگر روی‌اساس باشد باید برتعدادآنهم افزود .

ولی با وضع فعلی که هیچ نتیجه از آن حاصل نمیشود تمام پولی که در این راه مصرف‌میشود از میان رفته محسوب ، ودر حقیقت اعانه ایست که به فرهنگ عراق داده میشود متأسفانه دولت‌عراق در عالم برادری‌و همسایگی وهم‌کیشی معامله خوبی با ایرانیان‌مقیم‌عراق نمی کند و ازهرگونه سختی ومضیقه فروگذار نمی‌نماید .

مثلا افرادی که در مدارس ایرانی تحصیل می کنند تاکلاس نهم آزاد هستند ولی مدارس ایرانی ،سیکل دویم‌متوسطه یعنی از کلاس ده به بالا ندارند وهر محصلی که خواست به‌کلاس ده برود باید تبعیت عراق را قبول کند یعنی با پول ما یکنفر تبعه آینده عراق تحصیل می کند و معلوم نیست‌مقصود ازاین کارچه‌می باشد .

در شئون دیگر هم همین رویه‌اعمال میشود ، مثلا هرکس بخواهد در عراق صاحب آب و زمینی شود و سند مالکیت بگیرد ، باید تبعیت عراق را قبول کند، حتی اگربخواهد کسب وکاسبی حسابی‌هم داشته باشد باید قبول تبعیت عراق را بنماید ، خلاصه اینست که درسال سیل‌پول طلا وارز و اسعار و هزاران چیز دیگر که جنبهٔ دارائی ومال‌دارد بصورت رسمی یا فاچاق بکشور همسایه ماجاری است‌و درمقابل اینقسم عمل میشود.

تعرفه ویزا گذرنامه و تمدید برای توقف در مورد افراد ایرانی گرانتر از تمام ملل دیگراست وجهة آنهم معلوم نمی باشد . اخیراً معلوم شد در زمان دولت رزم آرا اجازه داده شده است درآبادان عراقی ها مدرسه بازکنند ،وگویاصورت عمل هم بخود گرفته است . اگر دولت فعلی‌ازاین‌کار جلوگیری ننماید بزرگترین قصور وغفلتی است که نموده ، یعنی افراد مردمی راکه باید فارسی زبان کنند اجازه داده است وتشویق نموده که عربی حرف بزنند وبرای‌آینده مملکت مشکل بزرگی ایجاد کرده‌است که ما در این موضوع بعد هم مفصل صحبت خواهیم نمود .

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

سعی کنید مبتکر باشید نه مقلد

خانمها نباید بدون مطالعه از رنگ اکدن مو، کوتاه کردن گیسو، و لباسهای عجیب و غریب دیگران تقلید کنند

برای آقایان هم برازنده نیست که از سبیل دوگلاسی و بوکله کردن موی دیگران تقلید نمایند

اگر یکروز خانمی با لباس خواب هم در کوچه وخیابان دیده شود روز بعد شصت در صد خانمها از لباس پوشیدن او تقلید خواهند کرد

با کمی دقت در وضع اخلاق ورفتار مردم خیلی زود میتوان فهمید که همه آنها کم وبیش عادت به تقلید دارند و درهر کار کوچکی که فکر اجرای آنرا درسر داشته باشند بفکر تقلید ازدیگران میافتند حتماً خواهید گفت که باید هم همینطور باشد و انسان مجبور است در کارهای خود از دیگران کمك بخواهد و ازنظریات، افکار، اختراعات وابتکارات دیگران استفاده کند، ما هم منکر این امر نیستیم ولی این استفاده باید طوری باشد که کلمه تقلید بآن تعلق نگیرد.

مثلا خانمها عادت کرده اند که درآرایش وپوشش خود مو بمو از هم جنسان خود تقلید و پیروی نمایند، اگر خانم زیبائی پس ازچندین مرتبه تجربه، کوتاه و بلند کردن گیسوان خویش، در نظر گرفتن موی کوتاه و بلند با ترکیب و تناسب یك یك اعضاء بدنش، بالاخره باین نتیجه رسیده باشد که مثلا موی کوتاه و پسرانه به او برازنده تر است فلان خانم هم که کمترین دقتی، باین نکات ندارد بمحض دیدن این خانم صرفاً ازروی مد پرستی، آرایش گیسوان او را تقلید میکند، غافل از اینکه این آرایش ابداً تناسبی با قیافه او ندارد، و عجیب اینجاست که اگر صد ها نفر هم باین خانم بگویند: سرت بد شکل شده است، چرا موهای بآن قشنگی را باین شکل در آوردی او همه را حمل برکینه وغرض ورزی وحسادت میکند و تصور خواهد کرد که صاحب بهترین گیسوان است.

یکی دیگر از این موارد که زندگی وزشتی اثر تقلید آن بیشتر و نفرت انگیز تر است رنگ کردن مواست، شما هم اگر اهل سلیقه و هنر و ذوق باشید میدانید که رنگ مو باید تناسب کاملی بارنگ صورت داشته باشد و دراینصورت متوجه خواهید شد که اگر موی طلائی برای سر خانمی برازنده نباشد بارنگ کردن موی خود بچه شکلی در خواهد آمد.

در مورد مردها هم وضع به همین ترتیب است، مخصوصاً جوانان که درزدن «پوشت» و انتخاب کراوات، دوختن لباس، راه رفتن، حرکات وژست های عجیب وغریب، آرایش مو «بوکله» کردن آن کاری جز تقلید از یکدیگر ندارند، و چه بسا دیده میشود که از این تقلید مناظر زشت بدشکلی بوجود میآید.

گاهی این تقلیدها باحسادت توأم میشود مثلا فلان آقا که نمیتواند سر ووضع خوددرامثل آن جوان پولدار مرتب وآراسته کند نسبت به او کینه در دل میگیرد و اگر سابقاً دوستی و صمیمیتی با او داشت ممکن است آن صفا و دوستی تبدیل به عداوت و دشمنی گردد.

تقلید بهمین نسبت که درکارهای عادی روزانه رایج است و مردم در زیبا و فریبنده جلوه دادن خوداز یکدیگر تقلید میکنند، هنرمندان، نویسندگان، کارخانه داران، کارگران و خلاصه بچه و بزرگ و پیر و جوان هر یك بسهم خود از این صفت بی بهره نیستند البته درمیان این عده اشخاصی هم پیدا میشوند که کاری بکار دیگران ندارند و فکر و ذکرشان متوجه ابتکاری است که بدست خودشان انجام گیرد، حتی درکار های جزئی هم سلیقه خودشان رابکار میبرند، اما همانطور که گفتیم استفاده ازاختراع ویا ابتکار یك دانشمند ومخترع رانمیتوان در ردیف تقلید های معمولی بشمار آورد زیرا آن مخترع برای راحت بشر دست بآن کار زده است وبعلاوه تقلید توأم با ابتکارات نو درکارهای علمی بسیار پسندیده و ستوده است.

اکنون اگر میخواهید بدانید آیا شما هم مقلد هستید یا نه، باین سئوالات بایك «آری» یا «نه» جواب بدهید ونتیجه آنرا ملاحظه کنید:

۱ ـ آیا در کوچه و خانه مرتباً چشمتان باین وآن است؟

۲ ـ هنگامیکه با خانم یا آقائی برخورد میکنید که لباس یا آرایش او فرم تازه‌ای دارد باچشم اورا تعقیب میکنید؟

۳ ـ در حرف زدن با اشخاص فقط متوجه یادگرفتن حرکات و جملات ادبی یافکاهی آنها هستید؟

۴ ـ بمحض دیدن یك لباس جدید، یك رنگ موی تازه، یك آرایش بی سابقه و امثال آنها فوراً بدون فکرو دوراندیشی خودرا به آن شکل در میآورید؟

۵ ـ اگر کسی شما را از تقلیدتان منع کند نسبت باو دشمنی وکینه در دل میگیرید؟

۶ ـ هنگامیکه مثلا موی خود را مطابق سر فلان خانم رنگ کرده‌اید و آشنایان و دوستانتان بگویند این رنگ مو برای شما برازنده نیست اظهار عقیده آنهارا حمل بردشمنی میکنید؟

۷ ـ اگر اتفاقاً یکنفر از لباس و آرایش شما تقلید کند بدتان میآید؟ ۸ ـ اگرلباسی راکه بتن دیگری دیده‌اید برای بدن شما برازنده نباشد بااینحال بعنوان اینکه مد است فرم آنرا تقلید میکنید؟ ونظیر آنرا خواهید پوشید؟

۹ ـ در حضور این و آن سلیقه و ابتکاردیگران رابحساب خودتان منظور خواهید داشت؟

بقیه در صفحه ۱۷

فانتزی : بقلم شما

عصر جدید!

زری عزیزم

چون میدانم که فرداتو باهواپیما به‌سفر دوردستی میروی‌وهاید دیگر رنك ترا این آب وخاك نه‌بیند بجای اینکه در فرودگاه برای خدا حافظی به‌سراغت بیایم این کاغذ رانوشتم که هم ضمن آن درد دل خود را گفته باشم وهم اینکه ازتغییر مختصری که درزندگی من پیش آمده است آگاه شوی من اکنون که این نامه رابرای تومی‌نویسم حال مسافری‌را دارم که همه کار خودش راکرده و چمدانهایش راهم به‌گاراژ سپرده و منتظر ساعت حرکت است، اصلا بقول معروف آب‌و خورش من دیگر از خانه شوهر فعلی یا بهتر بگویم سابقم کنده شده و نمی‌توانم دقیقه‌ای بیشتر از این‌در خانه‌او باقی بمانم، من به‌خانه تازه‌ای میروم که با آدم کهنه‌ای زندگی کنم! راستی‌از اینکه لغت کهنه‌را دراینجا استعمال کرده‌ام خنده‌ات نگیرد، مقصودم پیر واز کارافتاده نیست بلکه این‌آدم ازرفقای میز قمار من‌وشوهرم بودو چندسالست که بامن‌دوستی دارد، باین جهت نمی‌توانم بگویم باآدم تازه‌ای میخواهم زندگی‌کنم من‌شوهرم را دوست نداشته ونداریم، فقط باوانس گرفته بودم، اصلا اواز طبقه‌من نبود! من‌دختری بودم اشراف زاده وبااسم ورسم، و او خانواده‌اش از خودش شروع میشود، حالاممکن است بمن ایراد کنی پس‌چرا زنش‌شدم؟ آخرزری‌جان پسرهای فامیل‌ماو مردهای طبقه‌ما اهل‌زن‌گرفتن نیستند، بادخترهارفیق میشوندو خوب‌که ازآنها استفاده کردند وسیرشدند یکی‌دیگر راپیدامی‌کنند وآخرسرهم باگرفتن مأموریت سیاسی خارجه یا بعنوان مسافرت و مطالعه چنان میروندکه آدم‌گرد پایشان راهم نمی‌بینند ومارا میگذارندبا این یکمشت بقال وچقال‌که محکومند تمام‌عمر کوی این خراب شده بمانند وبسلامتی مزاج پولدارهاآب‌حوض نوش‌جان‌کنند! پرحاشیه رفتم قصدم این بود که شوهر هم که برای آدم پیدا میشود از این طبقات است، حالا خودت راجای من بگذار، بعدازسه چهار دفعه نامزد عوض‌کردن و چنددفعه کورتاژ محرمانه وشنیدن هزارجور حرف‌که آدمهای حسودپشت سرآدم میگویند داشتن یك‌جوان تحصیل‌کرده بعنوان شوهرخودش‌موجب ماست مالی‌شدن همه‌سوابق هست‌یانه؟

من‌وقتیکه شوهرکردم وآنقدر برای این‌جوان نازفروختم‌وپدر ومادرم‌کفه ترازوورا زمین‌زدند تامهرراگزاف بدهدخودم باور نمیکردم که بعداز چندروز اینطوری میشودکه نه خانی آمده و نه خانی رفته!! باری همان روزهای اول به‌اوعملا حالی‌کردم‌که چون‌شما ازطبقه زارع وکاسب هستید ومن ازطبقه اعیان و اشراف، تقریباً رابطه‌آقا ونوکری بین بنده و شما برقرار خواهد بود! اوهم عملا بمن فهماندکه جزاین موضوع بهیچ‌طریق دیگری درموره من‌فکر نخواهدکرد، بعدباو حالی کردم‌که من‌تا امروز آزاد بودم و تاآخر عمر هم آزاد خواهم بود، هرجا بخواهم میروم وهروقت بخواهم بخانه برمیگردم، ابتدا قدری لگدپرانی کرد، ولی‌وقتیکه بی‌اعتنائی مرادید رام‌شد ودنده بتضاداد! اماموضوع مهم‌تری راکه قمارکردن من‌بود بایدبداند، دانستن اوزیاد اهمیت نداشت ولی‌اهمیت موضوع دربرداخت پولهای قماربود چون من مثل خواهران‌و برادران و مادر وپدر و حتی همه اقوام خودم به‌این مرض مبتلا بودم، وشبی رابدون قمار نمی‌توانستم بگذرانم.

زری جان‌خودت میدانی‌که در سرمیز قمار همه احساسات آدم تسکین پیدامیکند، هم‌تعریف میشنود هم‌حس برتری‌خودرا به‌دیگران‌تحمیل میکند، هم‌پول میبرد وهم آن‌حالت اضطراب وطپش‌قلبی‌که در تماس با مرد ها به هرزنی ممکن است دست دهد درتمام طول‌مدت قمار مثل‌یك شراب‌کهنه همه‌اعصاب آدمی راپادستی نرم ولی قوی‌مشت‌و مال میدهد و تخدیر میکند!

شوهرم بعداز چندی به‌این‌کار منهم رضایت‌داد و اگر رضایت نمیداد تازه چطور میشد؟ خودم بدون اعتناء باوپولهائی را که برای خرج منزل میدادقمار میزدم وگرسنه‌اش میگذاشتم تاچشمش کورشود و ازهرجائی میخواهد بیرون بیاورد وخودش راسیرکند.

برای‌قمار دوره لازم‌بود ابتدا هفته‌ای یکشب در منزل دوستان خودم دوره‌را قراردادیم و بعدهفته‌ای دوروز ودر این اواخر هفته‌ای هفت‌شب هرشب منزل یکی جمع‌میشدیم.

برنامه‌کار هم‌عبارت ازاین بودکه بلافاصله دورمیزها می‌نشستیم وهرپارتی مشغول بازی میشد.

غذارا درسرهمان میزقمار فهمیده و قهمیده میخوردیم و از صرف مشروب‌و کشیدن سیگارهم دیگرلبریز. نصف‌شب باخته‌و جیب‌خالی یابرده و شتگول ولی‌خسته وکوفته من‌و شوهرم بخانه برمیگشتیم. باور کن‌که یکسر به‌رختخواب‌میرفتیم وبدون اینکه کلمه‌ای با هم حرف برنیم پشت‌خود رابیکدیگر میکردیم‌و میخوابیدیم صبح‌زود اوناچار برای اداره رفتن ازخواب بیدار میشدو یك‌جای دم‌نکشیده زردنبو ویك‌تیکه نان‌می‌خورد ومیرفت، منهم‌مثل همیشه ساعت نه ازخواب‌بیدارمیشدم‌و صبحانه‌ام رامیخوردم وتوالت میکردم وخیابان میرفتم، اماتو یك چیزفکر نمیکنی که شوهرم هم‌فکر نمیکرد.

آخرهرزنی احساساتی دارد و توی دلش‌خیلی چیزها میلولدکه فقط بایدمرد آنها رابفهمد وازروایای دلش باندبیر بیرون بکشدشوهر من‌که نصف‌شب میخوابید و ازصبح تاغروب هم‌بی‌کار اداره‌اش بودوباز اول‌شب‌که میشد بایدبامن به‌قمار بازی بیاید، پس من ناچار بودم که برای نقص‌یك جهت‌عمده زندگی‌خود به‌دیگران متوسل شوم.

اماچه‌کسانی بهتراز آنهاکه‌آدم ازنزدیك‌همه‌صفاتشان راامتحان کرده وبآنها اطمینان حاصل نموده است؟ روزهادر خیابان این‌دوستان هب خودراکه اغلب‌مقاطعه‌کاری ودلالی میکردند و اگر هم عضو اداره بودند نمیدانم چه‌رمزی بکارشان بودکه نیست‌و چهارساعت ویلان‌میگشتند میدیدم ویادرفرد و شیرین شیرو قهوه وشیرینی باهم‌میخوردندم‌ویااینکه بااتومبیلشان بطرف شمیران حرکت‌میکردیم اینکه میگویند شب یك پرده اسرارآمیز و ابهامی برروی فجایع آدمیزاد میکشداز آن‌الفاظ توخالی وبی‌معنائی است‌که فقط بدرد همانهائی میخوردکه مثل‌خفاش‌شب رابرای بیرون آمدن انتخاب میکنند.

درطی روز بخصوص صبح‌تا ظهر تمام مردم گرفتار بدبختی و جان‌کندن ویك‌شاهی صددینار درآوردن هستندوهیچکس با آنهائی‌که‌در این‌گیرودار وانفسا باخیالی‌راحت پی‌عیش وعشرت‌میروندکاری‌ندارد این مهمانخانه های‌خالی شمیران ودربند و این‌جاده های خلوت نیاوران و دزآشوب و سلطنت‌آباد چقدرشاهدعشق بازی‌های من‌بوده باشندخوب‌است؟ باز زری‌جان پرچانگی‌کردم، مرابیخش! صحبت ازقمار وبی‌حالی‌شوهرم بود، هرچه پول‌در میآورد صرف‌بازی‌قمار من‌وخودش می‌شدخوشبختی آن‌بودکه طفل‌مارا مادرم نگهداری میکرد وماهم‌در خانه‌پدر اوزندگی می‌کردیم وخرج خوراك وکرایه خانه‌نداشتیم

دیشب بعادت معهود سرمیز قمار نشستیم. یکی‌از دوستان ما که همیشه‌روبروی من‌می‌نشست‌و بامن‌شریك‌میشد نمیدانم‌چراخوش‌جنسی‌کرد و گفت امشب‌من باخانم‌شریك نیستم‌و شرکت‌مارا ازامشب بهم‌خورده بدانید! همه مسخره‌گی کردند و بازی شروع شد، او شروع به بردن کرد. بازی ادامه می یافت و اوهم همانطور می‌برد تا جائیکه یك بعد از نیمه شب علاوه بر آنکه قریب هزار تومان نقد باو باختم هشت هزار تومان هم چك نوشتم ودادم، او هم چك ها را تا کرد ودرجیبش گذاشت وخیلی خونسرد باتبسمی مظفرانه گفت انشاءالله شب دیگر تلافی امشب را در خواهیدآورد!

او رفت و من وشوهرم مثل دو برج زهر مار بطرف منزل راه افتادیم. بین راه برای اولین‌مرتبه شوهرم بصدا درآمد و گفت که از عهده پرداخت این پول برنمیآید وهرچه میخواهم آزادم که بکنم! از این حرف او یکه خوردم وگفتم مقصودت را نمی‌فهمم؟ باعصبیت جواب داد مقصودم اینست که اگر می‌بینی خودت‌را ممکن است بفروشی‌و پول قرض امشب‌را بیرون‌بیاوری آزادهستی‌برو بفروش وپول این مردرا بده چون دیگر دیناری ندارم! در خانه‌بین ما کتك کاری شد وفحش‌های رکیك‌وحرف های زننده ای ردوبدل گردید، ولی او همچنان برسرحرف خودش باقی بودصبح زود بمنزل حریف برنده دیشب رفتم و ماجرارا برایش نقل کردم. جلو روی من چك هارا پاره‌کرد وگفت‌شوهرت‌را ول‌کن‌و بخانه من‌بیا! من میدانم‌که زنی‌که در خط قمار وعیش وعشرت افتاد فقط پیری‌وکوری، اورا منع خواهندکرد وبس، وباز هم میدانم که‌تو نه‌برای من بلکه برای‌هیچکس حتی‌برای بیحال‌ترین افرادهم‌زن نمیشوی، ولی‌یك‌چیز، من‌و اورابهم مرتبط میسازد وآن آشنائی‌کامل‌ماست باخلاق یکدیگر و عدم هیچگونه انتظاری است‌ازیکدیگر. نه‌من‌ازتو توقع وفا دارم و نه تو ازمن عمل بوظایف‌زناشوئی و شوهری را! دورفیق‌قمار هستیم که شبها را بایکدیگر میگذرانیم و روزهایمان را برای خودمان نگاه میداریم!!

زری‌جان‌باور کن ازاین حرف او نزدیك بود پر در بیاورم، زیرا اولین مردی بودکه اینطور باصراحت نمیخواست خودرا فریب‌دهد وفریب‌طرف‌را بخورد. فوراً بخانه برگشتم ودوکلمه بشوهر پست‌فطرتم نوشتم: «مهرم حلال، جانم آزاد، بچه‌ات هم مال خودت، من دنبال سرنوشت دیگری‌که انتظارم را داشت رفتم» فعلاکه این کاغذ را برای تو مینویسم درچنین تحولی هستم. غصه چه‌چیزرا میخوری؟ انسان یك روز بدنیا آمده ویك‌روز هم خواهد رفت، برای این مدت کوتاه و نامعلوم بین دوروز آدم چرا همه‌اش لنه من غریبم بخواند وخودش‌را زجر بدهد؟ انشاءالله اگر فرصت شد مفصل جریان زندگی بعدی خود را برایت خواهم نوشت، فعلا خداحافظ.

«قربانت پوران»

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

طاهر و طاهره

(جلد دوم پسر رابعه)

«بقلم انوشه»

خلاصهٔ قسمتهای گذشته

پس از آنکه طاهر بن خلف سردار بزرگ سیستانی مثل برادرانش بدست پدر خود خلف بن احمد بقتل رسید همسر وفادار او رابعه دختر عضدالدوله نزد نابرادری خود عماره حکمران بم بین دوستان خود صبیحه زن عماره و بدیعه و نعیمه همسران سردار زینب و سرهنگ بوسعید با پسرخود طاهر کوچك میزیست . طاهر با وجود مراقبت عوسج بن هلال ودیگران بدست بوبکر و بوالقصر ربوده شد و پس از مدتی بدربار سلطان محمود افتاد و با همه کودکی عشق نقش جهان دختر سلطان را بدل گرفت و بعد عوسج اورا به بم بازگرداند و این دو کودك دورا دور در آتش عشق یکدیگر میسوختند و روزگار میگذراندند ـ در سال ۴۰۱ هجری طاهر ده ساله بود طاهره دختر زیبای ظریف هشت سالهٔ عماره پیرامون او میگشت ولی طاهر با او بدرفتاری میکرد تا اینکه یکدفعه او رامجروح کرد و در نتیجه نصیحت مادرش برای دلجوئی نزد او رفت اولین دفعه متوجه زیبائی چشمان سیاهش شد و در جواب او گفت :

ـ حالا دیگر پاشو ... آری بعد از این باهم بازی خواهیم کرد .

طاهره برخاست ، درد خودرا بطور عجیبی ازیاد برده بود، سر گیجه اش ناگهان درمان یافته بود .. بازوی طاهر را گرفت واز جا برخاست ؛ فقط دست بچشم برد و اشکش را با آستین ستر د ، آنگاه چنانکه گفتی هرگز نه زخمی خورده و نه اشکی ریخته است گفت :

ـ حالا برای من میخوانی که روی شمشیر چه نوشته شده است ؟

رابعه از پشت در شاهد این صحنه بود واز تغییری که در پسرش اه یافته بود دچار تأثر آلود داشت .

عوسج وقتی این ماجرا رااز او شنید گفت : اگر امیرزاده را به دوست داشتن طاهره تشویق و ترغیب کنیم رفته رفته یاد نقش جهان از خاطرش محو خواهد شد .

ازین روز بود که طاهر رفته رفته با طاهره مأنوس شدو این أنس پای دیگر کودکان راهم به کاخ رابعه باز کرد ـ این برای طاهر سرگرمی تازه ئی شده بود . وقتی همه بچه ها بودند اوهمه رابازی میداد ومثل یك فرمانده همه را اداره میکرد و هنگامی که باطاهره تنها بود چیز هائی را که خود میدانست بوی نیز میآموخت و گاه باو میگفت: تو هنوز دختر خوبی نیستی؛ دختر خوب آنست که سواری و تیراندازی و شمشیر بازی هم بداند.

رابعه چون این ایراد طاهر را شنید عوسج واین راواداشت که این فنون را بطاهره نیز بیاموزند. چندی بعد هفته ئی یك دو نوبت طاهره هم با طاهر و مربیانش از شهر بیرون میرفت و طاهر از دیدن پیشرفت های او خوشحال و راضی میشد ولی چه در بیرون شهر و چه درخانه هرگز عوالمی را که در غزنین و در هندوستان با نقش جهان داشت با طاهره نداشت ، هیچوقت باو نمیگفت که دوستش میدارد ، هیچوقت اورا نمیبوسید و هرگز اتفاق نمیافتاد که شب چون به بستر میرفت بیاد طاهره قلبش فشرده شود ؛ هنوز مونس شب های او یادنقش جهان بود. طاهره برای او چیزی نبود جز رفیقی که مورد رحم و شفقت باشد .

ولی رابعه از زن ماجرای نهانی قلب پسرش خبر نداشت و بخود نوید میداد که طاهر نقش جهان را فراموش کرده است ، عوسج نیز که کمتر طاهر را دلتنگ وافسرده میدید و بندرت از زبان او چیزی در بارهٔ نقش جهان می شنید می پنداشت که این کودك از آن اندوه بزرگ رسته است .

این وضع دوام داشت و رابعه از سرگرمی و شادابی ظاهری پسرش شادمان بود که صحبت شیوع و با بزرسیستان واحتمال سرایت آن بمردم بم ورد زبانها شد .

درین خصوص عماره با یاران و سردارانش بمشورت پرداختند و تصمیم گرفتند که راه های سیستان را به بم فرو بندند و نگذارند مسافری از آن دیار نه فقط به بم بلکه به نواحی اطراف آنهم نزدیك شود .

این تصمیم فوراً بموقع اجرا گذاشته شد؛ سه ربع لشکریان بم مأموریت یافتند که بچند دسته تقسیم شوند و هردسته تحت فرمان یك سرکردهٔ بصیر وشجاع بطرفی رود و یکی از راهها یا بیراهه هائی را که منتهی بسیستان میشود فرو بندد و مانع عبور مسافرین بطرف بم شود . این نخستین دفعه بود که در ایران زمین جلو شیوع یك بیماری خطرناك بانیروی نظامی گرفته میشد

لشکریان بچند دسته تقسیم شدند و هر دسته بطرف محل مأموریت خود حرکت کرد ولی پیش از آنکه همه راهها و بیراهه ها اشغال شود بوالقصر با گروهی که در سال های اخیر در پیرامون خود جمع آورده و راهزنی و یغماگری خودرا ازسر گرفته بود از بیراهه ئی گذشته و خودرا به بم رسانده بود.

بوالقصر پس از آنکه در بم شکست خورد و یاران خود را از دست داد و خود گریخت مدتی متواری میزیست و بتقویت مزاج خود که علیل شده بود میپرداخت؛ پس آنگاه چون نمیتوانست از مقاصد و هدفهای خود چشم بپوشد و بلند پروازی را ترك گوید اینجا و آنجا بجمع آوری افراد یاغی و ناراضی و راهزنان ودزدان و جنایتکاران پرداخت و بتدریج گروهی را که عدهٔ آنان به صد تن میرسید در پیرامون خود جمع آورد ایندفعه او ببیباکانه تر بدزدی و راهزنی میپرداخت و چون سرزمین سیستان در نتیجهٔ ظلم وعدوان کلانیان وعدم انتظام امور مرکزی دستخوش هرج و مرج بود در نواحی مختلف آن مکرر دیه ها و آبادیها و حتی قصباتی را مورد حمله و تاراج قرار داد و از ینراه ثروتی اندوخت و بر قدرت و شکوه خود افزود و کار او بجائی رسید که مدتی در پیرامون سیستان اکثر کاروانها و مکاریان و شتردارانی را که آذوقه بشهر حمل میکردند چاپید و بیشتر در نتیجهٔ راهزنی و یغماگری او بود که در سال ۴۰۰ هجری سیستان دستخوش قحط وغلا شد و عدهٔ زیادی از اهالی از گرسنگی بدرود زندگی گفتند.

در سال ۴۰۱ بوالقصر هنوز در پیرامون سیستان بود ، در کنار هیرمند مرکزی برای خود ساخته و آنرا باسنگر-های محکم مجهز ساخته بود و تصمیم داشت که بزودی بشهری حمله ور شود ، آنرا مسخر کند و برمسند ولایت آن نشیند پس آنگاه بتسخیر بلاد دیگر بپردازد و در اولین فرصت بر بم بتازد و انتقام شکست محنت انگیز پیشین را از آنشهر بازستاند

در آن موقع بود که خبر شیوع وبا در سیستان بگوش بوالقصر رسید ، این خبر درعین آنکه اورا نگران ساخت فکر تازه ئی بدماغ او انداخت و آن فکر چنین بود که چند جسد از اجساد و بازدگان را در صندوقهای قیر اندود نهد ، بنزدیکی بم بردو آب مشروب اهالی خصوصاً قناتی را که مظهر آن در کنار لشکرگاه بم بود بوسیله این اجساد مسموم سازد.

بوالقصر بانهایت شرارت و مهارت باجرای این تصمیم پرداخت و قبل از آن که راههای بم بسته شود باهمراهان خود و چند صندوق قیر اندود حاوی سه جسد و بازده بحوالی بم رفت .

پس از آنکه چند روز با همراهان خود در یك آبادی دور دست بسر برد سحرگاهی باتفاق دو تن در راهی که مهمترین قنات شهر در عمق زیاد از آن عبور میکرد بحرکت در آمد ، سه مقنی را بقتل رساند ولباس آنانرا بخود و همراهانش آراست و بدین ترتیب توانست بگاو چاهی که سر آن باز بود ومقنیان برای لاروبی از آنجا وارد قنات میشدند راه یابد. چند مرد مسلح که از چندی باینطرف بحکم احتیاط مأمور نگهبانی از گاوچاه شده بودند متوجه این تیرلگ نشدند و همانروز هنگامیکه باستراحت پرداخته بودند بدست بوالقصر و دو مرد دیگر بقتل رسیدند، اجسادشان پس از برهنه شدن به گودالهای دوردست افکنده شد، البتهٔ آنانرا بوالقصر بچند تن دیگر از مردان خود پوشاند .

بدین ترتیب مقدمات کار فراهم شد و بوالقصر که میدانست مظهر این قنات در لشکرگاه است و قبل از دیگر مردم شهر مردان جنگی و سپاهیان از آب آن میآشامند بخود نوید داد که بزودی و با درلشکرگاه خواهد افتاد و عده ئی که برای حفظ شهر در آنجا مانده اند بفاصلهٔ چند روز نابود خواهند شد .

بدستور او سه تن از مردانش مأمور شدند یکی از صندوقهای قیراندود حاوی جسد و بازده را بر پشت یابوئی نهند و برای افکندن در گاوچاه قنات آورند.

مأمورین وسائل اجراء این دستور را فراهم آوردند و در نخستین ساعت شب تاریکی صندوق را که با وجود قیراندود بودن عفونی داشت بر پشت یابو نهادند و بحرکت در آمدند.

درین ساعت رابعه در کاخ خود بینهایت نگران بود زیرا بعد از ظهر آنروز طاهر با اتفاق عوسج و سرهنگ بوسعید برای گردش وسواری بیرون رفته و طاهره را نیز با خود برده بودند. چند ماه از روزیکه طاهره نظر عطوفت و رأفت طاهر را جلب کرده بود میگذشت. طاهر کم کم با این دختر دائی زیبا و محزون خود مأنوس میشد، اوقاتی که درخانه بود با او بدون خشونت بازی میکرد روز بروز نسبت باو مهربانتر و خوشرفتارتر میشد زیرا طاهره در آموختن فنون سواری و تیراندازی و حتی در فن کشتی گیری استعداد بسیار نشان میداد و مرتباً پیشرفت میکرد.

آنروز مدتی مدید طاهر و طاهره در بیرون شهر بدنبال یکدیگر اسب راندند و عوسج و بوسعید نیز بدنبالشان بودند. هنگامی که آفتاب اشعهٔ خود را از روی زمین بر-میچید و بوسعید و عوسج این دو سوار کوچك را بطرف شهر باز میگرداندند تا پیش از غروب آفتاب بکاخ برسند ناگهان از صد قدمی اسب طاهر حیوانی چابك و کوچك اندام از پشت یك بلندی بیرون جست و بمحض دیدن سواران بسرعت باز گشت و ناپدید شد طاهر بدون توجه بعوسج و بوسعید که بیش از این توقف در صحرا را صلاح نمیدیدند مهمیز باسب خود زد و بطاهره گفت :

ـ این حیوان را تعقیب کنیم. من میخواهم او را بتیر بزنم تا تو تماشا کنی.

اسب طاهره هم بدنبال اسب طاهر از جا کنده شد وتا بوسعید وعوسج بخود آیند هردو اسب مسافت زیادی دور شدند و پشت بلندی پیچیدند ـ در پس تپه یك بار دیگر طاهر حیوان فراری را دیدولی بزودی آنرا گم کرد و بر سرعت مرکب خود افزود و بطوریکه دو مرد مضطرب که میدیدند این دو کودك شریر بکاری دور از احتیاط و خطرناك پرداخته اند بزحمت میتوانستند فاصلهٔ خود را با آنان حفظ کنند و دورتر نیفتند.

آفتاب ناپدید و هوا تاریك شد و هنوز طاهر بسرعت میرفت وطاهره که خستگی بر او چیره شده بود بتدریج از او دور میافتاد . عوسج و سرهنگ بوسعید دمادم بیشتر مضطرب و بلکه متوحش میشدند. طولی نکشید که بمرکب طاهره رسیدند و عوسج چون میدید این کودك تازه کار و ضعیف دیگر بزحمت میتواند خود را بر پشت اسب نگاهدارد او را از پشت اسبش بر گرفت و بر ترك خود نشاند و بدنبال سرهنگ بوسعید که توقف نکرده و در پی طاهر شتافته بود براه افتاد.

وقتی هوا بکلی تاریك شد بطوریکه دیگر پیش پا بزحمت دیده میشد طاهر از دنبال کردن شکار گمشده چشم پوشید و از سرعت اسب خود کاست ؛ بوسعید و سپس عوسج باطاهره نفس زنان باو رسیدند ـ نه جای ملامت و سرزنش بود و نه عوسج و بوسعید بخود حق میدادند بلحن ملامت چیزی به طاهر گویند .

کودك شجاع خنده کنان گفت:

ـ این جانور بدجنس امشب از چنگ من گریخت اما فردا اورا خواهم یافت .

سپس چون طاهره را بر ترك عوسج دید و احساس کرد که نا راحت شده و ترسیده است زبان به تمسخر او گشود و گفت :

ـ هنوز یاد نگرفته ئی ! هنوز قوی نشده ئی !.. باید آنقدر تر اد در صحرا با بدوانم تا بتوانی همبازی و هماورد من شوی !

بوسعید کوشید اضطراب خود را پنهان دارد و گفت :

ـ اکنون بشهر باز گردیم . مدتی از شب گذشته است و تا شهر بیش از یکساعت راه داریم .

طاهر گفت : میرویم و میرسیم ، مثل اینست که شما هردو از تاریکی شب میترسید ؟

عوسج گفت : نه ، ماهزاران دفعه ،

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

در شب های تاریك در بیابانهای مخوف یکه وتنها راه پیموده ایم . ولی امیره از دیر بازگشتن مانگران میشوند.

طاهر مغرورانه گفت : به‌امادرمن ؟ عجب اشتباه میکنید ، هم‌من‌اورا میشناسم وهم اومرا ؛ چیزی که دردل‌مادرم‌ودردل من هرگز راه پیدانمیکند ترس و نگرانی است ؛ بعلاوه من حالا دیگر مرد شده‌ام ؛ باید من‌هم مثل‌شما شب‌های تاریك در بیابانهای مخوف راه بپیمایم.. مگرچه‌چیز من ازشما کمتراست ؟

طاهره که کلمات‌غرورآمیز وشجاعانهٔ طاهر نیروئی و وجدی باو بخشیده بود براسب خود نشست و این چهار سوار با سرعت متوسط راه بم را پیش گرفتند . عوسج که راه‌هارا بخوبی‌میشناخت‌وچشمانش نیزمثل همیشه نیروی‌دیدن‌در تاریکی‌داشت پیشاپیش میرفت .

پس‌ازنیمساعت طاهراسب‌خودراپیش راندوبه‌عوسج رسید و گفت :

ــ شنیدی‌عوسج ؟ ازهمین نزدیکی‌ها چندنفر سوار و پیاده عبور میکنند ؛ من صدای سم اسبشان وصدای صحبت‌خودشان را میشنوم .

عوسج وپس ازاو بوسعید هم نگران شدند،عنان اسبان خود راکشیدند ، بدقت گوش فرادادند وچون‌صدائی نشنیدند گفتند:

ــصدائی نیست. حتماً اشتباه کرده‌ئی؟

طاهر گفت: من‌هرگزاشتباه نمیکنم ؛ خوب گوش کنید. صداها نزدیکترمیشود.

ایندفعه بوسعید وعوسج وطاهره نیز صدائی راکه طاهرازچندلحظه قبل شنیده بود شنیدند وطولی‌نکشیدکه عوسج گفت :

ــ دیدم : چندصدقدم باما‌فاصله‌دارند مثل اینست که یك اسب پیشاپیش‌میرود و سه‌مرد نیزبدنبالش هستند .

بوسعید گفت: حتماً ازروستائیان‌هستند که ازدهی بده‌دیگر میروند .

طاهر گفت من دلم‌میخواهداین‌دهاتی ها را ببینم ؛ میخواهم بدانم چرا یك‌اسب را جلو انداخته‌اند وخود بدنبالش‌میروند.

عوسج گفت : یابوئی است که بار کرده‌اند، خیال میکنم بطرف‌شهرمیروند؛ شاید متاعی دارندکه بشهر میبرند تافردا در بازار بفروش رسانند .

طاهر کودکانه گفت.چه بهتر،من‌میروم به‌آنها میرسم. اگرمتاعی‌که داشتند خوب بود همه‌را یك‌جا میخرم .

وهماندم بی‌آنکه منتظرجواب‌عوسج وبوسعید شود مهمیز بر اسب خود زد و بی‌آنکه هنوز بتواند دهاتی ها را ببیند بطرفی‌که عوسج نشان داده بود تاخت . طاهروبوسعید وعوسج هم‌بدنبالش‌رفتند ـ گویا صدای سم اسبان بگوش پیادگان رسید زیراآنان نیزناگهان برسرعت خود افزودند و پس از یك دقیقه عوسج که درآغاز تصادف بااین چند دهاتی را مهم نشمرده‌بود گفت :

ــ دارند میگریزند ، ممکن است دزد باشند!

طاهر گفت : چه‌بهتر ! مال دزدی را میگیریم وبصاحبش پس‌میدهیم .

ویك لحظه بعد چون فاصله بین اینان بپیادگان مال‌دارکمترشد سرهنگ بوسعید که تازه تازه‌آن افراد را میدید و یابوئی‌راکه درپیش داشتند تشخیص میداد فریاد برآوردو گفت :

ــ کیستید . بایستید !

بجای اینکه جوابی رسد یا فراریان توقف‌کنند بخوبی دیده شد که‌برسرعتشان افزوده شده است ؛ عوسج وهمراهان نیز بـا شتاب بیشتری پیش میرفتند . درین موقع‌فراریان‌شایدبراثرورود دریك‌قسمت مقعر یا در نتیجهٔ پیچیدن پشت یك بلندی ناپدید شدند ، سرهنگ بوسعیدبار دیگر فریاد زد :

ــاگرتوقف‌نکنید کشته خواهیدشد.

فراریان دربن لحظه دیده نمیشدند. اینان که سه تن‌از مردان بوالقصر بودند

پاهایش دررکاب مانده ، دستهایش باطراف آویخته و سرش بر پشت اسب افتاده بود

و روی سلاح خود قبای روستائی پوشیده بودند و یك صندوق قیراندود حاوی یك جسد وبا زده را برپشت یك یابو میبردند تا به بوالقصر رسانند بمحض شنیدن‌صدای سم اسبان احساس خطر کردند و چـون دانستند که سواران ناشناس متوجه آنان شده و سر درپیشان گذاشته انه بفکرفرار افتادند و یکی از آنان بدیگران گفت :

ــ اگر این‌صندوق را سالم‌ببوالقصر نرسانیم خونمان ریخته خواهد شد .بـاید بهرقیمت‌شده‌است یابگریزیم‌ویاپنهان‌شویم.

صحرا مسطح بود و درآن نزدیکی جائی برای پنهان شدن وجود نـداشت . راهزنان تازیانه‌بر کفل‌یابوی‌حامل‌صندوق کوفتند و خود درپی‌او بدویدن‌پرداختند.

لحظه‌ئی چند پس ازآنکه فریاد سرهنگ بوسعیدرا شنیدند بیك بر جستگی زمـین رسیدند و پشت آن پیچیدند ویکی‌ازآنان گفت : از دو کار یك کارمیتوانیم بکنیم، یا بایدمنتظر باشیم تا این سواران‌برسند، اگر بسهولت دست از ما برداشتندورفتند که‌هیچ‌وگرنه‌حقیقت‌مطلب‌رابآنان بگوئیم و برای نجات یافتن از شربوالقصربآنان پناهنده شویم یا اینکه این افراد رابه‌تیر بزنیم و از شرشان وارهیم .

پس از بحث کوتاهی طریقهٔ دوم‌را پسندیدند و دو همان لحظه که سرهنگ بوسعید فریاد زنان تهدیدشان میکرد که اگر توقف نکنندکشته خواهندشد یکی از راهزنان جهة صدارا درنظر گرفت‌وتیری انداخت .

سواران بسرعت بطرف نقطه‌ئی که فراریان در آنجا از نظرشان‌ناپدید شده بودند میتاختند ، بوسعید و عوسج جلـو بودند وطاهروطاهره بدنبال‌آنان‌میآمدند زیرا طاهر احساس میکرد طاهره میترسد و بهتر آن میدانست که همراه او باشد و تنهایش نگذارد .

دربن میان ناگهان صدای صـفیری بگوش رسید و هماندم سرهنگ بوسعـید فریادی گوشخراش‌از دل برآورد. نخست عوسج وسپس طاهر وطاهره بخوبی‌دیدند که روی‌اسب اوچیزی بسرعت چرخ‌خورد و بعد اسب بینوا ایستاد .

هرسه‌دهانهٔ‌اسب خودرا کشیدند ودر پیرامون اسب‌بوسعیدجمع آمدند. بوسعید پیشت برزین افتاده وبی آنکه‌پاهایش از رکاب خارج شود دو دستش بدو طـرف آویخته و سرش برپشت اسب‌افتاده بود.

عوسج فوراً از اسب بزیر جست و سر بوسعیدرا بدو دست گرفت‌و گفت:

ــسرهنگ ، چه‌شد ؟

ولی سرهنگ بوسعید نه‌فقط جوابی نگفت بلکه سرش در میان دودست عوسج چنان بیحرکت ماند که گفتی سالهاست‌فاقد حیات است .

عوسج ناله‌ئی از دل برآوردو گفت: خداوندا ! پناه بتوا‌چه‌برسرسرهنگ آمد.

طاهروطاهره‌نیز پیاده شدند.طاهره بشدت میلرزید وطاهربطرف‌عوسج‌دویده بود و میکوشید با اوبرای پائین آوردن بوسعید کمك کند وپیاپی میگفت:

ــچه شده است عوسج!

دربن اثنا عوسج بلرزه درآمدو از وحشت فریادی‌زد زیرا دستش‌بدنبالهٔ‌تیری برخورد که‌درچشم‌راست بوسعید فرو رفته وفقط‌بقدر دوانگشت‌ازآن‌بیرون‌مانده‌بود.

بوسعید را برزمین نهادند وعوسـج که نمیتوانست جلو تشنج خودرا بگیرد و درعین‌حال نمیخواست دوکودك رادرایـن شب تاریك در وسط بیابان مضطرب و متوحش سازد تیر را بزحمت وبقوت از چشم بوسعیدبیرون کشید ، مجروح‌ناله‌ئی کرد که گفتی آخرین نالهٔ اوست؛عوسج در حالی که دستار خود را ازسرمیگشود تا برچشم بوسعید بندد شتـابان گفت:

ــچیزی نیست سرهنگ ، جـراحت کوچکی است که...

و نتوانست حرف خودرا تمام کنـد زیرا در همان لحظه طاهر از جاجست و فریادکوتاهی ازگلو برآورد و در کنار او تیری که از دم گوشش گذشته بود به پهلوی اسب‌عوسج فرورفت .

عوسج که یقین داشت بوسعید زنده نخواهد ماند پس ازرسیدن تیر دوم‌وپس از آنکه دانست‌این‌تیر اگر یك‌سرانگشت اینسوتر میگذشت عمر طاهر را بپایـان میرساندمو بر اندامش راست شد ،از جـا جست وگفت :

ـ در خطر افتاده‌ئیم امیرزادهٔ من ، باید فرارکنیم.

طاهر بدرشتی وتعرض کنان گفت:

ـفرارکنیم؟ مگرما زن‌هستیم!بوسعید چه شد ؟ بوسعید من چطور است؟

عوسج با هیجان گفت خـوب است عزیزم ، چیزیش نیست ، من او را بترك خودمیگیرم ، هم بخاطر او لازم است‌زود تر خود را بشهر برسانیم، هم برای‌اینکه طاهره با ماست ، این بچه‌میترسد :بعلاوه مادرت ...

طاهر بالحن جوان غیرتمندی کـه بمادرش ناسزا گفته باشند صدا درشت تر کرد وگفت:

ـ بتو گفتم که مادرم نمیترسد ...او مثل تو بز دل نیست ،حتی دختر دائیم هم مثل‌تو ترسو نیست !... ممکن نیست ،باید برویم‌دمار از روزگار این تیر انداز بر آریم .

عوسج درین لحظه نا گزیر از آن بود که‌بکاری عجیب وموحش‌بردازد؛اسب بینوا که تیر خورده و برزمین افتاده بود بشدت ناله وغرش میکرد و بسختی دست وپامیزد و پائین و بالا میشد و عوسج بیم از آن داشت که تنه اش روی تنـهٔ بوسعید افتد واو را اگر هم‌مردنی نباشد بکشد.ازینرو یك‌پای‌حیوان‌محتضربی‌آرام را گرفته بود وآنرا کشان کشان وباقوت و تلاشی فوق تصور از محلی که بوسعید را بر آن دراز کرده بود دور میساخت، درعین حال گوش بگفتهٔ طاهر داشت ،در دل شجاعت وحرارت او را تحسین میکرد و با وحشت و نگرانی بی‌پایان میگفت:

ــ آخر عزیزم آنان چندین نفرند و ما دو تن‌بیش‌نیستیم ـ

طاهر که دمادم‌هیجان غضبش بیشتر میشد بـاد دربینی انداخت و گفت :

ـ اگر ده نفر هم باشند من همه‌شان را خواهم‌کشت!..اگر تو نمیائی من‌خود میروم .

و با یك جست سریع برپشت اسب قرارگرفت .

عوسج فریاد زد : آخر جان شیرینم بوسعید را چه‌کنیم ؟

ـبوسعید همینجا میماند تا برگردیم و باو مژده دهیم که‌انتقامش راگرفته‌ئیم؟

عوسج که آشکارا میدید این کودك تهوری جنون آمیز بکار میبردو بیم ازآن داشت که دشمنان او را بـر پشت اسب ببینند وبتیرش بزنند با کمال اضطراب‌و التماس کنان گفت :

ـفکر کن عزیزم ،طاهره‌را چه‌کنیم؟ او که نمیتواند جنگ کند؟

طاهر یـك لحظه مردد ماند آنگاه ناگهان بالحنی فاتحانه گفت :

ـطاهره پیش‌بوسعید میماند ، ازو پرستاری میکند تا مابرگردیم .

طاهره در همه این مدت دوقدم‌دور تر ایستاده بود ،بشدت میلرزیدو در عین حال ازینهمه‌شجاعت وبیباکی که در پسر عمه اش میدید وجدی بی‌نهایت داشت ؛ گفته های هر دوطرف‌را میشنیدودماغش از تفکر درینکه چه‌خواهد شدو کدام‌یك ازین دو پیش خواهند برد فرسنگها‌بدور بود . ولی درین‌موقع چون شنید که‌طاهر وظیفه ئی برای او تعیین میکند مثل کسی که‌به‌نعمت وسعادت غیرمترقبی رسیده‌باشد با شوق‌و مسرت گفت:

ـمن قبول میکنم ،من میمانم.

و بلافاصله بر بالین‌بوسعیدرفت‌ودر مقابل او زانو برزمین‌زد . بوسعید اندکی میجنبید ناله‌نمیکردو گاه‌گاه نفس‌سنگینی میکشیدو یك‌لحظه بعدطاهره‌درتاریکی‌احساس کرد که سرش در جای خودحرکت یـا لرزشی‌سریع دارد و برخاك مالیده‌میشود

دیگر عوسج‌و طاهر توجهی‌بوسعید نداشتند یعنی عوسج تقریباً یقین داشت‌که او مرده است یا بزودی خواهد مرد و فکری جز آن نداشت که طاهر را از خطر برهاند وطاهر گفتهٔ عوسج راباور کرده بود ویقین داشت که بوسعیدمختصر جراحتی دیده‌است‌و بهبود خواهد یـافت.

پس از آنکه طاهره مأموریت خود را پذیرفت و بی اعتناء بتاریکی شب و زمزمه های اسرار آمیز بیابان بیالـین مجروح رفت عوسج چاره‌ئی جز آن‌نیافت که بدنبال هوای متهورانه و جنون آمیز طاهررودو برای‌رهاندن این کودك‌ازخطر بافراد ناشناسی که‌یابوئی با خود داشتند حمله‌ور شود.

اما مردان بوالقصر پس ازآنکه دو تیر انداختند و صدای فریاد بوسعید وغریواسب‌تیرخورده‌راشنیدندودریافتند که دنبال کنندگان متوقف شده اند بهتر آن دانستند که ازین فرصت استفاده‌کنندوهر چه بیشتر ممکن‌است دور شوند.

موقعی که‌عوسج نیز پا در رکاب کرد این افراد نزدیك بهـزار قدم از کمینگاه خود دور شده بودند بی‌آنکه بلندی زمین بگذارد دیده شوند.

بزودی‌طاهر وعوسج‌بوسعید وطاهره را بخدا سپردند و مهمیز بر اسبان خـود زدند ،پس از دو دقیقه ببلندی رسیدند و چون کسی را در پس آن نیافتند متـوجه صحرا شدندوعوسج گفت:

ــ دارندمیگریزند،اینجا کمین کردند و تیر انداختند.

وطاهردرحالیکه‌پهلوهای‌اسب‌خودرا از ضرب مهمیز سوراخ‌میکرد گفت:

ــ نباید مجالشان بدهیم که بازتوقف کنند و تیر بیندازند. باید مثل طوفان بر سرشان بتازیم .

ــ احتیاط کن عزیزم؛ شجاعت‌وقتی کامل است که بااحتیاط همراه باشد.

طاهر نفس‌زنان گفت:ترس وقتی که بخواهد بیاید اول اسم«احتیاط»را بروی خودمیگذارد . من‌هنوز فراریان‌رانمیبینم، تو می‌بینی ؟

ـ آری عزیزم، من می‌بینم ، بزودی بآنها خواهیم رسید.

ـ خوش بحالت ، چه چشمهای خوبی داری ــاوه! من‌هم‌دیدم،از سر راه‌من کنار برومن میخواهم‌یك تیربطرف‌آنها‌بیندازم.

و دهانهٔ اسب را زیر یك ران خود گذشت وکمان از دوش گشود. عوسج‌نیز که گفتی ازین بچه سرمشق میگیرد موقع را برای تیر انداختن مناسب دیدولی‌پیش از آنکه اوکمان خودرا آماده کندطاهر فراریان را که تـازه تـازه اندکی پیش چشمش مثل لکه سیاهی‌غلیظ‌تری‌در میـان سیاهی نمایان شده بودند نشانه گـرفت وتیری رها کرد.

این تیر مستقیماً‌برپشت یکی‌ازمردان فرو رفت واوفریادی‌زد بروی‌برزمین‌افتاد واز جا برنخاست ودیگران بی‌اعتناء بـاو راه خود را دنبال کردند.

بقیه درصفحه ۱۶

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

خلاصهٔ قسمت های گذشته

آقابالا خان با زن‌زیبای خود ماریونا از اروپا بتهران باز گشت ـ خانم بزرك مادر او و خانزاده‌خانم خواهرش بماریونا حسد وعداوت‌ورزیدندو عشق فروغ خانم دختر میرزا کاظم خان را دردل آقابالاخان برانگیختند ولی ذبیح‌الله خان پدر آقابالا خان حامی‌ماریونا بود ـ آقابالاخان که نشاط زیبا خواهر کوچك‌فروغ‌هم‌عشق اورانحریك‌میکرد نقشه‌ئی برای دست یافتن بفروغ کشیدولی نه فقط موفق نشد بلکه برای پنهان داشتن‌راز خود مجبور شد یك‌زن فاحشه ودو نفرازاقوام خود را بکشد و برای قتل پسر وزیر جنك نقشه بکشد زیرا وزیر جنك عاشق ماریونافشده وآقا بالاخان‌راسرتیپ وزئیس قسمت طیارات کرده بعهده گرفته بود که وسائل مزاوجت‌اورا با فروغ فراهم کند بشرط‌آنکه او بنفع‌وزیر جنك دست از ماریونا بشوید و چون در نتیجه تقوی ومقاومت ماریونا این امر عملی نشد وزیر جنك تصمیم گرفت فروغ را برای پسر خودبگیرد. وآقابالاخان‌مصمم‌بقتل‌پسر وزیر جنك شد. ماریونا که حامله بود ازهمه این‌حوادث وازابتلای شوهرش بسوزك آگاه‌شد وبذبیح‌الله خان‌هم‌اطلاع‌دادوخود تصمیم بترك آقابالا خان گرفت وبرای اجرای این منظور با شوهرش که مأموریتی گرفته بود عازم فرنك شد تاخود درآنجابماند ودیگر بازنگردد. پس ازعزیمت آقابالاخان بسر وزیر جنك بدست اطفعلی‌خان مأمور آقا بالاخان کشته‌شدووزیر جنك به ذبیح الله خان خاطرنشان کرد که آقابالاخان قاتل آن جوان بیگناه است. در اثردیك بود بین‌آقابالاخان وماریونا آشتی بر قرار شود وگذشته را فراموش کنند ولی رسیدن خبر قتل پسر وزیر جنك وآشکار شدن سیفلیس در آقابالاخان ماریونارا مأیوس کرد ووی در فرنك ماند. آقابالاخان پس ازاجرای مأموریت و معالجه عازم تهران شد خانزاده خانم که‌در قسمتی از جنایات برادرش سهیم شده و دامنش هم آلوده شده بود ازخانه گریخت و دام سید غیبی رمال شیاد افتاد، سید او را عقد کرد وچون ذبیح الله خان اورا کتك زد وبیرون کرد بسراغ خانم بزرك که سه طلاقه شده‌بود رفت واورا فریفت وطلا و جواهراتش را ربود ودر موقعی که ذبیح الله خان همه اموال خودرابه ماریونا وطفل آینده‌اش هبه کرده و مشغول فروش اثاثه شده‌بود تا بفرنك رود سید غیبی بقصد استفاده‌ازخانزاده خانم مرد پولدار مسافری را بنام صیغه آوردن برای او بخانهٔ خود برد ولی خانزاده خانم گریخت ونامه‌ئی بپدرش نوشت که‌از گناهان خودپشیمان شده وحاضر است مثل یك کنیز ترد او زندگی کند این کاغذ وقتی به ذبیح اللّٰه‌خان رسید که‌عازم فرنك‌بودو اونامه رانخوانده‌درکیف خود نهاد و بفرنك رفت. در استراسبورك ماریو را که مدتی پیش دختری بدنیاآورده بود و هنوز خود بیمار بود دید وهنگامی که اسناد واگذاری‌دارائیش را باو میداد نامهٔ خانزاده خانم را دید و خواند وبتحریك ماریونا بمیرزاکاظم خان و بهجت خانم ملکراف کرد که اورا نگهداری کنند. خانزاده‌و بهجت خانم مانده بود وسید غیبی باهمه دوندگی‌ش نتوانست اورا پیداکند تا اینکه روزی ناگهان در کوچه‌ئی باحسن بیغم مصادف شد

ودر نخستین لحظهٔ برخورد بی آنکه توجه داشته باشد که شکل ولباس خودرا عوض کرده است وصلاحش در آنست که ناشناس بماند باقیافهٔ آشنا به‌او نگریست وسری تکان داد تاباو سلام گویدولی فوراً متوجه غفلت خودشد،رو ازحسن بیغم گرداندو برسرعت‌قدم‌خودافزود

حسن که باهمه بیخیالی هنوزماجرای سید غیبی وکلاهی راکه او بسرش گذاشته بود و گفته‌های پیرزن‌را ازیادنبرده‌وبرای اینکه دیگر خانم بزرگ بسراغش نیاید و مزاحمش نشود منزل خود و پاتاق‌خودرا عوض کرده، در نزدیکی سقاخانه نوروز-خان منزل گرفته بود ودر زورخانهٔ همانجا نیز ورزش میکرد پس‌ازگذشتن سید غیبی بپشت سراو نگریست و باخود گفت:

ـ مثل اینست که این‌مردکه را می-شناسم، او هم ظاهراً مرا شناخت و میخواست سلام وعلیك و تعارف هم بکند اما فوراً منصرف‌شد وتندرفت..یعنی چه؟ عجب هوش وحواسی دارم‌من؛قیافه بنظرم خیلی آشنا بود.

سید غیبی که شایدهم متوجه شده‌بود که حسن ایستاده است وبدنبال اومینگرد درکوچه‌ئی پیچید وناپدیدشد، همانوقت حسن ناگهان دست خودرا روی پایش زد وگفت: ای دل‌غافل! این‌آقامحسن بود، سید غیبی بود! حتماً خودش‌بود؛ چشمهای جغدی وابروهای کلفت پیوسته‌اش‌را میان صد جفت چشم و ابروهم بینم میشناسم، نباید بگذارم مفت‌ومسلم ازدستم‌بدر رود؛ اگر گیرش نیاورم توی لوطیگری باختهام وباید بدهم اسدم راروی سنگ بکنند..

خم شد، پاشنهٔ کیوه هـایش را ور کشید و دوان دوان از طرفی که سیدغیبی رفته بود براه افتاد. سر کوچه رسید، سید را درکوچه ندید؛ باسرعت بیشتری ازآن کوچه گذشت ووارد کوچهٔ دیگرشد؛ ازآنجا بمحلی رسید که به‌دوراه‌منتهی میشد، یکی‌ازآنها راه کوچه‌ئی درازبودودیگری به خیابان منتهی میشد ـ حسن یك لحظه مردد مـاند، همانوقت پسر بچه‌ئی قدم زنان از کوچه بیرون آمـد. حسن ازو پرسید؛ پسرجان‌یك‌مرد کلاه استابولی‌عبا بدوش‌را ندیدی که تندازینجابرود؟ پسرك گفت: نـه، من خیلی وقت بـود روی سکوی خانه‌مان نشسته بـودم همچوکسی را ندیدم؛ این شخص که میگوئی بنظرم رفت طرف خیابان، عبای‌سیاه دوشش‌بود.

حسن گفت: آری خودش بود.

و با شتاب بیشتری بطرف خیابان دوید. چون‌کوچه را بپایـان رساند و بخیابان رسید نظری باین سو و نظری به‌آنسو کرد، مرد عبابدوشی‌را بنظرآورد که دو پست قدم دور تر در کـوچه ای پیچید. بیدرنگ و با منتهای سرعت به آنسو دوید، وارد کوچه شد، در پـایان کوچه سید غیبی را دید که‌بسرعت میرود. سر در عقب او نهاد، بدنبال او وارد یك کوچهٔ دیگر شد؛ سید هنگام پیچیدن‌درین کوچه او را بدنبال خود دیده و بدویدن پرداخته بود؛ حسن بیغم‌عده‌ئی کلاه نمدی را دید که از سر دیگر کوچه میآیند و فریاد زد:

ـ بگیریدش، بگیریدش، دزداست، دزد!

مردانی که پیش میآمدند راه‌رابرسید غیبی بستند؛ او بی‌اختیار هردودست‌خودرا اززیر عبا بیرون‌آورد تـا بین‌آنان راهی پیدا کندو بگریزدولی دست‌ضرب‌دیده‌اش کـه هنوز کاملا بهبود نیافته بود بسختی بدردآمد بطوری کـه بیطاقتش کرد واین به‌کلاه نمدی‌ها که شاید اگر مقاومتی ازو میدیدند رهـایش میکردند مجال داد تـا راه براو ببندند و دست برای گـرفتن او پیش‌آورند.

سید غیبی خودرا جداً در خطر دید؛ ازیك طرف بشدت دردمیکشید؛ از طرفی حسن بیغم بسرعت نزدیك میشد ویك‌لحظه دیگر میرسید و از طرف دیگر چند مـرد قوی هیکل راه را براوسدکرده بودند ـ

باکمال اضطرار جست و خیزی در جای خـود کـرد. بسرعت نگـاهـی باطراف افکند، در سمت راست خود در بزرگی را دید که بنظرش رسید لای دو لنگهٔ آن اندکی بازاست، بیدرنگ‌بطرف آن جست، تنه‌ئی محکم به‌آن زد، درباز شد، سید بدرون رفت و همان لحظه که حسن بیغم به‌پشت دررسید اودر را بافشار برهم زد وازدرون کلون کرد

درآن واحد صدائی مردانه ودرشت از درون خانه، از حیاطی کـه در پایان دالانی باریك قرار داشت و یـك پردهٔ کرباسی‌جلوآن‌آویخته شده بودصدای رعد آسای حسن بیغم آمیخته با کوفتن شدید در ازبیرون بگوش رسید وسیدغیبی رامثل کسی که در میان گردبادی گرفتار شده‌باشد متوحش ساخت ـ خیال خود از خطـری جسته ولی بخطر سخت‌تری دچارشده بود. بفاصلهٔ چند لحظه مرد صاحب خانه وارد دالان میشد واو بـاز هم ازهیچ سو راه فرار نداشت.

در دالان چند قدم پیش رفت، سمت چپ خود دهانهٔ پلکانی رادید و ازپله های باریك‌ومارپیچ آن دریافت که راه‌بام‌است. بـا خود گفت: هرچه بادا باد، ازینجا باید رفت.

درحالی که دست دردناك خودرا زیر بغل گذاشته بود بسرعت از پله های بلند و باریك بالا رفت، پشت دربام رسید، این درچفت بزرگی داشت که بایك تکه چوب بسته شده بود. سیدغیبی چوب‌را از میان چفت بیرون آورد، در راگشود و بیرون جست وخودرا روی بام دید. در را بجای خود انداخت. ازچند قدمی خودبام غلطان بزرگی راکه‌روی‌بام بود روی‌در غلطاندو بدویدن پرداخت و دریك چشم برهم زدن بی‌آنکه‌فرصت والدیشهٔ احتیاط کردن‌داشته باشد ازسرچندبام گذشت.

حسن بیغم‌بشدت‌درراميكوفت‌وفريادميكردچند مرد کلاه نمدی درپیرامون اوجمع‌شده‌بودند و ازو میپرسیدند که این‌مرد چکاره بوده‌و چرا اودنبالش کرده است.

چند لحظه بعد صدای صاحب‌خانه از درون‌دالان گفت: «کیست» وحسن بیغم گفت: بازکنید، بازکنید.

صاحب‌خانه که مردی بلندبالاودرشت هیکل باسربزرگ وشانه های پهن وبازو های ستبر و کمر باریك بود و یك نیمتهٔ پوستی روی دوش انداخته بود دالان را بیمودو پشت در رفت، صدای کـوفتن در و فریاد حسن بیغم نگذاشته بود صدای در بام وافتادن بام‌غلطان رابروی‌آن بشنود. چون‌پشت‌در رسید دودست برآن‌نهاد و با لحنی تهدیدآمیز گفت

ـ کیست؟ مگرسرآورده‌اید؟

حسن بیغم صدای‌خودرا قدری‌آرام‌تر کرد و گفت: داداش‌جان بازکن؛ یك‌دزد ی ناموس را دنبال کـرده بودم وارد این خانه شد.

صاحبخانه باتعجب گفت: دزدبی‌ناموس! درخانهٔ من!

و در را بازکرد. حسن بیغم بمحض دیدن او بـاهمه غیظ و جوش و خروشی که داشت خنده برلب آورد و بـالحنی ابلهانه گفت:

ـ اوه! سلام علیکم. خان اطفعلی خان! نوکرتم! به به! پـارسال دوست امسال‌آشنا، واقعاً چشم روشن‌شد!..

صاحب خانه که لطفعلی خان نامیده شده بـود نیز تبسمی بـه چهرهٔ درشت درهم رفتهٔ خود آورد وبالحنی تحقیرآمیز گفت: علیك‌السلام آقاحسن! این‌چه بازی است؟ مگردرست وحسابی خل‌شده‌ئی!.

حسن باخصوصیت دست برشانهٔ قوی اونهادو گفت:

ـ نه‌داداش، همان‌کم عقلی که بودم هستم اماهنوز خل‌نشده‌ام... یك‌دزد نافلا رادنبال‌کرده بودم...

ـ بتو چه که‌دزد رادنبال کنی آقاحسن؟ حتماً دیوانه شده‌ئی!

ـ نه‌به‌جفت سبیلت‌قسم!.. این پدر سوختهٔ ناسید حقه‌باز یك کلاه دو ذرع و نیمی سرمن گذاشت؛ خیلی داغم کرد، بعد هم‌رفت ازخانهٔ یك‌پیرزن، خلاصه بگویم‌از خانهٔ مادرزنش هرچه پول وجواهـر بود دزدید و گریخت ـ امروز اتفاقاً او را دیدم که‌شکلش‌راعوض کرده‌ریش‌وعمامه‌اش رادور انداخته، صورتش‌را ازته تراشیده بود، مرا دیدویکه خوردوجیم شد؛ اینجا نزدیك بودیکمك این برادرهابگیرمش که یك هو جست‌توی‌این‌خانه ودرراباست.

صاحبخانه باتعجب سر بطرف دالان گرداند و گفت:

ـ جست‌توی‌خانهٔ‌من؟ اشتباه‌نکرده‌ئی؟

ـ نه، بجان عزیزی‌خودت‌خان‌لطفعلی خان، این‌برادرها هم دیدند.

صاحبخانه نگاهی به کلاه نمدی ها کرد. همه‌درهم و برهم گفتند، آری ماهم‌دیدیم یك‌مرد کهٔ‌عبائی کلاه استابولی چشم‌وابرو سیاه ریش‌تراشیده بود.ـ تنه‌بدرزد، درباز شد، خودش جست‌توو درراباست.

صاحب خانه پس از لحظه‌ئی سکوت بتندی گفت:

ـ خوب، شماها دیگر کارتان اینجا چیست؟ بروید خلوت‌کنید ...

کلاه نمدی‌ها شانه‌بالا انداختند و آهسته براه افتادندو صاحب خانه به‌حسن گفت: هنوز من‌خیل‌میکنم تومهمل‌میگوئی آقا حسن.

حسن گفت: به‌امام رضای‌غریب آمد توی این‌خانه. مگرصدای بازشدن در را نشنیدی؟

ـ چرا شنیدم، اما کسی وارد خانه نشد و کسی در دالان نیست.

وهماندم فوراً راه بام را بیاد آورد و گفت:

ـ صبر کن ببینم، به پشت بام‌نرفته‌باشد.

برگشت، بسرعت خود را به‌جلو راه بام رساند، دوپله بالا رفت بعد سر بیرون کرد و گفت:

ـ آری آقا حسن، رفته روی پشت بام، درباز است درصورتی که خودم آنرا بسته بودم ـ بیاباهم برویم پیداش کنیم.

حسن بیغم واردشد، بدنبال‌صاحبخانه ازپله‌ها بالارفت، بام غلطان سنگین مانع بازکردن‌درنشد، لطفعلی‌خان بملایمت‌آنرا بلند کرد. بام‌غلطان بطرف دیگر غلطید، در بازشد، هردو بالارفتند بام‌ها راتاآنجا که چشم‌کار میکرددیدند، چند دقیقه هـم باینطرف وآنـطرف دویدند و کسی را ندیدند. آنگاه‌صاحبخانه درگوشه‌ئی ایستاد وگفت: ارواح‌پدرش اگربرهم داشته‌باشد نمیتواند بایین برود. مجبور است همینجا روی پشت‌بام‌ها سرگردان باشد، همه‌دیوار هااز اطراف بلنداست و همه‌کوچه هائی که‌این‌دورورهاهستند شلوغ!... بالاخره گیرش خواهیم‌آورد، حالا درست‌وحسابی بگو ببینم‌که بود؟

حسن بیغم گفت: بنظرم شما هـم بشناسیدش خـان لطفعلی خان ... یادتان هست آن وقت‌هاکه بزورخانهٔ درخونگاه تشریف میآوردید گوشهٔ کود پهلوی دست میاندار یك پسرهٔ جرهٔ سیاه‌توله‌میایستادواسمش آقا محسن بود؟

صاحبخانه فکری کرد و گفت: نـه، درست بام‌نیست..

ـ بله، بعدها عمامه گذاشت، اسمش راهم گذاشت سیدغیبی و نمیدانم‌وضع خوانی میکرد، رمالی میکرد چکار میکرد؟ شناختیدش؟

ـ نه، نشناختم.. بگوببینم موضوع طلاوجواهر چه‌بود؟

ـ والله حقیقت اینست که ایـن سید قلابی یك‌روز آمدیك حرف‌هائی زدکه‌من درست نفهمیدم، مرابیك خانه بردبیك زن نشان‌داد بعدپولی‌هم بمن‌داد، یك‌شب دیگر لباس مرا عاریـه گرفت و روز بعدش برگرداند، چندوقت که گذشت یك‌پیرزن‌جلو مراگرفت وداد وبیداد کرد، ازترس‌آبرو بمنزلش رفتم، معلوم‌شد ایـن آقا محسن بیشرف بی‌همه‌چیز باین‌پیرزن که ازشوهرش طلاق گرفته بود گفته است که یك محلـل میآورم، مرابرده نشان‌داده بعد لباس مرا گرفته خودش پوشیده بجای محلل باطاق پیرزن رفته وپس ازگرفتن پول زیاد ازو بیهوشش کرده، بعدیك عالم‌طلا و جواهر اورا دزدیده وفرارکرده است!.

صاحبخانه گفت: عجب ناقلائی بوده این‌مردکه؟ حالااین طلاو جواهرهمراهش بودکه تودنبالش کردی؟

حسن بیغم گفت: نه‌جانم، این‌کار را چند وقت پیش کـرده بود من امروز او را دیدم.

صاحبخانه فکری کرد و گفت:

ـ خیلی‌خوب، فعلابیابرویم ازروی بام پائین تااواگر جائی‌مخفی شده است‌و مارا می‌بیند خیال‌کند منصرف شده‌ایم؛ تو هم دنبال کارت برومن سعی میکنم او را بگیرم؛ تو فردابیا من خبرش رابتومیدهم.

حسن بیغم چاره‌ئی‌جز اطاعت نداشت قدری چانه‌زد و بدخداحافظ گفت‌ورفت.

صاحب خانه پس از رفتن او روی پله‌های بام‌نشست وباخود گفت:

ـ این سید قلابی فراری بـدلقمه‌ئی نیست؛ باید بـروم‌پیدایش کنم، یك مشت باوبزنم که تکلیفش رابفهمد. بعدبیاورمش توی زیر زمین حبسش کنم‌و دست ازو بر ندارم تاوقتی که جای طلا وجواهری را که‌از پیرزن دزدیده است بمن‌نشان بدهد.

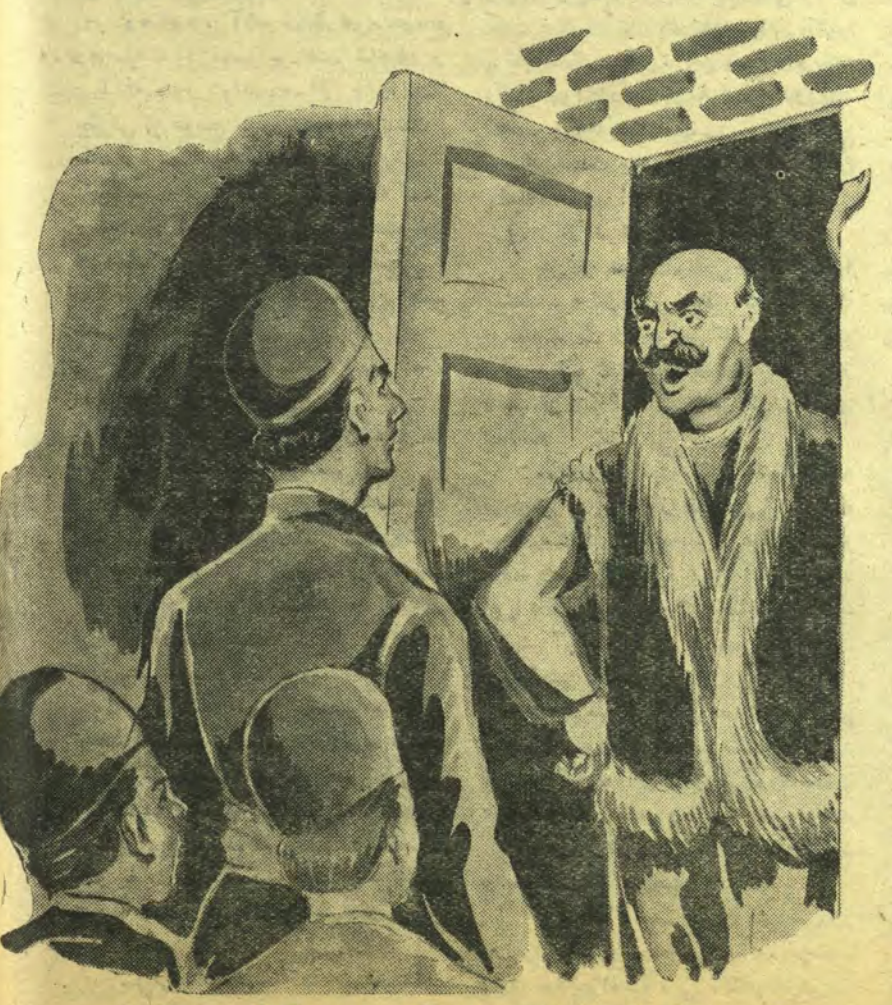

دیگر اینجا چه میخواهید؟ بروید بی کارتان

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

مدتی است که پول و پله‌ئی نرسیده وکار وبار خیلی خراب شده است.

برخاست بحیاط رفت، حیاطی کوچك بود که سه‌چهار اطاق وزیر زمین در دو سمت آن بود.

صاحبخانه وسط حیاط ایستادو بصدای بلند گفت :

- ننه، ننه، چه میکنی؟ نمازمیخوانی؟ زودباش بیا

در یکی از زیر زمینها باز شد، پیر زنی بیرون آمد وبادهان بیدندانش گفت:

- بله آقا، چه میفرمائید؟

- بیا برو بخانهٔ حاجی داداش خانمت آنجاست ،باو از قول من بگو همانجا بماند ونیاید تامن خودم شب به‌آنجابروم وباهم برگردیم.

پیرزن را از خانه بیرون کرد و در راهست، بیکی از اطاقها رفت ،لباس خود را پوشید، از درون یك جعبهٔ آهنی یك طپانچه برداشت ودر جیب گذاشت. از اطاق بیرون آمد وبا قدمهای سنگین و محکم وسوت زنان روی بام رفت.

***

سید غیبی پس‌ازآنکه ازروی‌چندین بام گذشت واطمینان یافت که باین‌زودی کسی بدنبالش بالا نیامده است بفکرافتاد که بااحتیاط قدم‌بردارد و بلب بامها که هم‌قعر بخانه‌های کوچك و بزرگ بود نزدیك نشود تاکسی اورا نبیند. چنددقیقه از بالای تیغه‌ها و صندوقه‌های بلندی که برلب بامها کشیده شده بود سوی دیگررا نگریست ودر پس آنها یك بام دیگر یا یك کوچه دید. هر چه بیشتر کوچه‌ها را میدید یأسش بیشتر و امیدش بیافتن راه فرار کمتر میشد زیرا دیوارهای کوچه‌ها بسیار بلند وتقریباً بر سر همه آنها تیغه یاصندوقه‌ئی بود و در کوچه‌ها هم عدهٔ زیادی رفت و آمد میکردند ، جلو بیشتر خانه‌هازنان‌چادرنمازی بیکار نشسته بودند وبچه‌های کوچك‌وبزرگ‌در وسط کوچه‌ها ببازی‌های مختلف اشتغال داشتند.

یك لحظه قبل از آنکه صاحب‌خانه باحسن بیغم برسر بام آید سیدغیبی روی یك شیروانی‌رفت، بزحمت در آبروهای آن خزید تا به پشت‌شیروانی رسید، آنجا دو سه ذرع پائین ترازلب شیروانی‌یك‌بام کوتاه کاملی بود که یك قسمت از لبهٔ شیروانی‌که عمداً پهن ترساخته شده بود چیزی‌مثل‌سقف‌برسرقسمتی از آن‌می‌بست وزیراین سقف مقداری تیروتخته ریخته شده بود .

سید غیبی چون بسیارخسته وناراحت بود ودستش هم درد میکرد وازین گذشته بیم ازآن داشت‌که صاحبخانه بیام آید با منتهای احتیاطی که امکان داشت روی‌آن بام جست و پناهگاهی در میان تخته ها برای خود یافت و طوری پنهان شدکه کسی اگرروی‌آن بام‌هم میآمدنمیتوانست او را ببیند .

بدین‌ترتیب ازآمدن‌صاحبخانه‌وحسن بروی‌بام‌بازگشتن آنان‌خبر نیافت وباردیگر هم که صاحبخانه لباس پوشیده ومسلح به طپانچه بربام‌آمد اوملتفت نشد؛ پشت تخته ها نشسته بود ، چرت میزد وفکرمیکردو درعین حال گوش بکمترین صداهاداشت.

صاحبخانه از بام خود تجاوزکرد و بجستجوی دزد طلا وجواهربربامهای‌دیگر رفت ، مدت ده دقیقه جستجوکرد وعلاوه برآنکه نتیجه نگرفت ناراحت و خشمگین هم شد زیرا همسایگان که قبلا هم‌صدای‌با بربام خود شنیده بودند باعتراض‌و داد و فریاد پرداختند ویکی دو تن از آنان‌این همسایهٔ خود را برسربام خرد دیدند وبا تغیر باو اعلام داشتند که حق ندارد روی بام دیگران رود . لطفعلی خان‌نمیخواست جوابی بآنان گوید و دلیل‌کردش خود بر بامهای دیگران را شرح دهد زیرابای‌طلا وجواهردرمیان بود واوقصد داشت‌محسن آقای معروف‌بسید غیبی را بتنهائی‌دستگیر کند ، بعهدهٔ‌خودبیرد وتاطلا وجواهررا ازو نگیرد دست ازو برندارد .

ازینرو با احتیاط بیشتری مداومت درجستجوکرد . همه بامهائی راکه گذشتن ازروی‌آنها امکان‌داشت اززیر پا گذاراند. ازهمه طرف بکوچه ها نگریست ؛همه در های بام راکه بخانه های همسایگان‌بازمی شد بسته دید ، کوچکترین راهی که کسی بتواند بسهولت ازآن پائین رود نیافت . پس ازده دقیقه بشیروانی رسید وباآن که فرارازروی آن را بعید یافت روی آن رفت ومانندسیدغیبی‌درآبروی‌آن براه‌افتاد منتها سید غیبی ازطرف چپ رفته بودواو ازطرف راست رفت وچون مقداری پیش رفت و لب شیروانی راجلو یك کوچه‌دید با خود گفت : « اینجا نه جای‌ماندن‌است ونه راه فرار ! » بازگشت و از دهانهٔ شیروانی بزیرآن رفت وباکمال‌دقت ،سر تیرها راتاآنجاکه حتی جاگرفتن‌یك گربه امکان داشت دید و چون ازآنجا بیرون آمد بطرف بام خانهٔ خود رفت و گفت :

— بیش ازین نمیتوان روی بام‌ماند، صدای مردم در میآید و اسباب درد سر میشود .— مسلماً این مردکه‌توانسته‌است پائین‌برود ؛ بایدصبرکنم‌تاشب در رسد و هوا تاریك شود آنوقت بیایم درگوشه‌ئی کمین‌کنم تا این‌نافلابرای‌فراربیرون‌آید .

از راه بام پائین رفت و در را از داخل سهواً یا عمداً جفت نکرد به حیاط بازگشت‌و پس‌ازقدری‌قدم‌زدن‌باطاق‌رفت .

سید غیبی پس ازآنکه مدت مدیدی پشت تیر ها و تخته هاروی‌بام کوچك‌ماند چون دید آفتاب برگشته است و عنقریب غروب خواهد شدباخود گفت:

ـماندن درینجا صلاح نیست؛ شب میشود و دیگر نمیتوانم پائین بروم برای اینکه مهتاب هم نیست و در تاریکی نخواهم توانست‌راهی پیدا کنم ،خوب‌است تا غروب نشده راه فرار را پیدا کنم بعد منتظرشب بمانم.

از دیوارهٔ‌سمت دیگر بام‌کوچك‌خود را بالا کشاند و تا وقتی‌آفتاب ناپدیدشد همه جا را دید و درون ده ها خانه و کوچه‌رانگریست‌ووقتی‌بخودآمد که‌خوبشتن را روی بام نخستین ،یعنی بام همان خانه که وارد آن شده بود دید.. بام غلطان‌را روی در نیافت‌و دوذرع آنطرف تر بر روی بامش دیدو باخود گفت :

— معلوم میشود بدنبال من آمده و جستجوئی هم کرده اند...

همانجا نشست وبفکر فرورفت‌و پس از چند دقیقه گفت :

- اگر مشد از همین راه بر گردم خیلی خوب بود ؛ راه بام تا درکوچه‌چند قدم بیش فاصله ندارد !

دست بدر نهاد آنرا گرفت‌واندکی بلند کرد و دریافت که بسته نیست ،از فرط مسرت گلویش فشرده شدو بلرزه درآمد . در را محکم چسبید و با کمال احتیاط ذره ذره بلندش کردو سرانجام‌بی آنکه کمترین صدا از آن بر آید بازش کرد و قدم بر نخستین پله نهاد ،هیچ‌صدا شنیده نمیشد ، یك‌پله دیگرپائین‌رفت‌سپس دل بدریا زدو پله ها را تا پائین‌بسرعت و با نوك پا پیمود و از دهانه راه پلکان آهسته سر بیرون کردودالان رانگریست، درکوچه کلون‌شده بود، و درسمت دیگر پردهٔ کرباسی بیحرکت و با وقار بجای خود آویخته بود، گوش فراداد ؛ حیاط غوطه‌ور در سکوت بود دردل گفت:

— یا بخت و یا اقبال ! یك جست ، باز کردن در، بیرون جستن ،ورفتن!

بی درنگ پشت در جست. کلون در را با ملایمت ودرحالی که سر بطرف پردهٔ کرباسی جلو حیاط داشت بیرون کشید ، لای در را اندکی باز کرد وچون کسی‌را پشت آن ندید خواست آنرا بازکندو بیرون جهد که ناگهان کسی گفت : «سلام»

سید یکه خورد وخواست دررابیندد ولی کسی که سلام کرده‌بود گفت :

— فراش پست است .آقای لطفعلی خان تشریف ندارند ؟

سید فوراًدررا گشود وبازرنگی بسیار گفت : چرا ، چرا ، تشریف دارند؟ کاغذ دارید ؟

— آری ، کاغذ ازفرنگ است.انعام مارا هم بدهند !

سید غیبی که درونش بشدت‌میلرزیدو بنظرش‌میرسید که عنقریب پنجهٔ صاحبخانه گریبانش را از پشت سرخواهد گرفت شتابان گفت :

— البته انعام هم میدهم ،کاغذ را بمن بده .

و هماندم دست بجیب برد یك قران بیرون آورد وبه‌پست چی داد و کاغذ را گرفت .. دررا پیش کرد .درحالی که‌سراپا میلرزید قدری منتظرماند بعدررا مجدداً گشود وسربیرون کرد وفوراً باوحشت‌سر پس کشید و زیر لب گفت :

— ای داد و بیداد ! حس بیغم در کوچه است . دارد میآید .

وهماندم‌ازدرحیاط‌صدای‌بسته‌شدن‌دری‌را شنید، باعجلا ولی بامراعات‌احتیاط کلون‌در کوچه را بست و شلنگ اندازان خود را براه بام رساند وبالارفت ؛از درون‌حیاط صدای قدم‌های سنگینی‌شنیده میشد. این لطفعلی‌خان بود که‌چند گیلاس‌عرق‌آشامیده و بیرون آمده بود تا روی بام رود و درکمین فراری بنشیند .

سید غیبی دربام‌را بی‌اعتناء بمختصر صدائی که ازآن برخاست برسرجای خود انداخت ، خمیده و تقریباً چهار دست وپا از چند بام گذشت ،روی شیروانی رفت‌و خسته و نفس زنان ،وحشت زده خود را بیام کوچك‌رساندو پشت تخته‌ها پنهان‌شد.

پس از چند دقیقه چون‌صداهای در پیرامون خوددروی بامها نشیند و اطمینانی یافت‌متوجه کاغذی‌که الفراش‌پست گرفته بود شد،آنرابی اراده‌ازجیب‌بیرون‌آورد، نام لطفعلی خان‌را روی‌آن‌خواند،همچنان بی اراده سرش را گشودوچون هواديگر زیاد روشن‌نبود بزحمت این سطور رابر آن خواند :

« زحمت‌میدهد — لابد کاغذوحوالهٔ قبلی رسید وخیالتان راحت شد : بنظر من بهتر است که‌چندوقت در شهرنباشید، بیك‌جای‌دیگرمثلابه‌مشهد یااصفهان‌بروید، من بزودی خواهم‌آمد نشانی‌بدهیدخرجی خواهم فرستاد ؛این‌کاغذ را پس‌ازخواندن پاره‌کنید یابسوزانید . اینرا هم‌بگویم : فقط یك نفر ممکن است اسباب درد سر باشد ودنبال کند. برای این یکی دوبرابر آن یکی حاضرم بدهم ... خیلی مواظب باشید . بایدسعی کنیم که همدیگررا راحت و خوشبخت کنیم ، من یکی دو ماه دیگر آنجا خواهم‌بود سعی کنید شماآنجا نباشید. سه‌ماه دیگر بمن نشانی بدهید... اگریك خرده دیگرغیرت‌بخرج‌دهید ثروت‌فراوان بدست خواهید آورد والسلام»

بجای امضا نیم دائره‌ئی زیرنامه کشیده شده بود. سید غیبی پس از آنکه یکدفعه این سطوررا خواند پشت‌و روی کاغذ و پاکت را نگریست ، ازتمبرهاواز خطوط فرنگی که‌روی آن‌نوشته شده‌بود پیدا بود که از فرنگ آمده است، بعددو سه دفعه‌دیگر با دقت‌بیشتری‌نامه‌راخواند. آنرا تا کرد و درجیب نهاد وبفکر فرو رفت. کم‌کم هوا تاریك شده بود سیدغیبی پس ازچندین دقیقه سر ازجیب‌تفکر بیرون آورد و با خود گفت :

— این مرد که‌صاحب خانه اسمش لطفعلی خان است ،سر واسراری‌درکارش هست ؛ اینهاکه از فرنگ برای‌او نوشته شده است مثل معما است؛ درست نمیشود سر از آنها درآورد ولی‌مثل اینست که این یارو برای کسی که کاغذنوشته‌کارهائی کرده‌است‌واسراری‌پیش‌هم‌دارد.حالاآن‌شخص میخواهد این‌بابا ازتهران‌برودواو بی‌درد سر بیاید وضمناً یك کار دیگر هم ازو خواسته ووعده داده‌است که دو برابر دفعهٔ اول باو پول بدهد. بجان‌خودم که مطلب مهمی در میان است .. شاید ازآن مطالب باشد که‌پول‌از توش‌درآید!

مدتی دیگر نیز فکرکرد، آنگاه با خود گفت : فعلا باید ازین دام بیرون‌روم تا صبح که نمیشود سر بام‌ها ماند ؛ تا زه صبح هم‌پائین رفتن مشکل است،حالادیگر هواتاریك‌شده اگردربام‌یاروهنوز بازباشد فرارآسانتراست یاالله‌و یابخت! برویم ببینیم.

با احتیاط از دیواره جهة مقابل شیروانی بالا رفت وچند دقیقه‌بعد ببام خانهٔ لطفعلی خان رسیده . با امیدواری بسیار بطرف‌دربام‌پیش رفت ولی‌همانم‌از گوشهٔ تاریکی هیکل درشتی بیرون‌جست ومچ دست اورا گرفت و باصدائی آهسته ولی تهدید آمیز گفت:

— پدرسوخته‌منقلب!خوب گیرت آوردم!

این شخص لطفعلی‌خان بود لطفعلی خان صدای دربام‌را نشنیده از آمدن‌ونامه دادن و رفتن فراش پست‌آگاه نشده، وقتی وارد دالان شده بوه صدای دررا شنیده آنرا گشوده . حسن بیغم را دیده باو با تغیر گفته بود هنوز فراری‌را نگرفته‌است ولی یقین داردهنوز روی بام است ،حسن راماًمور کرده بود که درکوچه‌های‌اطراف مراقب باشد که سید فراری از بام پائین نجهد بعد در را بسته،روی بام‌رفته وکنار دیواره ئی که بام او را از یك‌بام دیگر جدا میکرد بکمین نشسته بود.

با اینکه بیرون جستن‌او ناگهانی‌بود و حریف را کاملا غافلگیر کرده بود سید غیبی خودرا بهیچوجه نباخت وبا کمال خونسردی گفت :

— سلام‌علیکم‌آقا ...

سلام وزهرمارا. برویم پائین‌تاحالت را جا بیاورم !

سیدغیبی بالحنی محجوبانه‌وعاجزانه گفت :قربانت گردم ، خودم میآیم ، دستم را فشار نده، درد میکند ، دررفته بودتازه جا انداخته اند ، این یکی‌دستم رابگیرید، نوکر شما هم هستم ...الآن توجه خواهید فرمود که بنده‌تقصیرندارم !

لطفعلی خان یك سیلی که‌زیادمحکم نبود ولی کافی بود که ناله از جگر سید غیبی بیرون آورد بگونهٔ او نواخت و گفت : برونامرد موش مرده !من‌ازین‌حقه بازی ها خیلی دیده ام !صدایت را نازك مکن بزو پائین !... اگر هم خیال فرار بسرت افتدجابجامیکشمت وبمردم‌عم‌میگویم دزددروی بام‌خانه‌ام آمده بود اوواکشتم .

وطپانچهٔ‌خودرا ازجیب شلوار بیرون آورد و دهانهٔ لولهٔ آنرابشت گردن سید غیبی گذاشت.

سیدغیبی‌سردی لوله‌طپانچه‌راحساس کرد ولرزید و بسرعت مشغول پائین‌رفتن از پله های بام شد ولی در عین حال در دل گفت :

—این حیوان کردن کلفت حتماً آدم کش است ؛ از یك‌نفر که در فرنگ‌است پول گرفته‌ویك نفر رادرینجا کشته است.

وناله کنان به لطفعلی خان گفت :

- بنده‌غلط‌میکنم‌فرار کنم!فرارکاردزداست!

—پس‌توسز بودی‌بیشرف که فرار کردی؟

-چه‌کنم‌قربانت گردم! گیر یك‌دیوانه افتاده بودم !

—خیلی‌خوب برویم‌تاخدمتت برسم .

چفت در بام رااز داخل باپارهٔ‌چوبی که بسر ریسمانی آویخته بودبست‌و سید غیبی‌را بطرف اطاق‌راند.چون‌وارداطاق شدند اورا با مشت بگوشه ئی انداخت . چراغ را روشن کرد، در روشنائی آن چشمان درندهٔ خودرا بچهرهٔ سید دروغین دوخت ،خود نیز نشست و گفت:

-حالا راست وپوست کنده تعریف کن ببینم موضوع‌چه بود ؟

ناتمام

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

اُپطالیدن ساندوز

مسکّن کلیّه دردها

معالج دندان درد - سیاتیک - گریپ - سرماخوردگی

آخرین ومهمترین کشف برای روئیدن موی سرهای طاس و کچلی و جلوگیری از ریزش مو.
بیوهیرین سری یك برای موهای خشك ومتوسط
سری ۲ برای موهای چرب برای شناختن موهای خود
با انگشتان خشك روی پوست سر بمالید درصورتیکه
چرب شد دارای موی چرب واگر کمی برق زد
موهای متوسط و الا دارای موی خشك هستید
نظر باینکه این مؤسسه بتواند دستورات کاملتری برای مشتریان در شهرستانها
بدهد لازم است یك عکس یانقاشی ودیگر مشخصات از موهای سرخود ارسال دارند

شماره ثبت ۳۱٫۶٫۲

قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۲۵۰ ریال - برای شهرستانها
با ۷۵ ریال اضافه مخارج پست و بسته بندی ۵۲
خیابان لاله زار کوچه ممتازسالن زیبائی مژده شماره ۵۲
پذیرائی بانوان ۱۰ الی ۱۲ آقایان ۱۶ تا ۱۹
صاحب امتیاز ومدیر پروفسور اوهانیان مژده

خیابان سعدی — خیابان لاله‌زار — پاساژ رزاق‌منش

اعجاز علم پزشکی

ترک تریاک و مُرفین
بدون کم شدن فشار خون یا ناراحتی در مدت سه روز
بوسیله تید اکتشافی دکتر دادخواه
معاینه برای ترک تریاک مجانی است
نشانی - اول لاله‌زار - از طرف توپخانه - باغ علاءالدوله

با اتوکارهای لوکس
ومطمئن شرکت عباد به اصفهان
ویزد و رفسنجان و کرمان مسافرت
کنید سرویس کرمان یکشنبه سه‌شنبه
پنجشنبه هفت و نیم صبح سرویس اصفهان
یزد همه روزه غیر از جمعه و دوشنبه ۵ و ۷ صبح
نشانی بوذرجمهری ساختمان معطر
تلفن ۲۱۳۲۳ و ۲۷۲۹۰

چاپ تهران مصور

شامپو کرم دکتر زیفرت
«ساخت آلمان»

زیبائی موهای من مدیون
شامپو کرم دکتر زیفرت است
مرکز فروش - داروئی متین - ناصرخسرو پاساژ مینوئی

حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد

یگانه معالج استثنائی کمر
درمان ضعف قوه باه
تقویت کننده اعصاب
اعاده دهنده نیروی جوانی
معجون تقویت مینیرومندی

مرکز فروش کلیه داروخانه‌های کشور

سرماخوردگی خود را در اولین مرحله بروز از بین ببرید

با اولین عطسه چند قطره
ویکس
در هر یک از سوراخهای بینی بچکانید.

بمحض اینکه احساس کردید زکام شده‌اید تردید بخود راه ندهید و از قطره ویکس استمداد کرده برنج و ناراحتی که تمام روز شما را از کار باز میدارد خاتمه دهید. همچنین هر وقت احساس سرماخوردگی در سر کردید و باصطلاح سرتان بسته است مطمئن باشید چکانیدن قطره ویکس در بینی التهابات را تسکین و تورم سوراخهای بینی را علاج و آنها را باز میکند و بدین طریق زکام شما را بکلی از بین خواهد برد.
نگذارید سرماخوردگی و زکام شما مزمن شود فوراً با قطره
ویکس
تنفس را آزاد و گلو را معالجه نمائید.

VICKS
VA-TRO-NOL
—GOUTTES NASALES—

رُوماتیسم... سیاتیک...

اگر به رُوماتیسم یا دردهای مشابه آن مبتلا هستید از مشمع الکوکس استفاده و یک قطعه از آن را در محل درد الصاق کنید تا بلافاصله با حرارت مطبوعی که تولید میکند خون را بجریان انداخته و درد را تسکین دهد. الصاق مشمع الکوکس فوق العاده آسان بوده و ابداً شما را از کار باز نمیدارد نزد کلیه داروخانه‌های معتبر موجود است.

مشمع طبی الکوکس

مادامیکه شما مشغول کار خود هستید، او هم کار خود را انجام میدهد!

Hercules
KING

«هرکولس» شیرنشان

بادوام و مرغوب است

Agents for HERCULES LION BRAND cycles in Iran
TABARROK BROS.
TEHERAN & MESHED
Sub-agents throughout the country

نماینده کارخانه هرکولس شیرنشان در ایران شرکت تضامنی برادران تبرک
تهران - خیابان فردوسی - تلفن ۵۵۵۶

DAE/10/2

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

پرسش های خود را در پاکت سربسته ارسال دارید و روی پاکت بنویسید : « مربوط بدوست شما »

آقای پ ـ ب ـ نویسندهٔ این صفحه ازشما کمال تشکررا دارد ـ تهران مصور خبرنگارجنائی دارد و مقالات او را در مجله مشاهده میکنید ـ دلدارهای بهانه‌جو و پرتهمت را باید نادیده گرفت زیرا کسی که در جریان عشق ، علاقه بهانه جوئی کندو بی دلیل و بی جهة مهروغیظ نشان دهدبدرزندگی نخو هد خورد اما خیال انتقام گرفتن از او هم خوب خیالی نیست و از افراد عاقل وشریف برازنده نیست که نامه های یك دخترغافل و ابله رابمنزلهٔ سلاحی علیه اوبکاربرند وآبرویش رابریزند و آینده اش‌را خراب کنند ـ بهترین انتقامی که میتوانید ازو بگیرید بنست که باخانوادهٔ محترم و دختر نجیب و عاقلی مزاوجت کنید وخانوادهٔ خوشبختی تشکیل دهیدو شوهر بسیارخوبی باشید ، آن دختر بهانه‌جو مسلماً خبرخواهد یافت و پشیمانی او بهترین تلافی درمقابل بیوفائی او خواهد بود .

بندرشاه آقای م . ع . د ـ خدا نکرده مثل اینست که عقل خودرا فراموش کرده اید ! مثل معروف میگوید موش توی سوراخ نمیرفت جارو هم بدمش بست اشما فقط ماهی ۱۹۳ تومان درآمد داریدیك زن و بچه هم دارید وزن خود را که بقول خودتان خوشگل ونجیب هم هست ببهانهٔ اینکه دانا نیست نه میتوانید نگاه دارید و نه میتوانید از دانائی خود سهمی باو ببخشید و برخلاف نصیحت سابق ما او را طلاق دادید و باز رجوع کردید حالامی‌خواهید یك زن دیگرهم بگیرید تابقول خودتان زن اولی شما ازراه حسادت‌خوب شود ! واقعاً راه حل مضحکی است ! شما که خودتان اینقدر عقل دارید واینطور مشکل کشا هستید چرا دیگرازمن‌راهنمائی میخواهید ؟ اما اینکه روزبروز ضعیف تر میشوید دلیلش همین است که راه ورسم زندگی وزن داری را نمیدانید و گرفتار خیالات خود هستید ! این درد را درمان کنید وزیرسایهٔ عقل قرار گیرید همه این چیزها خوب میشود .

سبزوار، آقای علی اصغرقاری زاده ـ مدرسه‌ئی برای روزنامه‌نگاری در ایران نیست.

بم،آقای فرامرزبهزادی ـ تهران مصور در اکثر شهرستانها نماینده‌و خبرنگاردارد ـ موضوع شیلات فعلاً درجریان است .

اندیمشك خانم ك.ص ـ گرچه سر کردن باشوهری که هفت بچه داردکار مشکلی است و اگر زن هم داشته باشد کار غلطی است ولوبرای یك زن بیوهٔ سی و پنجساله ولی باز هم بهتر از آن جوان بیست و پنجساله است زیرا مزاوجت یك جوان بیست و پنجساله بازنی که ده‌سال بزرگترازوست بندرت اتفاق میافتد که خوش عاقبت باشد . بعقیدهٔ ما هیچیك ازین دو خواستگار را نپذیرید، نان خالی خوردن بهتراز اینجور شوهرداری‌است .

تهران آقای مرتضی مختاری ـ جوائز تهران مصور که چندی از قلم افتاده بود مجدداً در آیندهٔ نزدیك داده خواهد شد ـ داستانها هم انشاءالله جداگانه چاپ خواهد شد.

دزفول دوشیزه عظیمه یوسفیان
داستان آفت هم پس از آنکه تمام شد کتاب خواهد شد. نویسندهٔ فانتزیهای تهران چنانکه مکرر در مجله نوشته شد آقای شجاع ملایری هستند.

سلطنت آباد ـ اسدنصیرین ـ نشانی شخصی را که نام برده‌اید نمیدانیم همینقدر میدانیم که در تهران است و نامه‌اش هم سالهاست منتشر نمیشود .

تهران آقایان سیدضیاء عراجی و امیر کاسکو ـ آقای رشد تا آنجا که ما میدانیم ازنمایندگی مجلس شورایملی استعفا نکرده‌اند. وفقط در جلسات مجلس شرکت نمی کنند.

اهوازخانم یاآقای سرائی ـ آری، خوب شناخته‌اید ، این نویسنده همانست ـ کتاب یهودی سر گردان بیست و پنجسال پیش طبع شده است و بندرت میتوان دورهٔ کامل آنرا در کتابفروشی ها پیدا کرد. ـ آدرس شخصی که میخواهید با او مکاتبه کنید تهران مصور است .

تبریز آقای خسرو مرتضوی ـ
تهران آقای علی نعیم و بانوی افسانه . ك و آقای سرهنك ج. د. ـ مقالات یادداشت های سفر اروپا بدلیل مسافرت نویسنده و پس از آن بدلیل کسالت او ناتمام ماند و چون جماعتی از خوانندگان خواستار طبع دنبالهٔ آن هستند از نویسنده خواستار تعقیب آن مقالات خواهیم شد

تبریز ـ آقای ح. نقشینه ـ پس ازختم دورهٔ کامل متوسطه باذوق و سلیقهٔ خود مراجعه کنیدو ببینید بکدام رشته بیشتر عشق وذوق دارید همانرا دنبال کنیدو هیچکس بهتر ازخودتان نمیتواند درین مورد تشخیص دهد . بهترین علاج شورهٔ سر آنست که هفته‌ئی دو مرتبه آنرا با صابون زیتون بشوئید و پس از شستن به‌آن برس بزنید ، ام کلثوم خوانندهٔ مصری هم‌هنوز زنده‌است ودر مصراست .

تربت‌جام . آقای ا . کطگر ـ اگرمیخواهید زن‌خوب‌وزندگی خانوادگی راحت و بی دردسر و سعادت‌بخشی داشته باشیدهمسری انتخاب کنید که باشما ازهرحیث مناسب باشد واصرار برای مزاوجت بادختری که پدرو مادر و کسانش راضی بااین وصلت نیستند نداشته باشید ـ شعرهای شمارا خواندم فعلا بهتراست بجای شعر گفتن شعر های شاعران بزرگ و معروف را بخوانید و بتکمیل معلومات خودنیز بکوشید.

آبادان آقای سیدمحمدتقی علوی ـ برای دریافت شماره‌هائی که‌از مجله کم دارید به نماینده مادرآبادان آقای گلگون مراجعه کنید، اگردفتر نمایندگی آن شماره هارا نداشته باشد صورت آنرا برای ماخواهد نوشت وما آن شماره‌ها راتا حدود امکان بوسیلهٔ آن دفتربرای شماخواهیم فرستاد.

تهران آقای محمود ناظم‌زاده
بعیدنیست اشتباه در تزریق آمپول موجب ازکارافتادن پای فرزندشما شده‌باشد خوب بوداز این آمپول‌زن بی‌احتیاط شکایت میکردید تاافلا دیگران ازشر اوایمن بمانند . فعلا بچهٔ خودرا به یکی ازبیمارستان های دولتی ببرید امیداست که بتوانندبزودی اورا معالجه کنند.

تهران ـ دوشیزه ن . د ـ
تصور نمیرود پدرشما هرقدر بدجنس باشد مایل باشد شمارا درآتش بیندازد ـ مرد چهل‌ساله هم‌میتواند شوهرمناسبی باشد ، شما شخصاً وبوسیلهٔ مادرو اقوامتان دورا دور تحقیقاتی کنید اگر این مرد فاسد و معروف به بدکاری و رذالت نیست و مرد آبرومندی‌است پیشنهاد پدرخودرا بپذیرید

خرمشهر ـ آقای غلامعباس گنجیان
از دقتی که در مندرجات تهران مصور دارید کمال امتنان حاصل است . شرحی که راجع بداستان آفت مرقوم داشته‌اید مبتنی بریك اشتباه کوچك است و بااین توضیح رفع اشتباه خواهد شد. اگرتوجه کرده‌باشید سابقاً درهای خانه‌ها چنانکه امروز هم خیلی فراوان دیده‌میشود غالباً کلون‌داشت این کلون یك کلید هم داشت که ازخارج در میشد در را باآن کلید باز کرد. این کلید در را قفل نمیکرد تا بازشدن آن‌از داخل هم محتاج بکلید باشد بلکه ازخارج وقتی کلید را وارد سوراخ آن میکردند و میگرداندند دندانهٔ کلید درکنگره‌های زیر کلون میافتاد وکلون راباز میکرد. بنا برین باآنکه وقتی سید غیبی ازخانه بیرون میرفت کلیددرراهمراه‌برد خانزاده‌خانم‌هم‌میتوانست از داخل کلون را بازکند و بیرون رود .

تهران آقای ابوالفضل علی‌پور
وظیفهٔ هرفردوطن‌پرست که‌است باماجراجویان ووطن فروشان مبارزه کند و آنانرا در هر مقام که هستند بمردم خصوصاً جوانان وعامیان ساده‌لوحی که‌زود فریب میخورند بشناسانند و در صورتی که مدارکی دارد علیه آنها اعلام جرم کند شما نیز که گروهی‌ازین افرادراشناخته‌وبدروغگوئی و بیگانه پرستی‌شان پی برده‌اید درین راه تاآنجا که میتوانید بکوشید و در صورت داشتن‌دلیل‌ومدرك بمراجع انتظامی وقضائی هم مراجعه واعلام‌جرم کنید.

زنجان ـ آقای هوشنگ جلالی
داشتن عقیدهٔ ثابت وفکر روشن و خوش‌بین‌بودن وزندگی را شناختن فرع تربیت صحیح و زندگی صالح و شناختن وظائف آدمی است. وقتی اجتماعی دستخوش‌فسادهائی شد و در ارکان خانواده و مدرسهٔ آن خلل راه یافت این عدم ثبات‌وتزلزل وکج فکری و پریشان خیالی و بی‌تکلیفی هم‌برای افرادخصوصاً جوانان پدیدمیآید. باید هر یك از ما بسهم خود و لااقل در مورد خود باصلاحی بکوشیم و پیرومصلحین واقعی باشیم تامملکت روی صلاح ببیندو همه‌کس از بی‌تکلیفی و تزلزل بیرون‌آید

تهران ـ دوشیزه ف.ه. آری‌خانم،
این نویسنده، همان کسی است که شما میشناسیدو به‌آثارش علاقه‌مندید. آن آقایان معروف‌هم آدرسشان‌در تهران‌معلوم‌است واگر خواستید نامه‌ای برای آنها بنویسید فقط بنویسید تهران بایشان خواهد رسیدومارا ازنوشتن آدرس اشخاص‌درین ستون معذورفرمائید زیرا یك دفعه که این کاررا بکنیم صدها نفر از خوانندگان ماآدرس هزاران نفر را ازما خواهند خواست.

اهواز آقای عباس مرادی ـ خیلی‌دسته‌ها و جماعات در مملکت هستند که نام حزب روی‌خود گذاشته‌اندولی حقیقت امرآنست که ماهنوزحزب بمعنای واقعی آن نداریم زیراحزب آن‌دسته‌ئی است که در مجلس کرسی هائی داشته باشد،درصورتی که‌اکثریت داشت دولت راتشکیل دهد و در صورتی که نداشت منتقد و راهنمای دولت باشد . ـ امیدواریم ما نیز روزی بتوانیم چنین احزابی داشته‌باشیم .

آقای کریم نیرومند زنجانی ـ گاهی‌این‌عرق کردن زیادباورزش‌وتقویت مزاج وعادت گرفتن به‌استحمام باآب‌سرد رفع میشود . ممکن است طبیب‌هم بتواند بامعاینهٔ دقیق نقصی در غدد مترشحهٔ عرق پیداکند و بدفع آن موفق شود ـ برای اینکه قواعدشعر گفتن‌رابیاموزید بایدبکمك یك‌استادکار کنید واو پس‌از آنکه‌دانست‌شما چه‌مایه وچه‌پایه‌داریدشمارا راهنمائی کند.

آبادان آقای م . ر ـ دربارهٔ عادت پنهانی‌و کثیف شما مکرر دراین‌صفحه چیزهائی نوشته و دستور هائی داده‌ایم ، به‌شماره های گذشته‌مراجعه کنید وضمناً این نکته‌رابدانید که اگر کسی گفته است که‌این عادت‌عیب‌وضرری‌ندارد یابی‌اطلاع بوده‌است و یامعرض این مسلم است که خطرناکتر ازین عادت ممکن نیست گریبان جوانان را بگیرد . این خطری است که سراسر جسم‌و روح راازپای میرساند . دستورهای سابق ما را بخوانید و مرتب بکاربندیدو قدرحال وآیندهٔ خودرا بدانید .

از اصفهان ـ نمایندهٔ ما نامه‌ئی نوشته‌ضمن آن‌تصویریك‌صفحهٔ‌روزنامه‌ئی‌را که‌شاگردان دبیرستان‌سعدی اصفهان باخط‌خوش‌مینویسند و برای‌استفادهٔ‌عموم دردبیرین قرارمیدهند فرستاده است که متأسفانه گراور آن تصویرخوب‌نخواهدشدو گرنه‌بهترین نمونه بود برای اینکه نشان‌دهدممکن‌است‌در مملکت ماهم‌مدرسه‌فقط‌کانون‌درس‌خواندن‌وتحصیل علم و معرفت باشد. ـ همچنین از شاگردان این دبیرستان نوشته‌ها و اشعاری رسیده است که حکایت از پیشرفت ادبی و علمی وحسن ذوق آنها میکند. بنظر ما نه فقط عموم دبیرستانهای اصفهان که انصافاً بطورکلی دبیرستان بمعنی‌واقعی آن‌هستند و از آشوب ها و ماجراهای بسیاری از دبیرستانهای تهران و نقاط دیگربرکنارند بلکه همه دبیرستانها باید بدینگونه باشند واولیاء فرهنگ و اولیاء دبیرستانها سعی کنندبچه‌هارااز نظردانش‌و ادب‌زنده‌وباقریحه بارآورند وسطح‌معلوماتشان‌رابالاببرندو پیشرفتهای‌علمی‌وادبی‌شان‌را تقدیر کنند.

تهران آقای امیر.ك.آ ـ عشق و علاقه بیك‌دختر را وقتی‌میتوان دنبال کرد وتیر نگاه دلدوز او را وقتی میتوان در دل نگاه داشت که‌وسیلهٔ مزاوجت‌بااودر اختیار باشد وجوانی که دل میبازد بتواند بااومزاوجت کند. در غیر اینصورت‌چون این عشق هیچ نتیجه جزفسادیاجزحسرت‌و نومیدی نخواهد داشت وظیفهٔ فرد عاقل آنست که آنرا بهر قیمت و هر زحمت شده است ازدل‌براند وبدنبال چیزی‌نرود که از آن فساد وتباهی ویا رنج واندوه فراوان ببار آیدوحاصل‌دیگر نداشته‌باشد. پس‌شما هم‌اگر آمادهٔ زن گرفتن وتشکیل عائله نیستید روش جهال باهوسرانان را پیش نگیرید و چشم از دختر مردم‌بپوشید تاوقت زن گرفتن شما برسد.

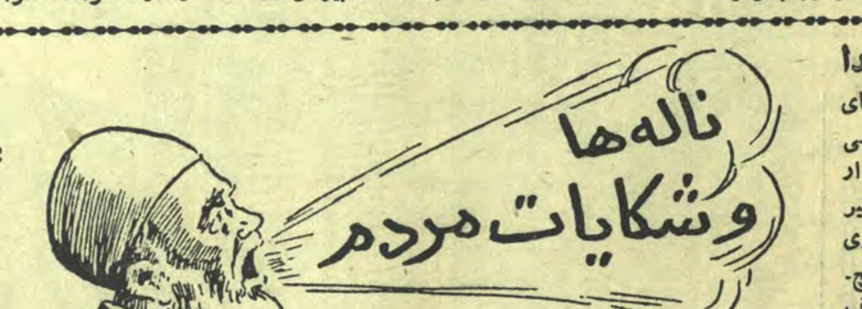

آرامگاه شهدا

از اهواز آقای مصطفی اسمعیلی نوشته اند مزار شهدای سی ام تیر باوضع رقت باری درآمده هنوزهیچ‌گونه اقدام‌ازطرف دولت برای ساختن آن نشده و این قبور بر اثر بارندگی تقریباً با خاك یکسان شده‌است‌وعدم‌توجه آنها احساسات‌وطن پرستان‌راجریحه‌دارمیکند

انتخابات تهران

آقای محمود رحیمی مقدم مقیم مشهد ضمن بحث دربارهٔ طرح قانونی انتخابات نوشته اندچون مردم‌تهران نسبت‌بامور سیاست بصیرترند خوبست عدهٔ نمایندگان تهران سی نفرتعیین شوند و بنمایندگان نقاط دیگر بنسبت جمعیتشان افزوده شود و انتخاب طبقات شش گانه‌و معتمدین محل را بعهدهٔ علماء و روحانیون واگذارند .

فوراً آزادشدند

آقای مهدی قلی بختیاری از خرم آباد نوشته اند که‌یك عده بیوطن را که برای بیگانگان زنده باد میکشیدند قوای انتظامی گرفتند و فوراً آزاد کردند و این امر بین مردم وطن پرست سوء تأثیر بسیار داشت .

دانش‌آموزان ماجراجو

از بروجرد نمایندهٔ ماتلگراف کرده‌است که دانش‌آموزان ماجراجو وتحریك شده چند روزقبل دردبیرستانهای پهلوی و محمدرضا شاه اغتشاش بوجود آورده و به پخش اعلامیه پرداخته و عده‌ئی ازدانش‌آموزان‌را زخمی کرده‌اند . اولیاء دانش‌آموزان ازوزارت‌فرهنگ تقاضا دارندکاری کنند که‌محیط‌دبیرستان‌از تبلیغات‌مرامی‌خالی‌شود ودست‌ماجراجویان کوتاه گردد.

گلاه برداری

خانم م. ن کارمند بانك‌ضمن شرح مبسوطی از یك‌سردفتر اسناد رسمی تهران که خانهٔ مسکونیشان‌را که در گرو بانك بود. باتزویر خریداری کرده وموجب‌ضرر و مزاحمت ایشان شده است شکایت کرده اند . بنظر ما در صورتی که مدارك و اسنادی داشته باشندو موضوع را در دادگستری تعقیب کنند و به اداره کل ثبت هم از سر دفتر مذکور شکایت کنند نتیجه خواهندگرفت.

شکایت از پادگان

آقای‌نعمت سلیمانیان کنترانچی سابق پادگان میآندواب شکایت کرده است که در سال بیست و چهار در خلال آنهمه آشوب وخطر گوشت وخواروبار مصرفی پادگان‌رامیرساندم وطی مدت مدیدی در کمال فداکاری خودرا بخطر انداختم‌و با وجود این مدت هفت سال است سرمایهٔ زندگیم درصندوق دارائی ارتش خوابیده است‌و مطالباتم را نپرداخته‌اند ، آیا نتیجهٔ یکسال‌از جان گذشتگی‌ومبارزه بابیگانه‌پرستان‌این است؟

بی پروائی قاچاقچیها

آقای‌فهمی ازبنادرجنوب‌ضمن نامه ئی شرح‌قاچاق‌هائی که‌ازطرف یك عده ظاهرالصلاح خداشناس انجام میگیرد وموجب‌بدبختی مردم میشود نوشته وجریان تعقیب یك موتورلنج حامل‌قاچاق راکه جسارت و بی‌پروائی قاچاقچیان موجب‌قتل‌یکی ازباربرها هم شده است شرح داده در پایان خواستار شده است که جدیت بیشتری برای دستگیری افرادی‌که به‌قاچاق کردن گندم مبپردازند ومردم‌را درمضیقه میگذارند بکاررود .

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

طاهر و طاهره

بقیه از صفحه ۱۱

هماندم تیر عوسج هم رسید و بر بازوی
مرد دیگر نشست ولی او بمحض افتادن
خاست، تیر را از بازوی خود بیرون
رد و آنرا بر کفل یابو کوفت درین
د که تندتر بروند و پیش از رسیدن
اران بلندی دیگری برای کمین کردن
یند

ولی عوسج و طاهر نزدیك میشدند
گر هردو آشکارا فراریان رامیدیدند.
تن بیش نبودند که یابوئی را پیشاپیش
د میراندند. عوسج فریاد زد:

— بایستید و گرنه تیرباران خواهید شد!

ولی طاهر بجای فریاد زدن یك تیر
گر در کمان نهاد و گفت:

— بنام پدرم طاهر بن خلف.

بمحض رهاشدن تیر یابوی حامل صندوق
راندود از جا جست و پس از چند ثانیه
دیوانه‌وار دوید معلق زنان بر زمین
اد و از برخورد صندوق برزمین صدا در
حرا پیچید.

مرد تیر خورده چون چنین دید از راه
رج شد و سر بصحرا نهاد و دومین تیر
سج اورا ازپا انداخت و ناپدید ساخت.
وز یك دقیقه نگذشته بود که سینهٔ اسب
هر مرد دیگر را برخاك افکند. هر دو
ب چند قدم دورتر ایستادند، هردو سوار
یر جستند، مرد را که میخواست از زمین
خیزد و شمشیری در کفش دیده میشد گرفتند،
سج شمشیر از کفش بیرون کشید و طاهر
هنهٔ شمشیر خود بسختی بر گونهٔ او زد و
دو گفتند:

— کجا میرفتید؟ که هستی؟

مرد راهزن که خود را مغلوب یافته
د و مرگ را پیش چشم خود میدید
ری کنان گفت:

— شمارا بخدا ازخون من در گذرید
همه چیز را خواهم گفت:

عوسج گفت: بگو، زود بگو؛ این چیست
بر پشت یابو بار شده است؟ کجا میرفتید؟

مرد که نوك خنجر عوسج را بر سینهٔ
د احساس میکرد گفت:

— نمیدانم چیست؛ بخدای یگانه قسم
دانم، صندوقی است که بوالقصر فرمان
ه است هم امشب باو که برسر گاو چاه
ت است برسانیم.

عوسج و طاهر باهم گفتند. بوالقصر!

— آری! مدتی است او باعدهٔ زیادی
ین نواحی آمده است، سه صندوق همراه
د که این یکی از آنهاست.

عوسج به طاهر گفت: وقت را تلف نکنیم،
بوسعید باز گردیم.

و بمرد گرفتار گفت: فوراً صندوق
بردوش گیر و براه بیفت.

پس از آنکه او صندوق را از پشت
و گشود و بردوش گرفت عوسج و طاهر
سوار شدند، اورا جلو اسبها انداختند
حرکت درآمدند. «ناتمام»

درمان قطعی بیماریهای مقاربتی
سرویس مخصوص برای بانوان توسط بانوی دیپلمه
معالجه قطعی ضعف اعصاب - عدم توانائی جنسی
سوزاك مزمن ورم پرستات - ضیق مجرا با جدیدترین دستگاه برق
دکتر اسفندی انتهای سعدی پشت بانك شاهی سابق تلفن ۳۲۵۲۸

از کك ومك نگران نباشید
کرم ویتامینه
در مدت یکهفته هر نوع کك ومك صورت را بکلی از بین میبرد.
فروش کلیه داروخانه ها

درمان قطعی سوزاك
سرویس مخصوص برای بانوان
امراض جلدی - ضیق مجرا - ورم پرستات - امراض زنانه - نازائی - ضعف قوه باه. خیابان سپه مقابل پستخانه تلفن ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر

آقای علی اصغر شهریاری
نماینده فروش تهران مصور
در شهرستان ساری

بارکشهای جاوید

جهت حمل بار و اثاثیه منزل از بارکشهای ارزان قیمت جاوید استفاده نمائید
تلفن ۳۸۱۴۹ - ۳۳۷۶۰

رادیو لِتِست
ممکن نیست مدلهای جدید ۱۹۵۳ رادیو تست را ببینید و نپسندید
RADIO TEST

نماینده انحصاری: شرکت رادیو غرب خیابان فردوسی جنب سینما

به امتیازات بخاری پرفکشن توجه فرمائید
(پرفکشن تضمین و امتحان شده است)
بخاری پرفکشن - رنگ نیست لعابی است
بخاری پرفکشن - دستگاه جمع آوری دوده و ذخیره حرارت دارد
بخاری پرفکشن - دارای دستگاه اتوماتیک حرارت با تهویه است
و بخاری پرفکشن
کف سالن را هم گرم میکند

شرکت تجارتی محور
لاله زار مقابل گراند هتل - تلفن ۳۶۳۵۲
Perfection
تبلیغات مارک

برای لاغر شدن
بانوان - آقایان
با تجویز پزشک
لی پولی زین
ترکیب چند هورمونی
ساخت آلمان
در کمال سهولت بانوان و آقایان را بدون هیچگونه عارضه سوئی لاغر کرده و وزن بدن را بطور قابل ملاحظه کم مینماید

نماینده کارخانه دکتر HENNING آلمان
شرکت سهامی ترنو
میدان فردوسی تلفن ۳۹۱۴۴
LIPOLYSIN
B.I.A

اولین شرکت مسافربری

تمام خطوط ایران
در دست ماست
مرکز خیابان یوسف آباد تلفن ۳۵۱۲۳

اتو
اقتصاد کرمانشاه
شماره ۴۹۳

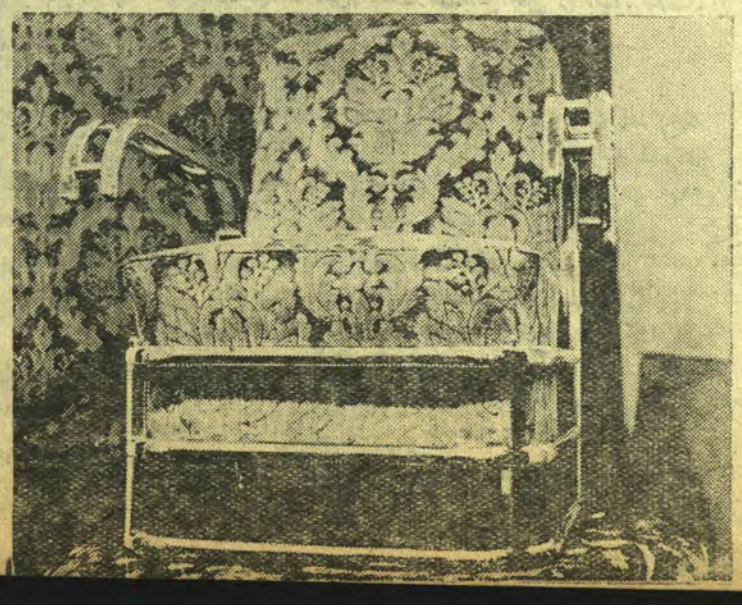
مخملهای عالی آلمانی
مبلهای عالی
مغازه بدر
لاله زار رو بروی
تماشا خانه تهران
سالنهای زیبای شما را
زینت میدهد
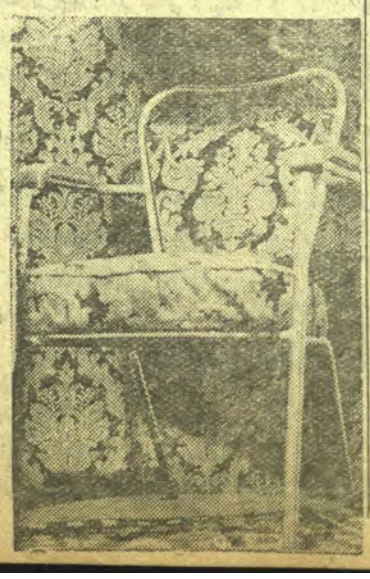

تحصیل هنرهای زیبا
در آلمان
دفتر فرهنگی هانور از بانوان
ان و دوشیزگان واجد شرایط
ت تحصیل در رشته‌های هنرهای زیبا در
ان نام‌نویسی مینماید.
داو طلبان میتوانند همه روزه از
لی ۸ بعدازظهر به بخش مشاوره
نگی دفتر هانور مراجعه نمایند.
خیابان نادری پاساژ شیروانی
ون‌های فوقانی تلفن ۴۴۸۶۰

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

ماموا ظب شما هستیم

صحبت بین خودمان

منزل مادرخیابان بزرگی است که طول آن‌دو کیلومتر و شعاع آن‌درحدود شش کیلومتر است ، چنددبیرستان دراین‌شعاع واقع شده همه‌روزه ظهر و عصر گله گله دختران‌خوشگل وخوش‌اندام دبیرستان‌هاطول این خیابان راطی‌میکنندو هردسته ازیك چهارراه و کوچه‌خارج‌میشوند، همه‌بالباسهای شیك بعضی شلوارمردانه بپادارند، بعضی‌زلف‌ها را بسرانه چیده‌اند، گروهی زلفان خود را تا کمرشانه زده و پریشان کرده‌اند، همه‌میگویند ومیخندند! بعضی راجع بدرس‌ها گفتگو میکنند، عده‌ئی هم از حقه‌هائی که سردرس به‌استاد خودمیزنند سخن میگویند، صدی خنده‌آنها تمام‌خیابان راپر میکند، درسرهرچهارراه و کوچه چندپسربچه هم‌دورهم‌ایستاده وباکمال‌وقاحت راه عبور این‌دختران راسدمیکنند ودر موقع تصادف بین‌این دو دسته ، صدها الفاظ رکیك و زننده وبی‌شرمانه ازطرف آنهابدختران بینوا نثارمیشود . بعضی‌از دختران که‌مواظب خودهستند به‌محض نزدیکی بیك چهارراه فوراً مسیرخودراتغییرمیدهند و باهول و هراس بطرف دیگرخیابان میروند .

برخی باکمال رشادت راه خودرا ادامه‌داده و سرخودرا بزیر میاندازند و تحمل این‌ناملایمات رامیکنند، ولی‌پسران بی‌شرم وآن‌دزدان عفت و ناموس‌غیرممکن است‌دست ازعمل زشت‌خود بردارند، هرکدام برای رسیدن بمقصودو هدفی که‌دارند ایستادگی میکنند.

من که دروسط این‌خیابان منزل دارم ، هرروز درمواقع معین‌برای دیدن‌این صحنه‌های ننگین وشرم‌آور بخیابان میآیم، طول‌خیابان رابا هردسته‌ای طی میکنم ، مواظب رفتارو کردار زننده این گروه‌هستم. من‌بیشتر این‌دختران وخانه وخوانواده آنهارا بخوبی میشناسم ، ومکرر درمکرر بوسائل مقتضی اولیاء این دختران را از این‌وقایع مستحضر کرده‌ام ، آن‌بیچاره پدران‌ومادران عفیف اهم‌دیده‌ام که کم‌و بیش مواظب دختران خودهستند ومیتوانیم تااندازه‌ئی امیدوارباشیم که از طرف کلانتری هاهم مأمورینی برای جلوگیری ازاین عملیات گمارده شده‌اند . دوروز قبل‌به‌چشم خودپاسبانی رادر سرچهارراهی دیدم که جوان‌پست وبی‌آبروئی راکه شاید بیش‌از ۱۶ و ۱۷ سال نداشت وسدراه دختری شده بود بکلانتری جلب کرد ، ولی شرط اصلی درآن است که این‌عمل درهمه جاادامه داشته‌باشدو کلانتری‌هاهم بدون وقفه مجازات لازم درباره آنهامجری دارند، حتی‌عقیده دارم نام‌آنهارا هرروز و هرهفته درجراید منعکس کنند .

امادر این‌جا نمیتوانم ازذکر این‌جمله خودداری کنم که‌بعضی ازدختران‌مانیز بیش‌از حدپرده عفاف رادریده وبسیار جسور و خودسر شده‌اند بطوریکه هرغلطی که‌دلشان‌خواست میکنند.من مکرر دیده‌ام که بعضی‌از دختران نامه‌هائی‌را که‌قبلاتهیه کرده‌اند بوسیله اطفال ولگرد به پسران ناپاك میرسانند و جواب آنها را دریافت میکنند. من‌چند دختررا میشناسم که بدون خجالت همه‌روزه از در دبیرستان تا در منزل بادوست خودگرم صحبت‌ودرددل است‌و میشنوم که دختران دیگراین‌همشاگرد گمراه خودرا انگشت‌نماکرده و اورا سرزنش میکنندو میگویند همین دختران هستند که پسران راتحریص و تحریك میکنند که جسورشده‌بهرکس دست‌تعدی دراز کنند . چنددختری رامی‌شناسم که باآنکه راه خانشان مستقیم است‌همه‌روزه‌تغییرمسیرمیدهند ومیگویندکه میخواهیم ازچشمان ناپاك این‌جوانان دورباشیم .

دختری‌را دیدم که‌شلوار مردانه در پا داشت وبلوزپشمی قرمزی پوشیده و پالتورا روی شانه انداخته بود و بازلفهای فرزده وکوتاه مانند مست ها در میان دختران راه میرفت وباکمال‌بی پروائی وجلفی‌باهر دختر نوعی‌شوخی که مخصوص پسران وجوانان سبکسراست میکرد. چند دختر رادیدم که‌میگفتند دیده بودیم بعضی از پسران وقیح هرچه میخواهند بیکدیگر میگویند ، ولی این دختر از همه پسران ولگرد دیوانه تر است .

ما میخواهیم باین دختران و به این زنان آینده بگوئیم که‌شما باید سرمشق نجابت‌ونمونهٔ پاکی برای فرزندان آینده خود باشید ،بازهم میگوئیم‌مسبب تمام این اعمال زشت‌خود شما هستید،شما باید مردم شناس باشید ،شماباید باهرکس‌بفراخوار حال اوسخن گوئید ،شما باید این جوانان گستاخ را ادب‌کنید تاآنها نتوانندبگویند همه دختران را بآسانی میشودبدام انداخت و دیگر احتیاجی بآن نیست که خانواده تشکیل بدهیم دختران عزیز چرا آتیه خود را خراب میکنید و بافراد هوسران اجازه میدهید که بشما بی احترامی بکنند ؟در پایان سخن‌اینموضوع راهم یاد آور میشویم که ماهمچنان بمواظبت ومراقبت خود ادامه خواهیم داد وایرادها وانتقادات خود را خواهیم نوشت و اگردیدیم که‌گفتار ما تأثیری در رفتار پسران ودختران هوسباز وناپاك نکرد نا چار در آینده باآشنائی کاملی که به‌محل خود داریم ،نام‌و نشان این افرادگمراه وفرومایه‌را با شرح کامل باطلاع‌عموم خواهیم‌رساند.

در جامعه امروز باید لباس خوب پوشید

لباس خوب‌باید پارچه‌اش خوب باشد، خوب دوخته شده باشد

گران نباشد وبرای تهیه آن وقت هم تلف نشود

لباسیکه جامع جمیع این صفات باشد فقط

در جنرال مد پیدا میشود

جنرال‌مد لاله‌زار کوچه برلن تلفن ۳۳۹۹۳

دوزندگی مادام املی پاساژ ابهری ـ لاله‌زار

سالن مد وزیبائی تهران مصور

لباس کاکتل از تافته سیاه ، با سر دست و یقه سفید (از پیکه ابریشمی یا اتومان) بروی کمربند پهن آن نیز کلی زیبا نصب کنید

(برای بانو ل ـ س که لباس موقرانه وساده ئی خواسته بودند)

لباس کاکتل

برای دوشیزه . ص . ر

این بلوز آستین‌بلند ودامن اسپرت را درموانع‌کار هم میتوانیدمورد استفاده قراردهید .

کت گشاد ـ کوتاه و راسته برای دوشیزه ح ج ازتهران

طرح زیر پیراهن

یك یقه پوست کوچك بروی لباس پشمی ، برای‌مهمانیهای بعدازظهر و برای‌پالتوهای تنگ جهت بیرون از منزل

بانو شیده . ر ـ از تهران

لباس اسپرت ابریشمی نازك، برای‌اشخاص بلند قد (برای بانو مهرآسا ـ ك)

یك طرح زیر پیراهن بدرخواست عده زیادی ازبانوان

برای‌رفع ریزش‌مو، فیراز روزی ده‌دقیقه برس‌زدن مو درهوای‌آزاد باید قبل‌ازاین کارمدت پنج‌دقیقه پوست‌سررا بامحلول بپانتن Bepantten Solution با نوك انگشتان محکم‌ماساژ بدهید، ضمناً باتجویز دکتر نیز میتوانید یکدوره ازاین‌آمپولها استفاده کنید این‌نکته‌را نیز فراموش‌نکنید که گاهی اوقات کمی کلسیم بدن ممکنست موجب ریزش مو شود .

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

دختری ۱۳ ساله را باتهام قتل بزندان انداختند

وقتی همسایگان وارد خانه شدند از حیرت چند قدم بعقب بر داشتند

اهسته از رختخواب بلند شد و هماندم کارد را با شدت بقلب او فرو برد

دخترك تا چشمش بمرشد افتاد ناله‌ئی کرد و بروی زمین در غلطید

مرشد قربانعلی سالها بود که درشهرستان رشت ودهات اطراف آن فالگیری میکرد ودعامینوشت .

اغلب زنان او را می شناختند واز مریدان پر و پاقرص او بودند . اگر زنی خدای نکرده بسار دار نمیشد یا شوهرش نسبت باو بیمهری میکردویا اینکه هوو بسرش میآمد بلافاصله راه‌منزل مرشد را درپیش میگرفت و دوای دردش را از او میخواست .

مرشد نیز بادادن دعائی‌بزن بیچاره اورا امیدوار از خانه‌اش روانه می کرد وچه‌بسیار دختران زیباکه سالهادرانتظار شوهر بسربرده و کسی بخواستگاری آنها نیامده‌بود، بمحض آنکه نزدمرشد میرفتند واو به آنها دعا میداد فوراً بختشان باز میشد وبزودی شوهرمیکردند.

مرشد دوصد چندان که درمیان‌اهالی رشت و آنهائیکه او را می شناختند محبوب بود ، درمیان سکنه قراء اطراف محبوبیت داشت

آنروز مرشد صبح که ازخواب بیدار شد حس کرد مختصری کسالت دارد سرما خورده بود ومیبایست تاغروب‌دررختخواب استراحت کند بهمین‌جهت وقتی ننه سکینه که ازسالها پیش خدمت‌اورا بعهده‌گرفته بود برایش صبحانه آورد بـه او گفت : ننه ، چون حالم امروز زیاد خوب نیست اگرکسی آمد بگو فردا بیاید، ننه پس از اینکه صبحانه‌مرشد را جلوی‌او گذاشت‌از دراطاق خارج‌شدو به‌آشپزخانه‌رفت‌تابرای آقاآش‌آلو درست کند .

مقارن ساعت یازده صبح بود که در حیاط صدا کرد ووقتی‌ننه در راگشود دید دختری تقریباً دوازده سیزده ساله در حالیکه با چادر صورتش را محکم گرفته پشت درایستاده است‌وتاچشمش به‌ننه‌سکینه افتاد گفت :

ننه الهی قربانت برم، آقاخانه‌است؟ چون جواب شنید که آقا بواسطه کسالت کسی را نمی‌پذیرد درحالیکه سعی میکرد کسی‌اورادرمیان کوچه نه‌بیند آهسته گفت: ننه ، ازقول من به‌آقا بگوئید یک دختر بدبخت آمده است خدمت او برسد دردی داردکه باید بدست آقـا معالجه شود ، حتماً قبول میکنند و اجازه میدهـد اورا به بینم .

مدتی قریب یکربع ساعت بین این دونفرکه یکی میخواست وارد خانه شود ودیگری مانع بود ، بحث ادامه داشت تا اینکه سرانجام اشك ازدیدگان دخترزیبا جاریشد وچنان مظلومانه گریه میکردکه دل پیرزن بحالش سوخت و اجازه دادکه وارد شود ، پس ازاینکه در خانه راپشت سراو بست دختررا دراطاق‌خودنگهداشت وخودش‌آهسته به‌اطاق مرشد رفت. مرشد ازصبح تب‌کرده بود و ناله میکرد .

پیره زن کنار رختخـواب اورسید و جریان را برایش تعریف کرد و گفت‌چون دخترك خیلی التماس‌کرد دلـم سوخت ، گذاشتم بیاد تو خـانه حالا اگـر عیبی ندارد بگم بیاد .

مرشدکه حالش خیلی منقلب بودمی خواست جواب منفی بدهدکه ناگهان یك حس پنهانی دروجودش راه یافت وناچار بدون اینکه کوچکترین اراده ای از خود داشته باشد گفت بگو بیاد .

چند لحظه بعد دختر نا شناس وارد اطاق شد و پس ازگفتـن سلام و احوال پرسی ازمرشد ، درگوشه‌ای نشست‌وچون ننه سکینه ازاطاق بیرون رفت آهسته در حالیکه میخواست جز مرشد احدی کلمات او را نشنودگفت :

آقا ، والله خجالت میکشم‌بشمابگویم که برای چه اینجا آمده ام . اسم مـن « فاطمه » است و درحدود سیزده سال دارم . پدرومادرم بمن‌که تنها فرزندشان هستم خیلی عـلاقه دارند . پدرم بااینکه پیرمرد نابینائی است معهذا دکان کوچکی داردکه در آنجا بیچه ها تخمه و شکلات میفروشد .

بجزمن والدینم یك پسردیگرداشتند که اگرامروززنده بود شاید بچه‌اش هم سن من بود ولی او سالها قبل مردوپدر بدبختم را بروزسیاه نشاند . خلاصه آقا ، من مدتی است درد عجیبی پیداکـرده ام که نمیتوانستم بهیچکس بگویـم تا اینکه چند روز پیش با چند تا ازدختران همسایه که تازه شوهر کرده اند صحبت کردم‌وآن ها گفتند خدمت شما بیایم آقامن‌خجالت میکشم‌که .... نمیدانم واله چه جوری حرف بزنم . دلم میخواست منم مثل اون دخترها باشم چون دیگراززندگانی کردن درخانه پدرم خسته شده ام .

مرشدکه تا این لحظه بادقت گفتـه های دخترك راگوش میداد و درخلال‌آن شاهد رنگ پریدن های اوکه هـرآن بر زیبائیش میافزود بود ، دراینجاحوصله‌اش سررفت وگفت :

یعنی شوهـر میخوای ؟ دخترك‌در حالی که صورتش سرخ شده بود آهسته جواب داد : «همچین ، چون‌دخترها گفتند شماباداد‌ن‌دعا آدم را بآرزوش میرسانید»

مرشد غلامعلی لحظـه ئی بفکر فرو رفت خودش هم نمیدانست باین‌دخترزیبا که ازهمان لحظـه اول توجهش‌را جلب کرده بود چه جواب بدهد . می خواست او را هم مانند سایرین که بوی مراجعه میکردند بادادن یك دعای قلابی امیدوار روانه خانه‌اش کند، ولی قلبش باین امر رضایت نمیداد.

مرشد باآنکه آدم شارلاتان و حقه باز بود معهذا یك چیز را هیچوقت از خاطر دور نمیکرد و آن احترام بشرافت و عفت کسانی بود که پیش او میآمدند، مرشد تا آنروز هنوز زن‌نگرفته بود،مثل اینکه زن مورد نظرش راپیدانکرده بود. اما وقتی چشمش به فاطمه افتاد حالش دگرگون شد .

مدتی دراین باره باخود فکر کرد. که بلکه احساساتی را که ناگهان در او بوجود آمده بود خفه کند ولی موفق نشد

فاطمه نیز با دیدن اومثل اینکه بیك مرد آشنائی رسیده باشد،دلش میخواست با مرشد درد دل کند .

مرشد غلامعلی پس‌از آنکه مختصری فاطمه را دلداری داد باو گفت: فردا بیا تا یك‌دعای خیلی‌خوب بتو بدهم که دو روزه بمرادت برسی .

فاطمه بادلی‌امیدواردر حالیکه‌مرتب از مرشد تعریف میکرد ازخانه‌اش خارج شد، ومرشدبینوا را در حال عجیبی بـاقی گذاشت او مخصوصاً بفاطمه قول فردارا داده بود که‌بتواند‌بخوبی فکر کندوتصمیم بگیرد آنروزباآنکه حال‌مزاجی اوخوب نبود همه‌اش فکر کرد وشب نیز تا صبح نخوابید تا سرانجام تصمیم خودرا گرفت وروز بعد وقتی فاطمه برای گرفتن دعـا نزد او آمد باو گفت:

دختر خوشگل،من همان دیروزبرای تو دعا نوشتم ولی دعا را گـذاشتم کـه امروز بتو بدهم . میدانی برای چه؟برای اینکه وقتی دعـا را از دست من میگیری اجابت شده و شوهر خوبی برای تو پیدا شده باشد، وحالا من خود حاضرم که تو را بگیرم، دلت میخواهد که زن من بشی؟ فاطمه ابتدا از شنیدن این کلام سرخ‌شد، ولی‌چند لحظه‌بعدکه‌سخنان دیگری بین‌او ومرشد رد وبدل شد.

دخترك‌نسبت‌بمرشد اظهار تمایل‌کرد یکهفته بعد عشق و علاقه عجیبی بین‌ایندو نفر پیدا شد مرشد رسماً از پدر فـاطمه، مشهدی محرم تقاضای خواستگاری‌دخترش راکرداو هم‌بااین ازدواج موافقت‌خویش را اعلام داشت ولی موقعیکه همه کارهـا رو براه شد ناگهان بامشکل عجیبی‌مواجه شدندوآن سن‌فاطمه بود که هیچ‌محضری حاضر نمیشد او را تـا بسن قانونی نرسد عقد بکند.

مـرشد آنچه پـول از سالیان پیش اندوخته بود بمیان‌ریخت ولی‌موفق‌نشدمشهدی محرم که‌اینرا دید گفت اشکالی ندارد که توچندسال دیگر صبرکنی تادخترم‌بزرگ‌تر بشود، ولی‌مگر مرشدغلامعلی بیچاره‌آرام و قرار داشت. باآنکه هر روزفاطمه‌نزد او میرفت‌معهذامرد بیچاره دلش‌میخواست این لعبت زیبا را هـر چـه زودتر بطور قانونی و شرعی در آغوش بگیرد وچون بنابگفته صاحبان محضرها اینکار یکی دو سال دیگر طول داشت.

سر انجام‌صبر مرشد بسر رسید و یك روز که فاطمه بدیدن او آمده بود بدون اینکه احدی از این جریان اطلاع داشته باشد ، دختر را خود برای خویشتن صیغه کرد ... .

***

دو ماه ونیم بعد یك روز صبح‌فاطمه مانند همیشه برای دیدن شوهر « سری» خود بخانه او رفت و هر چه در زداحدی در را برویش نگشود ،از روزیکه فاطمه صیغه مرشد شده بود ننه سکینه را مرشد جواب گفته بود ، فاطمه بی‌اندازه نگران شد زیرا مرشد با بسته بودن در میبایست در خانه باشد، حالا چرا درراباز نمیکند حتماً واقعه‌ای اتفاق افتاده وچون مدتی‌در زدن فاطمه ادامه پیدا کرد و کسی در را باز نکرد ،دخترك از خانه همسایه پشت بام رفت وازآنجا داخل‌خانه شد وبمحض اینکه قدم بدرون اطاق مسکونی مـرشد گذاشت، ناگهان ناله‌ای از گلویش‌خارج شد وبیهوش بروی زمین در غلطید.

همسایگانی که شاهد ورود فاطمه‌از پشت بام بخانه مرشد بودند بشنیدن‌صدای او خود را بآنجا رسانیدند و همه‌ازدیدن جسد غرقه بخون مرشد غلامعلی که‌تاآن روز براستی آزارش بکسی نرسیده‌بـود متأثر شدند،چند لحظه‌بعد بازپرس‌دادسرا وپزشك قانونی بر بالین جسد حاضرشدند ودکتر پس از معاینه جسد اظهار داشت مقتول‌را در حالیکه در خواب بوده باچند ضربات کارد از پای در آورده‌اند، ولی چیزیکه مورد توجه واقع گردید این‌بود که مقتول مدتی باقاتل گلاویز شده‌است در هر صورت پس از معاینه پزشك‌اجازه دفن صادر شدو چون تنها کسیکه‌درمرحله بدوی مورد سوءظن قرارگرفت فاطمه‌بود او را بزندان انداختند .

دو روز بعد ضمن اینکه بـازپـرس تحقیقات خود را در اطراف نسبت‌ورابطه فاطمه وفامیل او با مرشد غلامعلی خاتمه داده بود باو خبر دادند که حال فاطمه‌در زندان وخیم است و چون دستور پزشك فاطمه بیمارستان منتقل شد واقعـه عجیبی اتفاق افتاد.

وآن اینبود که بیازپرس خبر دادند فاطمه در بیمارستان سقط جنین کرده‌است باآنکه بازپرس خیال میکرد فاطمه دختر باکره ایست‌وبیش از سیزده سال ازسنش نمیگذرد این امربنظرش عجیب آمد،ولی پزشکان اورا از تعجب بیرون آوردند و توضیح دادندکه اولا فاطمه‌سنش برخلاف شناسنامه از چهارده سال بیشتر بوده،ودر ثانی اغلب دوشیزگان در این‌سن‌استعداد مادر شدن را دارا هستند.

بازپرس وقتی‌از اینجریان مطلع شد و فهمید فاطمه باردار بوده مطمئن شدکه او حتماً در قتل مرشد دست دارد ولی‌هر چه بیشتر او را مورد بازجوئی قرار داد دخترك بیش از سابق اظهار بی‌اطـلاعی میکرد و الحق لحن ساده او بقدری‌مؤثر بود که هیچکس نمیتوانست باور کنداین دختر زیبا دستش را بخون مردی آلـوده کرده باشد، ولی ظواهر امر چنان‌علیه‌او گواهی‌میداد که‌برای هیچکس جای‌تردید باقی نمیگذاشت.

سرانجام یك‌روز بازپرس‌بعدازاینکه فاطمه رادلداری داد و امیدوار کردگفت توبگو به‌بینم بجز خودت و مرشدکسی از اجرای‌صیغه بین‌شما وباردارشدن تواطلاع داشت؟ فاطمه آهسته‌جواب داد بله، یکهفته قبل‌از اینکه مرشد کشته شود مـادر من فهمید وچون باو گفتم بچه‌مال مرشداست خیال کرد مرشد مرا فریب داده و دامن عفتم را آلوده کرده است لذا موضوع‌را نیز بهمین طریق برای پدرم تعریف‌کرد . پدربدبختم ازشنیدن این خبر چنان‌عصبانی شد که تا دو روز قادر بخوردن‌غذا نبود میگفت حتماً فاطمه‌را میکشم.

هر چه برای‌اومادرم قسم میخوردم که من صیغه مرشد هستم باور نمیکرد‌ندو بالاخره بجز پدر ومادرم هیچکس از این راز اطلاع نداشت

پدر ومادر فاطمه‌از بدستوربازپرس احضار شدند از بیانات مادر فاطمه چیزی دستگیر نشد ولی گفته‌های‌پدرش چنان‌بود که ناگهان سوءظن بازپرس متوجه اوشد ودراثر یك سلسله‌تحقیقات دقیق سرانجام پیر مرد اقرار کرد وگفت من مرشد را کشتم برای اینکه دامن دخترم رالکه‌دار کرد وآبروی مارا ریخت نصف شب‌که همه خوابیده‌بودند بایك کاردبزرگ بخانه او رفتم خودش درراباز برویم‌گشود ؛گفتم شب خانه یکی از دوستانم مهمان بودم حالاکه‌رفتم‌خانه‌چون بچه‌ها خوابیده‌بودند آمدم‌اینجا. مراداخل خانه‌برد ورختخواب برایم انداخت نمیدانم ساعت چند بود که هرچه مرشد را باسم صدا کردم جواب نداد، فهمید خوابیده است ،آهسته ازجا بلند شدم و با کارد ضربه شدیدی بقلبش فرود آوردم من برای اطمینان‌خاطرچند ضربه دیگر به او زدم‌که‌چون چشم‌نمیدید نفهمیدم به کجای او خورد بعد رختخوابی را که برای من‌انداخته بود بجای اولش گذاشتم وازخانه خارج شدم‌وکلون دررا بازحمت از بیرون انداختم‌که همه خیال کنند در ازداخل بسته است ، وقتی بخانه خودمان رسیدم‌کارد را درچاه انداختم و صبح زود بدکان‌رفتم و درآنجا لباسم را عوض‌کردم ولباس قبلی خود را دادم یك پیره‌زن رختشو برایم‌شست‌وهیچکس‌هم از رازمن آگاه نشد .

***

دادگاه جنائی مرکز پس‌ازاینکه پیر مرد نابینا را با پرونده ازرشت بتهران فرستادنداورامحاکمه‌کرد وبعد از شنیدن بیانات وی بادودرجه تخفیف‌اورا بپانزده سال‌حبس محکوم‌کرد .

«اسد»

وقتی پیر مرد نابینا را برای بازپرسی بردند پیرمرد گفت.....

کمدی از چاله بچاه

ساز — آواز — رقص

در تماشاخانه تهران

سونیا - حسین پور - عقیلی - مهری - رسول زاده - مصدق - فرید - شهپر - شهلا - پرخیده - سودابه - مجید محسنی - بهشتی - ثریا - مصفا - جمشید قیلادی

در کمدی ((از چاله بچاه))

بترتیب درصحنه ظاهرمیشوند و هر یك بنحوی هنرنمائی‌میکنند سازوآواز و رقص کمدی « ازچاله بچاه » شنیدنی و تماشائی است شروع ساعت ۷ و ربع روز های جمعه ۲ مرتبه

چهار ونیم و هفت و نیم‌بعد از ظهر

برنامه آینده کمدی

((احتکار شوهر))

یك کمدی عالی مجلل زیبا و فراموش نشدنی است

This content downloaded from 88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

پس از یك سال

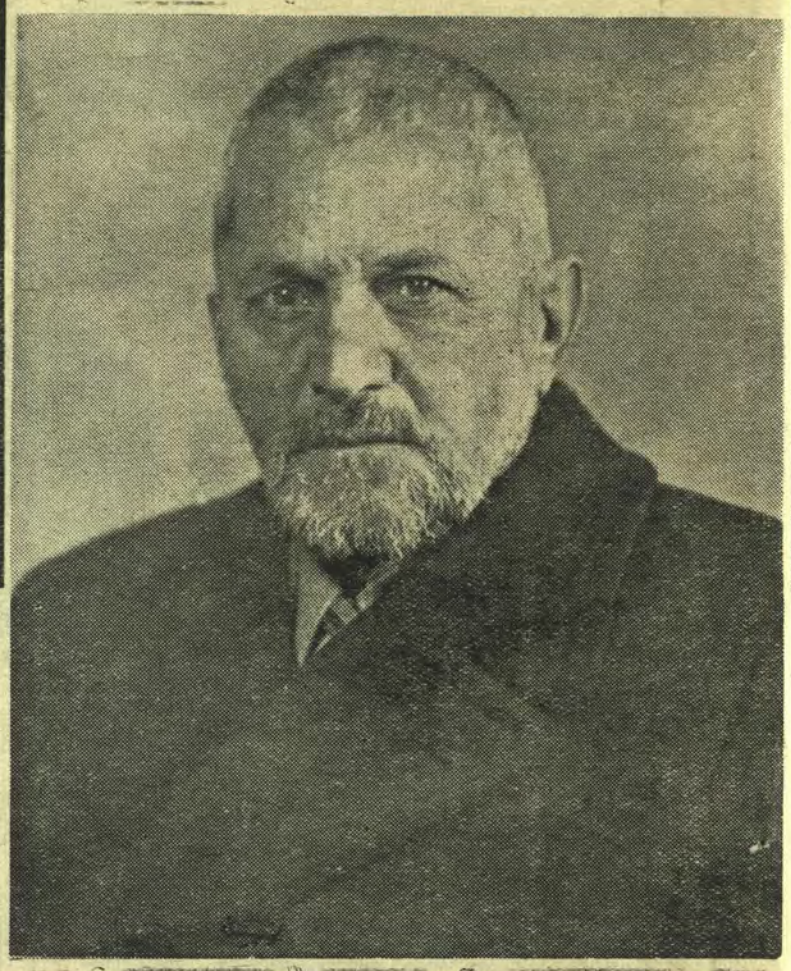

ازمرگ مردی که نام نیکش سالیان دراز فراموش نخواهد شد یکسال گذشت

این مرد مرحوم شیخ‌الاسلام ملایری است که سال گذشته درین ایام دوستان و آشنایان بمکارم اخلاقی خود را سوگوار ساخت .

مرحوم شیخ الاسلام دردورهٔ چهارم تقنینیه نمایندهٔ مجلس ودرصف اقلیت بودو با مرحوم مدرس قهرمان اقلیت همکاری صمیمانه داشت. ایستادگی‌های این مرد که برای اوخیلی گران تمام شد در مقابل دیکتاتوری هرگز از یاد وطن پرستان نخواهد رفت . مرحوم مدرس او را از بهترین دوستان خودمیدانست وبقدری بوی اعتماد داشت که او را وصی خودقرارداد.

پس ازدورهٔ ششم تقنینیه مرحوم ملایری مانند دیگر وکلای اقلیت ازصحنهٔ سیاست رانده شد ، مجدداً ازدورهٔ دهم تاچهاردهم بنمایندگی مجلس انتخاب شد. درین دوره اولین دفعه فکر ایجاد کمیتهٔ خیریه مرکزیرا برای کمك به بینوایان بموقع عمل گذاشت وریاست افتخاری آنرا عهده دار شدودر سایهٔ فعالیت او هزاران نفراز مستمندان و گرسنگان و برهنگان درزمستان همان سال ازرنج برهنگی و گرسنگی و سرماجان بدر بردند.

سراسرزندگی مرحوم شیخ‌السلام احسان و خیرخواهی و نوع پروری ووطن پرستی بود خداوند روانش را شاد فرماید و فرزندان ارجمند او خصوصاً آقای محمود ملایری را که درجریان ملی شدن صنعت نفت درمأموریت لندن منتهای وطن پرستی را ابراز داشت وآقای شجاع ملایری دوست وهمکار گرامی مارا بیش از پیش در خدمت به اجتماع موفق گرداند .

یادی از دو نفر وطن پرست

دراین هفته آقای عزیز میربهاء بدفتر مجله مراجعه کرده وراجع بفداکاری آقای حاج حسینعلی صدقیان که درزمان حکومت فرقه دمکرات آذربایجان با شدت باآنها مبارزه کرد ، وحتی اورا بجرم زندانی کردن یکنفر ازجنایتکاران فرقه دموکرات می‌خواستند اعدام کنند مدارکی ارائه داد و همچنین درباره خدمات سید فتح‌الله ترابی خیاط که مدتها درزندان دموکراتها بود مطالبی اظهارداشت . مادرعین حال که خدمات این افراد وطن پرست را تقدیر میکنیم امیدواریم درموقع مناسب بطور مبسوط جریان مبارزات و فداکاریهای آنانرا درصفحات مجله منعکس سازیم

تهران مصور

تحت نظر هیئت تحریریه اداره میشود

مؤسس : شادروان احمد دهقان

دارنده امتیاز : مهندس عبدالله والا

مدیر داخلی مهندس ع . زرمهر

اداره لاله‌زار تلفن ۳۷۳۵۱ - ۳۴۹۵۹

بهای آگهی سطری ۱۵ ریال

بهای اشتراك

ششماهه ۱۷۰ ریال یکساله ۳۰۰ ریال

خارجه زمینی ۳۵۰ ریال ششماهه ۲۵۰ ریال

چاپخانه تهران مصور لاله‌زار . گراندهتل

چگونه از روی رسوائی

بقیه از صفحه ۷

عالیجناب:

افتخار دارم جنابعالی را مطلع سازم که دولت شاهنشاهی ایران تصمیم دارد که جنازه پادشاه متوفی ما را بایران انتقال دهد. باین مناسبت فرصتی را که ازمدتها پیش انتظار آنرا داشتیم بدست میآوریم و بدینوسیله از اعلیحضرت پادشاه مصرواز میهمان نوازی سخاوتمندانه‌ئی که سرزمین مصر و دربار مصر تاکنون از این جنازه نموده، سپاسگذاری مینمائیم

طبعاً ما علاقمندیم که این جنازه با همه مظاهر تجلیلی که شایسته آن است، انتقال یابد این مظاهر بارسوم جوانمردی که از دربار مصر نشان داده شده و همچنین روابط برادرانه‌ئی که بین دو کشور وجود دارد ، کاملا تطبیق میکند. از این نظر از اعلیحضرت استدعا میکنم که به کارمندان مربوطه دستور دهند نشانها، مدالها و اشیاء شخصی دیگری را که بشاه فقید تعلق داشت مسترد دارند تا بهمراه جنازه بتهران ارسال شود.

سفیر ایران

باوجود این نامه، نشانها و لباسهای خصوصی شاه فقید ایران مسترد نشد و جنازه اورا بدون اشیاء مزبور بایران انتقال دادند.

پس از کودتای محمد نجیب

پس از آنکه فاروق از سلطنت خلع گردید ، سفیر ایران در قاهره با سر لشکر نجیب نخست وزیر فعلی مصر که کفالت وزارت خارجه را هم عهده دار است ملاقات کرد و در این مورد مفصلا با او مذاکره نمود. ژنرال نجیب بیدرنگ نامه‌ئی بعنوان احمد حسنی که اینك عهده‌دار سمت وزارت دربار است نوشت و ضمن آن تقاضا کرد کلیه لباسها و نشانهای مربوط بشاه سابق ایران بسفیر ایران تحویل داده شود تا از نظر ارزش و اهمیت تاریخی که دارد آنها را بکشورش بفرستد . کمیسیونهائی اکنون از طرف دولت مصر مأمورند تا کلیه اشیاء کاخهای سلطنتی را صورت برداری کرده و تحویل بگیرند . اما هنوز فعالیت آنها برای یافتن این لباسها و مدال ها نتیجه ئی نداده است .

سروان احمد فخری که در موقع ستوان یکمی خود این اشیاء را دریافت داشته بود ، احضار شده و در این مورد اظهار داشته که تمامی این اشیاء را به سرهنگ فتحی تحویل داده است.

گنجه خالی

کمیسیون مخصوص درموزه سلطنتی مخصوص درکاخ عابدین پس ازاینکه دردنبال اموال شاه سابق ایران جستجوی زیادی کرد دریافت که گنجهٔ مخصوصی برای این اشتباه اختصاص داده شده بود - اما این گنجه اینك خالی است وهیچ چیزی درون آن وجود ندارد . مقامات مسئول موزه سلطنتی درباره این لباسها و نشانها اظهار میدارند که فاروق فقط با کارگران موزه معامله داشت و هر وقت، هر کاری که میخواست بدون اینکه بکارمندان و رؤسای موزه مراجعه کند، وسیله آنها انجام میداد بالاخره «براد» یکی از کارگران این موزه شهادت داد که این اشیاء تا صبح روزی که شاه فعلی ایران ،شاهزاده خانم فوزیه را طلاق دادند درکاخ عابدین موجود بود. اما آن روز فاروق با موزه سلطنتی خود در کاخ عابدین تلفنی تماس گرفت و همین «براد» در آنموقع پای تلفن بود ، فاروق ، باو دستور داد که کلیه لباسهای شاه سابق ایران باشمشیر و نشانهای اورا در یکی از اتوموبیل‌های درباری گاراژ عابدین گذاشته و نزد او درکاخ «قبه» بیاورد . براد فوراً یکی از اتوموبیل های سلطنتی را خواست و لباس و نشانها و شمشیر مرصع شاه سابق ایران را در آن گذاشت و بکاخ قبه رفت.

وقتی اتوموبیل وارد باغ قصر قبه شد ، براد دید که فاروق شخصاً در انتظار او ایستاده است . کارگر موزه این اشیاء را درباغ قصر قبه دربرابر فاروق گذاشت و آنجا را ترك گفت:

لجبازی

از آن پس دیگر کسی نمیداند لباسها شمشیر و نشانهای پادشاه سابق ایران کجاست؟ پس از جستجوی زیاد در قاهره همه گمان بردند که فاروق لیمه شب هنگامیکه خاك مصر را ترك گفت برای اینکه بعد هارسوا نشود شمشیر جواهرنشان و مدالهای شاه سابق را همراه خود برده است. لیکن پس از اینکه کمیسیون مأمور بررسی در اشیاء کاخهای سلطنتی بکلی از این بابت نومید شد ، ناگهان دوهفته پیش در یکی از صندوق های سری فاروق که بازحمت زیاد گشوده گردید این اشیاء پیدا شد. روزنامه «المصری» یکی از جراید کثیرالانتشار و معروف قاهره در این مورد می نویسد : «چون این لباسها و شمشیر و نشانها از نظر ارزش مادی اهمیتی در برابر جواهرات و آثار عتیقی که در قصور سلطنتی هست ندارد نزدیکان سلطان مستعفی مصر عقیده داشتند که اسرار فاروق در عدم استرداد این اشیاء بشاه ایران از نظر لجبازی بوده و فاروق پس ازاینکه اعلیحضرت شاه ایران خواهرش فوزیه را طلاق داد از روی لجاجت و تعمد باین کار مبادرت ورزیده است »

(بقیه) سعی کنید مبتکر باشید نه مقلد

۱۰ - گاهی از گوشه و کنار حس می کنید که دیگران در باره تقلید شما و زشتی و زیبائی آن سخن میگویند ؟.

حال جوابهای «آری» را با یکدیگر جمع کنید اگر بهیچیك از سئوالات جواب آری نداده باشید آدم با وجدان ،دقیق و دوراندیشی هستید وسعی کنید دیگران را هم مانند خود بزشتی صفت تقلید آشنا سازید.

اگر تعداد جوابهای آری بین یك تا چهار باشد کم و بیش مقلد هستید و فقط از این راه بسبب مدومدپرستی استفاده می کنید

اگر تعداد جوابهای آری بین چهار تاهشت بود ، در ردیف مقلدین درست و حسابی بشمار میروید ،ولی باید سعی کنید هرچه زودتر ازهوش وذوق خودتان استفاده کنید واین عادت را ترك نمائید وای بحال کسانیکه به بیشتر ازهشت سئوال یا به تمام سئوالها جواب آری داده باشند اینها کاری جز تقلید ندارند وحتی اگر به بینند کسی برای آبخوردن مانند حیوانات سرخودرا بسطل آب فرومیبرد آنها هم بدون دقت و اندیشه و بتصوراینکه این طرز آبخوردن مدشده است فوراً همان روش را بکار خواهند بست، خدا کند کسی در ردیف این اشخاص نباشد زیرا در آن صورت دائماً مورد ملامت، کوشه و کنایه دوست وآشنا قرارخواهد گرفت .

دریچه مصنوعی برای قلب

چگونه بیماری را که مرگ او قطعی بنظر میرسید بایك عمل جراحی حیات تازه بخشیدند؟

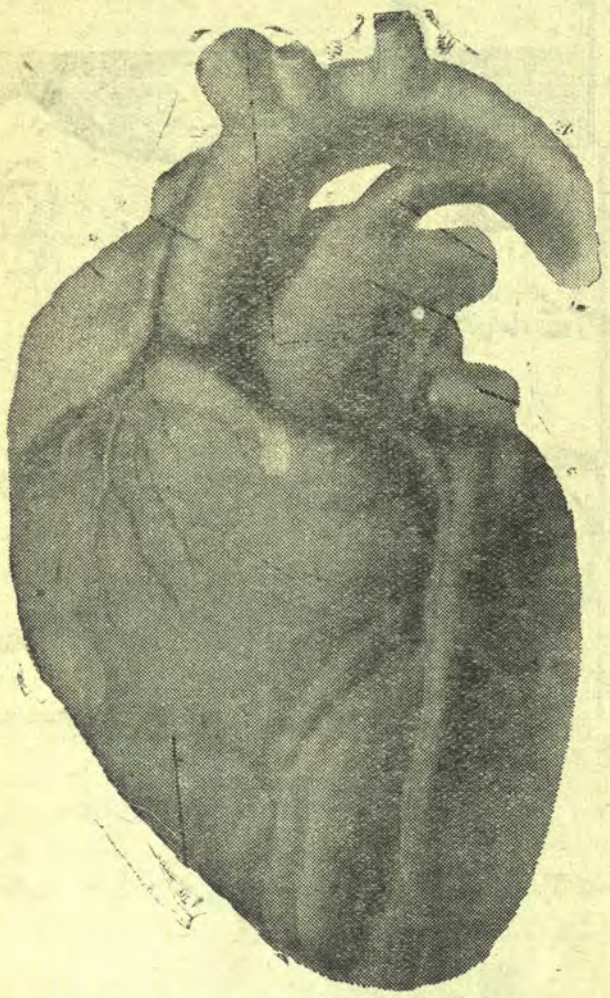

لابد میدانید که رماتیسم تأثیر زیادی درقلب دارد و علاوه بر ناراحتیهای گوناگون دریچه‌های قلب را هم خراب میکند ، در اینجا بیمورد نیست که دریچه قلب را بشناسید ،درقلب چندسوراخ ارتباطی قرار دارد که بین هریك از آنها دریچه‌هائی دیده میشود، این سوراخها بین دهلیز و بطن راست و چپ ودر ابتدای شریانهائی که خون را از قلب بیرون میبرند بشکل شکافهائی وجود دارد و این شکافها در موقع لزوم بوسیله دریچه‌های مخصوص بسته و باز میشود ،یکی از این دریچه‌ها دریچه ایست که در ابتدای بزرگترین شریان بدن یعنی شریان «آئورت» قرار دارد و غالباً در اثر بیماری روماتیسم این دریچه خراب و اختلالی در گردش خون تولید میکند.

از مدتها پیش پزشکان و استادان بزرگ باین فکر بوده‌اند که یا ازطریق جراحی و یا بکمك داروهای مؤثر این عیب را برطرف نمایند و اینك برای اولین مرتبه یك پزشك امریکائی موفق شده است دریچه «آئورت» بیمار را بردارد ودر جای آن یك دریچه پلاستیکی قرار دهد .

این جراحی عجیب و بیسابقه نخستین مرتبه درمرکز طبی دانشکده «جرج تاون» توسط دکتر چارز هفنگل دریك خانم سی ساله انجام گرفت. این خانم ازچندین سال پیش سابقه بیماری روماتیسم داشت ودر نتیجه ازمدتها پیش دچار عارضه قلبی شده بود بطوریکه دراین اواخر کسالت قلبی او شدید گردید و پزشکان تصدیق کرده بودند که وی بیش از سه یا چهار هفته زنده نخواهد ماند از اینرو نزدیکانش حاضر شدند برای اولین مرتبه این جراحی که تا کنون در روی سگها و حیوانات دیگر آزمایش میشد در روی بیمار آنها که مرگش مسلم بنظر میرسید آزمایش گردد.

عمل جراحی یعنی برداشتن دریچه خراب شده و گذاشتن دریچه پلاستیکی در حضور عده زیادی از پزشکان و جراحان بزرگ بخوبی انجام شد و اکنون که بیش از دو ماه ازاین جراحی میگذرد خانم بیمار سلامت خود را باز یافته است و هیچگونه شکایتی از قلبش ندارد.

بیمورد نیست بدانید که این دریچه پلاستیکی قطعه پلاستیك کوچکی است بطول تقریباً یکسانتیمتر و نیم وضخامت چهار سانتی متر و جنس آن از پلاستیك مخصوصی است که در مقابل مایعات و حرارت بدن و خون تغییری نمی نماید .

آقایان

کتابفروشان و نوشت افزارفروشان

برای تهیه بهترین کارتهای تبریك سال ۱۳۳۲ بشرکت سهامی تحریرایران مراجعه فرمائید بقدری کارتهای تهیه شده این شرکت عالی ولوکس میباشد که موجب تعجب خواهد شد اگر برای فروش لازم دارید ازحالا مکاتبه فرمائید که در ماه اسفند فرصت کارت فرستادن بشهرستانها را نداریم . اگرهرفروشنده کارت تبریکی امسال ازجای دیگرکارت خریداری کند صدی صد پشیمان خواهد شد زیرا درمقابل کارتهای ماکارتی فروش نخواهد رفت .

شرکت سهامی تحریرایران (برادران کاشانی چهار راه لاله زار اسلامبول . تلفن ۳۶۴۲۴

خوبی اُدوکلنهای معطر را ازمصرف کنندگان آن جویا شوید

سرویس مسافربری ث ث دار چهار فصل منظم است

مرکز خیابان یوسف آباد
تلفن ۳۵۱۲۳

فیلیپس رادیو آهنگ سحرآسا

فروشگاه فیلیپس رادیو - لاله زار - شماره ۹۹ - طهران

تیغ ناست

تیرآهن بلژیکی . آهن ورق موجی . لوله ولوازم لوله کشی بقیمت تجارتی

آهنگو «چهارراه گلوبندک . تلفن ۳۳۲۶۹»

صاحبان اتومبیل

بهترین و موثرترین ضدیخ «ذرون»

ZERONE

محصول کارخانه دوپن آمریکا در بسته های یک گالنی و ربع گالنی
بمنظور رفوق وارد شده و موجود است .
ازکلیه لوازم اتومبیل فروشیهای معتبر ابتیاع فرمایید .

بهای هر گالن ۲۰۰ ریال

آجیکیم و شرکاء - خیابان سعدی - تلفن: ۳۶۱۲۱

مژده به بانوان محترمه

کمی دیافراگم

KemiDiaphragm

جدیدترین وسیله برای جلوگیری ازحاملگی است
وهیچگونه عارضه‌ای برای رحم ندارد

کمی دیافراگم بانمرات مختلف رسید

نماینده انحصاری : یگانه - سرای اخوت تلفن ۳۹۶۱۲
مرکز فروش : ناصر خسرو داروئی نریمان

همه جا با میهن تور

از تهران به شاهرود ، مشهد ، چالوس ، رامسر ، رشت ، پهلوی ، آستارا ، اردبیل ، قزوین ، همدان ، کرمانشاه ، بغداد ، زنجان ، میانه ، تبریز ، رضائیه

دیپلونا

۱- چرا سرشما هنوز طاس است ؟ ۲- چرا نمیخواهید از ریزش موهای خود جلوگیری کنید؟ ازاین به بعداز داروی جدید آلمانی بنام دیپلونا استفاده نمائید . محل فروش

مغازه پروین لاله‌زار نو مقابل پاساژ گل

بنگاه واکسن و سرم سازی رازی - حصارك

آگهی

مدیران محترم داروخانه ها

سرم ضددیفتری وضد گزاز تصفیه و تغلیظ شده و همچنین واکسن توأم ضد این دو بیماری را بقیمت مناسب ازمؤسسه دولتی سرم و مایه سازی رازی تهیه فرمائید .
نشانی : جعبه پستی شماره ۶۵۶ تهران ویا دفتر مؤسسه رازی وزارت کشاورزی

آقای گرگیان

نماینده فروش تهران مصور
در امیدیه - آغا جاری

قرص کالما

تسکین دهنده کلیه دردها است

یگانه عامل
سعادت وخوشبختی خانواده ها
درمان موثر سستی اعصاب
ضعف قوه باه

درمان فوری و کامل سوزاك

امراض مقاربتی زنان جلدی و مالاریا - دکتر جلال بهیزاد
خیابان شاهپور جنب سینما جهان

آقای ممتازان

نماینده فروش تهران مصور
در آغا جاری

گاردن ماك در رفع سردرد دندان درد و سرماخوردگی موثرترین داروست

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

تفریح و خنده

غصه جهودی!

شموئیل ازآن طبقه کاسب هائی بود که ازاول عمرخود ازتوی دکانش تکان نخورده وشخصاً اجناس را بمشتریان خود میفروخت. بالاخره روزی ناچاردست‌از این عادت خودبرداشت زیرا دربسترمرگ افتاده و مشغول‌جان‌دادن گردیده بودوتمام اقوام گردا گرد اوجمع شده‌بودند.

شموئیل با صدای ضعیفی گفت: من دارم میمیرم‌آیا همه شما دراطرافم هستید؟

— آری.

— اسحق تو چطور؟

— بلی.

— سیمون؟

— بلی.

— یزقل؟

— بلی.

— یعقوب؟

— بلی. پدر جان‌ما همه در اطراف تو هستیم.

ناگهان‌شموئیل نیم خیزی‌دررختخواب کرد و با لهجه مخصوص خودش وحشت زده گفت «پس کی دردکان مونده؟»

محل زائیدن

در اتوبوس آن خط فقط دو مسافر باقی مانده بودند که میخواستند تا آخر خط بروند یکی ازآنها خانم‌جوان‌زیبائی بود که براثرغفلت درنشستن مقداری از محوطه بالای جورابش پیدا بود ودیگری مردنسبتاً مسنی که همه‌هوش وحواسش‌بنگاه کردن آن قسمت ازمحوطه مشغول بود. ناگهان خانم متوجه نگاه مرد مسن شد و دامنش را روی جورابش‌پائین‌کشید. مرد مسن یك اسکناس پانصد فرانکی ازجیب بیرون آورد وگفت خانم خواهشمندم این وجه را بگیرید ومنظرهٔ مرا خراب نکنید خانم با تبسم پول راگرفت و دامن را به حالت اول‌برگردانید پس ازچند دقیقه‌مرد گفت اگرقدری بالاتررا به‌من‌نشان دهید هزارفرانك میدهم! خانم پرسید اگرمن محل زائیدن خود را نشان بدهم چقدرمی دهید؟ مرد با تعجب گفت ممکن نیست! خانم گفت‌خوب‌اگرممکن بود؟ مردجواب داد ده هزارفرانك‌خانم گفت لطفاًمرحمت کنید مرد ده هزارفرانك‌ازجیب‌خودبیرون آورد وبه خانم داد.

دراین موقع اتوبوس بجلو عمارت بزرگی رسید خانم گفت درست ملاحظه بفرمائیدمحل‌زائیدن بنده‌این‌زایشگاه‌است!!

مرد-حالامیتوانی به‌آسانی‌دوباره‌بینی بچه بچکانی

خست اسکاتلندی

یك اسکاتلندی وارد سلمانی شد و پرسید:

— قیمت اصلاح سر چقدراست؟

سلمانی - پنجاه ریال!

اسکاتلندی - عجب! قیمت تراش ریش چقدراست؟

سلمانی - بیست ریال!

اسکاتلندی روی صندلی مخصوص نشست وگفت:

— پس لطفاً سر مرا بتراشید!!

داروی ضد ساس

مردی مشغول فروختن گردآجر بود خریداری پرسید چه میفروشی؟ جوابداد دوای ضدساس!

خریدار-چطورآنرا بایداستعمال کرد

فروشنده - ساس را با دست‌میگیرید وروی نافش را قلقلك میدهید ساس از این حرکت قاه قاه میخندد شما هم بایداز فرصت استفاده کنید و از این گرد توی حلقش بریزید تا فوراً خفه شود.

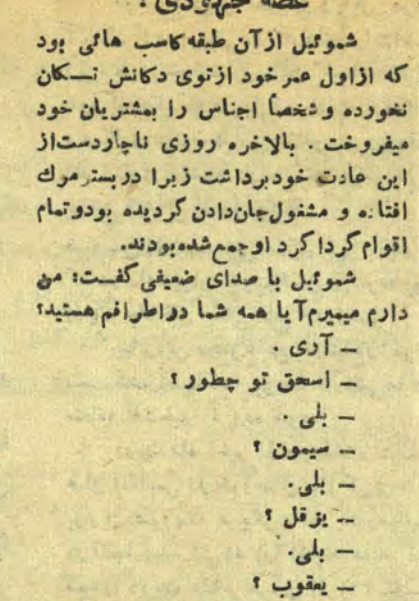

سینه بی برکت!

زن — بی‌تربیت! بازهم از سینه‌بند من برای‌استراحت خودت استفاده کردی؟

داستان دیوانگان

مرد پیری با لباس مرتب و شیك و موقر دروسط میدان بزرگ شهر ایستاد وعصائی که در دست داشت مثل تفنگ به دست گرفت وباطراف چرخانید و گفت دینگ! دینگ! دینگ...

عده ای دوراوجمع شدند واومجدداً همین عمل را تکرارکرد پس از چنددقیقه جمعیت زیادی گردآمد وپلیس ناچار به دخالت شد وجلو مرد مسن و موقر رفت و پرسید:

— آقا شما مقصودتان از اینحرکت چیست؟

— مقصود من؟ مگر نمی‌بینی دارم پلنگ شکارمیکنم.

— ولی دراین میدان که پلنگ‌وجود ندارد؟

— خیلی بیشعور هستی! مگر منهم تفنگ‌دردست دارم؟

تهران — داریوش طبرسی

پاسخ صحیح

معلم — تواز شنیدن جمله «هیکل بی‌نوروبی‌خاصیت» یاد هیچ چیز نمیافتی؟

شاگرد — چرا آقای معلم

معلم- بگوببینم!

شاگرد — جرأت نمیکنم بگویم

معلم - بگو والاتراتنبیه میکنم

شاگرد باسادگی- یادشمامیافتم!

وقتی مادر بستری است

آقا درانتظار آمدن طفل‌درمریضخانه انجام وظیفه میکند.

خریت

اولی — آیا میدانی که هردفعه استاد سلمانی چنددفعه قیچی خودرا برای‌اصلاح موی سر تو بهم میزند؟

دومی — ؟؟؟

اولی—۱۸هزاروچهارصدونودودومرتبه!

دومی— خوب مقصودت چیست؟

اولی—مقصودم آنست که مبادایکدفعه خریت گریبان ترا بگیرد وآنرا بشماری!!

جدول کلمات متقاطع

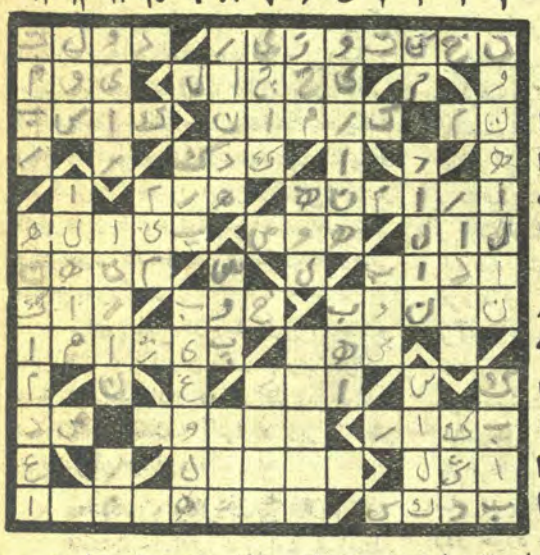

افقی

۱— عملاشخص اول‌مملکت‌مشروطه— که‌درراس این‌یکی قرار دارد

۲ — معدن‌یخ— گویادر عربی شب نباشد ۳— کمی آب دیده است — بآنجا زیره نبرید ....، — زیرااین‌شخص‌برای فروش فراوان‌دارد

٤ — کارخانه‌وسایل عکاسی میان بریده

٥ — شاه‌عباس‌موافق اینها بود و اینها مخالف ترکها— از اشکال هندسی—٦— بیچاره ازحرف‌زدن ممنوع‌شده— اغلب‌باهوی همراه‌است—چون لب‌یار نازك‌است. این‌را تقدیم کنید ۷ — اشخاص اجتماعی‌مراعات میکنند — برای هرایرانی‌ازواجبات‌است ۸— ملکه رامیگفتند — چطور بودهمه‌اینطور بودند— ته این‌خوراك راگربه نوش‌جان کرد ۹ — کاش نبود واینهمه کشتارنمیشد — درخیابان تن‌نمیکنند— ۱۰ — باهمه‌ریزی ازرقبای خود تیزتر میرود ۱۱- میگویند بکار— چه چیز؟— بعبی فرودآمد و ازخود بجای گذاشت — چونکه این‌آمد نودهم پیش‌ماست ۱۲- پایه‌راگویند — یکی ازاسامی‌خدا است ۱۳—مسابقه‌ای که طرف‌غش میکند— روزها منتشر میشوند —

عمودی

۱ - کودکان امروز و اجتماع آینده — ازدل برحسرتش‌دوداین بهواپرواز میکند ۲ - مخترع‌آن ایتالیائی‌است - دردل‌میز جادارد۳- میگویند جنهادارند - بچه تونل - اثرزخم یکسال برگونه دلدار ٤- ایام‌عید بیشترروا‌ج دارد - ٥ - کاخ‌جغد- قیمت وارزش ٦- یادگار کتك‌کاری - درمقابل حوادث ناگهانی میکنند- به اینان ازماخبر برسانید ۷ — عکس آنرا هنگامیکه بدنیا آمدید مادرتان میل فرمودند — بیردمان وقیح گویند ۸— مطرود— آبگوشت خارجی — از گم‌کردنیها ۹ — تخت کفش شیك‌پوش — خانه‌و آبادی ندارد — ۱۰ — از حروف‌الفبا — ۱۱ — خانمهای باردار میکنند — همسایه افغانستان — عصیان حیوانات — ۱۲ شخصی که نمك ندارد— سابقاًازآسمان‌میگیرفتندولی‌اکنون‌ازمنابع‌قدرت۱۳— ضامن‌رساندن‌کاغذ شما مقصد — غیرتم بین که بر آرنده‌حاجات هنوز — نام‌تو ازلبم.... نشنیده‌است. هوشنگ‌بیات

حل جدول شماره گذشته

افقی:

۱— انتخابات۲—سفر، اسم۳—ریك— جوان، لعن ٤- میلاد، لش، پاداش ٥— منادی، کسری ٦- یاب، رم، برف، فکر ۷— نمر، یار، ور، رهی۸— داور، مردود ۹— سفارش، یف، آسوری ۱۰- ترب، کلاس، اسم۱۱-آیای‌ی‌ی‌تکرارسه‌حرف) ۱۲- بین‌الملل.

عمودی:

۱— مرینوس ۲ - کسری، آن، فتان ۳ - فیلمبرداری ٤- ارگان، ارباب ٥— داریوش ٦— تاج، دمار، کان ۷— ولی- پل۸-آش، مفا۹— برن، کرور- سیم۱۰— پس‌فردا ۱۱- تالار، وسایل ۱۲— سعدی فردوسی ۱۳-تینا، که، رسید ۱٤-شیرینی

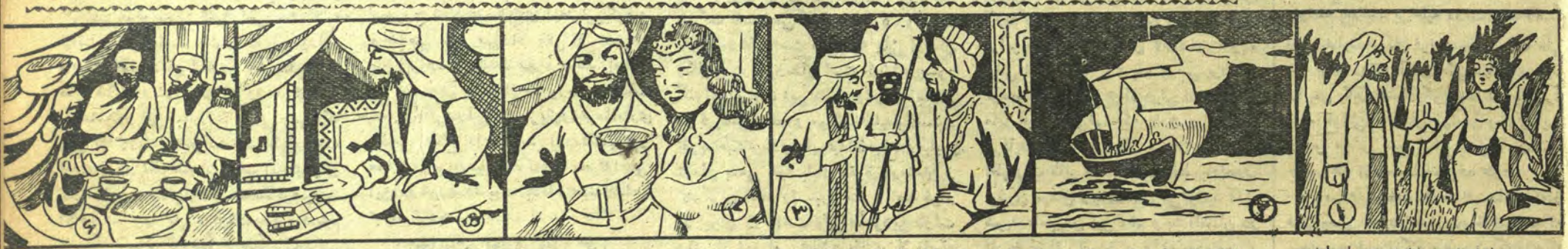

اما راویار اخبار، و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار چنین‌روایت کنند که درعصر بازرگانی بود بنام «خواجه‌نعمان» که شصت سال ازعمرش میگذشت. یکروزازمصر عزم سفر هندوستان کرد و پس از ده‌شبانه‌روزکشتی او بکنارجزیره ئی رسید. پیاده شد و بسیاحت پرداخت، ناگاه چشمش به هجده ساله دختری افتادمثل پنجهٔ آفتاب، که‌درهفت‌اقلیم‌ماهروئی‌بآن‌زیبائی وطنازی ندیده بود.

وقتی ازحال دختر جویا شد، دختر آنقدرگریست که دل سنگ بحالش‌سوخت‌بعدگفت من ازسلسلهٔ بزرگانم و عصر ملکشاه رومیم، چهار صدکنیز میان بسته‌زیرفرمان من بودند، اماسام خان‌فرنگی‌باسی هزار مرد جنگی شهرروم‌را غارت کردند ومن بلباس کنیزان درآمده باین‌جزیره فرارکردم. خواجه گفت بیاتاجان فدای یك تار مویت کنم و بعد او را سوار کشتی کرد و بمصر برد.

وقتی کشتی بساحل رسید، خواجه نعمان جامهٔ سفر از تن بیرون‌آورد و لباس فاخر پوشید ومحاسن رامشك‌وگلاب‌زد.بعد نزد خدیو مصر رفت و از هفت دربند گذشت تا بتخت خدیو رسید و در آنجا زمین ادب ببوسید. خدیو از دیدن خواجه شادیها کرد و از مسافرتش پرسید. خواجه‌ماجرای حملهٔ سام‌خان وبطرس شاه فرنگی وکشتن ملکشاه رومی را ازآغاز تاانجام برای خدیو شرح‌داد.

چند کلمه ازبانو بشنو - وقتی بخانه خواجه نعمان آمدبحمام رفت وسروتن راباشك وعبیر هست و کنیزان پیراهن حریر برتنش کردند بعد برتخت نشست وهفت‌قلم‌مشاطه کرد. در اینموقع خواجه که از عشق بانو بیتاب شده بود بحرم رفت وجامی شراب نوشید وگفت ای بانو مرا بغلامی خود قبول‌کن بانو ازخجالت سرخ‌شدوگفت‌چهل روزبمن مهلت بده تاطفلی‌راکه از ملکشاه دارم برزمین بگذارم.

چهل روزبعد طفلی مثل پنجهٔ آفتاب از بانو بدنیاآمد. خواجه نعمان تخته رمل را از بغل بیرون کشید. دید ستاره طفل از آفتاب هم درخشان‌تر است وبخت واقبال او را هیچیك از سلاطین روزگار ندارند - بازرمل انداخت دید این طفل درخانه هرکس که باشد بخت و اقبال در آن خانه‌فرود خواهد آمد - خواجه از این ماجرا چنان خوشحال شدکه ازشادی‌نزدیك‌بود قالب‌تهی کند.

خواجه نزد بانورفت،چشمش به شیربچه‌ئی افتاد مثل «سهراب‌بن رستم» - دوحلقه‌چشم چون‌دو نرگس شهلا وقوی بازو - همانم کدخدایان وبزرگان مصررا بطعام دعوت کرد - بعد نام‌گذاری‌شروع شد- یکی گفت خواجه‌حسن،دیگری گفت خواجه منصور، سومی گفت خواجه شمس الدین. اما خواجه نعمان گفت؛ نامرد، این‌پادشاهزاده است،نام‌خوبی‌برای‌او پیدا کن،همان نامش‌را «ارسلان» نهاد. ناتمام

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

خوزستان متشنج است

فعالیت میجر کنالی جاسوس و کارشناس عشایری انگلیس در مرز خوزستان

از انبار مایر عبدالله در خرمشهر ۳۰ گلوله توپ ۱۰۵ کشف گردید

هنگامیکه این مرد میخواست بوسیله هواپیما از ایران فرار کند مأمورین آگاهی او را دستگیر کردند

آیا انبار مایر عبدالله، مرکز پخش اسلحه و مهمات انگلیس در ایران بود؟

طی زدوخورد شدیدی که بین پان ایرانیست‌ها و توده‌ئیها رویداد عده‌ئی بشدت زخمی شدند

مشاجره طرفداران ومخالفین دکتر فلاح با یکدیگر، یکی از علل تشنج مناطق نفت خیز است

یکماه است که مردم آبادان و سراسر مناطق نفت خیز در اضطراب و تشنج و نگرانی بسر میبرند بطوریکه هر آن ممکن است سر زمین «طلای سیاه» بیك پارچه آتش و خون مبدل شود، انتخاب مدیر عامل، تعیین هیئت مدیره، اختلاف بین طرفداران دکتر مصدق و آیة‌الله کاشانی و دکتر بقائی ومکی و حزب ایران، انتخابات اطاق بازرگانی، تظاهرات احزاب چپ و راست، تحریکات عمال انگلیس و شوروی در بین عشایر و کارگران، حضور میجر «کنالی» افسر عشایری و جاسوس انگلیس در بصره و مسائل دیگر سبب شده است که خوزستان وضعی متشنج بخود گیرد.

برای اطلاع از ریشه این تشنجات و تحریکات خبرنگاران مادر جوب تحقیقات عمیق و دامنه‌داری در اطراف این حوادث نموده‌اند که خلاصه آنها در زیر از نظر خوانندگان میگذرد:

مخالفین وموافقین فلاح

نخستین حادثه‌ئی که آرامش خوزستان را برهم زد انتخاب دکتر فلاح بسمت مدیر عامل پالایشگاه بود، گر چه از مدتی پیش حتی قبل از خلع ید دکتر فلاح مورد علاقه عده‌ئی از مهندسین و کارمندان و کارگران بود ولی اختلاف شدیدی که در تهران بین اعضاء جبهه ملی بر سر انتخاب او پیدا شد سبب گردید که در خوزستان نیز چند دستگی ایجاد شود.

روی این اصل کارگران و عده‌ئی از اعضاء کانون مهندسین و رؤساء ادارات و شعب تأسیسات نفت علیه او شروع بفعالیت کردند تا جائیکه روزنامه خبرهای روز ارگان شرکت نفت نیز مقاله مفصلی علیه فلاح نوشت این حوادث و شدت اختلافات در تهران سبب گردید که در آبادان صفوف متمایز و علنی تشکیل شود و مبارزه شدید آغاز گردد اعضاء حزب ایران و عده‌ئی از مهندسین و چند تن از رؤساء ادارات جداً از دکتر فلاح طرفداری کرده و میگویند او تنها کسی است که لیاقت اداره صنعت نفت را در ایران دارد و برای نشان دادن لیاقت و شایستگی دکتر فلاح کتابها و تئوریهای او را مدرك قرار میدهند، کار این مبارزات بجائی رسیده که یکی از کارمندان شرکت نفت اظهار داشته است ما در تمام ساعات وقت اداری بجای کار مشغول بحث در اطراف مسائل مابه‌الاختلاف جبهه ملی و هیئت مدیره هستیم از جمله کسانی که رسماً و علناً برای دکتر فلاح فعالیت میکنند و تمام وسائل کار خود را در اختیار طرفداران دکتر فلاح گذارده علی خسروی است بطوری که دستور داده مخالفین دکتر فلاح را تحت تعقیب قرار دهند.

فعالیت عناصر افراطی چپ

اما توده‌ئیهای مقیم آبادان در برابر این عده شدیداً شروع بفعالیت کرده‌اند از طرف دیگر چون این افراد هنگام مسافرت اعلیحضرت همایونی بخوزستان نتوانستند تظاهراتی بکنند و بلوائی براه اندازند و برخلاف انتظارشان این مسافرت باشکوه و جلال و استقبال بی نظیر اهالی پایان پذیرفت اینموضوع سبب عصبانیت آنها گردید و اکنون درصدد جبران آن شکست برآمده‌اند و بعوامل خود دستور داده‌اند که بوسیله چاقوکشی و زد و خوردهای خونین حیثیت ازدست رفته خویش را باز یابند و چون افراد حزبی خود رادر خوزستان کم میدانند از تهران عده‌ئی را بآبادان و سایر شهرها فرستاده‌اند تا با ایجاد اغتشاش و زدو خورد و هرج و مرج زمینه را برای انقلاب مورد نظر خود آماده کنند، از جمله کسانیکه همراه این عده بخوزستان رفته‌اند یکنفر ارمنی و یکنفر تفنگازی است که یکی مأمور خرابکاری و دیگری مأمور توسعه تشکیلات حزبی است زیرا بعناصر افراطی چپ مسلم شده که خیانت مهندسین و رئیس کل تشکیلات توده‌ای آبادان نگذارده است که دستور های کمیته مرکزی اجراء شود.

زدو خورد شدید

بنابر این ازطرف کمیته مرکزی طبق نظریه این دو منخصص روسی اعزامی بآبادان، مهندس رجائی مأمور تشکیلات کارگری وحزبی در آبادان میشود رجائی تازه کار نیز هفته قبل عده‌ئی از کارگران را تحریك باغتشاش و تحصن و زدوخورد کرد و درنتیجه دربرابر عمارت پست و تلگراف آبادان زدوخورد شدیدی بین دستجات چپ و راست در گرفت که منجر بمجروح شدن عده زیادی ازطرفین گردید و شخصی بنام مهرداد یکی از سران پان ایرانیستها بشدت مجروح شد. اولیاء شرکت بمحض اینکه از ماوریت وانتصاب مهندس رجائی مطلع شدند جریان را بفرمانداری نظامی اطلاع دادند وپس ازدستگیری و محاکمه او چون معلوم شد که وی محرك اصلی این زدوخورد ها بوده بلافاصله بیندر عباس تبعید گردید.

انتخابات اطاق بازرگانی

علت دیگر بروز این تشنجات انتخابات اطاق بازرگانی شهرهای خوزستان است برسر این موضوع در شهر خرمشهر بین مردم ورؤساء ادارات اختلاف شدیدی ایجاد شده که دامنه آن هنوزهم ادامه دارد، ازطرف دیگر گویا فرماندار خرمشهر درصدد برآمد جلال موقر شهردار انتخابی مردم را که خدماتی کرده تغییر دهد و حال آنکه مردم با این مخالفند ــ اینموضوع و همچنین مسئله انحلال اطاق بازرگانی بین تجار دو دستگی و اختلاف ایجاد کرده و درنتیجه بر ازدیاد تشنج در خوزستان افزوده است

دستگیری مایر عبدالله

موضوع دیگر قضیه بازرسی از انبار «مایر عبدالله» تاجر کلیمی معروف است که آنهم سروصدای زیادی درخوزستان براه انداخته، زیرا در انبار مزبور قریب چند میلیون تومان از اموال مسروقه شرکت نفت وسی گلوله توپ ۱۰۵ کشف گردیده و شایع است مشارالیه یکی ازعمال انگلیس در خوزستان است، زیرا وجود گلوله‌های توپ این شایعه را که انبار او مرکز پخش اسلحه و مهمات انگلیسها است» تقویت میکند بعلاوه مایر عبدالله مبلغ دو میلیون تومان بدهی خود بابت حقوق کارمندان و کارگران انبار را نپرداخته و قصد فرار از ایران را داشت، ولی مأمورین دولت وقتی از این امر اطلاع یافتند بلا فاصله فرار باز داشت او را صادر کردند، ولی مایر عبدالله بوسیله دوتن از مأمورین دولت ازاینموضوع مطلع شد و بتهران فرار کرد، اما در تهران نیز هنگامیکه درهتل دربند بود دستگیر شد، جریان دستگیری او از اینقرار است: مایر عبدالله پس از اینکه از خرمشهر بتهران فرار میکند چند روزی در تهران مخفی میشود، ولی پس از چند روز بمهمانخانه دربند میرود. در اینموقع مأمورین باین امر پی میبرند و درنتیجه یك روز پس از توقف او در مهمانخانه دربند ازشعبه ۲٤ بازپرسی شرحی مبنی بر دستور توقیف مایر عبدالله باداره آگاهی نوشته میشود وقتی قرار توقیف بآگاهی میرسد آصفی رئیس اداره آگاهی سه نفر از مأمورین خودرا مأمور دستگیری مایر عبدالله میکند مأمورین آگاهی دوشبانه روز مهمانخانه دربند را تحت نظر میگیرند ولی موفق بدستگیری او نمیشوند، روز سوم یکی از مأمورین آگاهی بالباس بسیار شیك و چمدان زیبائی با اتومبیل کادیلاك سبز رنگ بمهمانخانه دربند میرود و در آنجا اطاقی اجاره میکند ــ وی در آنجا تمام حرکات و رفتار مایر عبدالله را زیر نظر میگیرد و درنتیجه اطلاع حاصل میکند که قصد دارد فردا صبح زود با هواپیما از ایران خارج شود

صبح روز بعد همینکه مایر عبدالله میخواهد از مهمانخانه دربند خارج شود سه نفر از مأمورین آگاهی که در مهمانخانه بوده اند اورا توقیف میکنند

مایر عبدالله بهریك از مأمورین هزار تومان رشوه میدهد و میگوید «تا چند دقیقه مرا ندیده بگیرید و بگوئید اورا پیدا نکردیم» ولی مأمورین آگاهی از قبول پول سر باز زده واظهار میدارند «این پول را درزندان بایستی خرج کنید نه اینجا» مایر عبدالله درماشین نیز باز میکوشد مأمورین را اغفال کند ولی وقتی می بیند وعده‌های او درآنها اثر نمی بخشد، نزدیکیهای تهران بآنها میگوید شما نمیخواهید مرا آزاد کنید مانعی ندارد من این پول را چند برابر میکنم و باتید کفیل آزاد می شوم. وقتی اورا بشعبه ۲٤ باز پرسی بردند و توسط دادفر شروع ببازجوئی از او میشود، مایر عبدالله می فهمد که دادن پول و رشوه بی فایده است زیرا باز پرس در جواب اظهارات مایر عبدالله گفت فقط بادادن ده میلیون تومان وجه الضمان می توانید آزاد شوید، سپردن این رقم وجه الضمان در تاریخ قضائی ایران بی سابقه بوده است و چون مایر عبدالله نمی تواند این مبلغ را بپردازد لهذا درزندان میماند.

موضوع دیگر نگرانی ویأس مردم آبادان ازعدم پیشرفت کارهای دولت است زیرا مردم خوزستان باآن شجاعت و از خودگذشتگی که درمبارزه با استعمار انگلیس و همکاری بانهضت ملی ازخود بروز داده اند انتظار داشتند دولت توجه سریعتری بوضع زندگی آنها بکند

سرویس اتوبوسرانی و برق شهر آبادان که درتمام ایران ضرب المثل و نمونه بود ازچند ماه قبل بکلی فلج شده است.

بنابراین مجموع این اوضاع و احوال سبب شده است که برعدهٔ ناراضی ها در منطقه نفت خیز افزوده شود.

درچند ماه اخیر از تحریکات و تشبثات عمال انگلیس در خوزستان جلوگیری شده بود، بطوریکه هیچگونه تحریك و فعالیتی درآنجا دیده نمی‌شد اما ازچند هفته قبل مجدداً دربین عشایر مرزی افراد انگلیسی مشغول آمد ورفتند وعشایر را تحریك به اغتشاش وشورش می کنند، چنانکه درهفته گذشته میجر «کنالی» افسر جاسوس انگلیس درعراق باتفاق دونفر دیگر از دهلران تانهرخین در روی نوار مرزی با عشایر آن حدود ملاقات کرده ومذاکراتی نموده است. کنالی یکی از جاسوسان درمنطقه عشایری ومأمور تحریك کردهای عراقی وترك وایران است وی اکنون برای کمك به رئیس اداره پرت بصره که یك سرهنك انگلیسی است ودرتحریکات خوزستان دست دارد بمنطقه مرزی باختر خوزستان آمده است.

مصدق میخواهد بقیه از صفحه ۳

دکتر مصدق خواهش میکنند که هرطور صلاح میداند از حسین مکی که در مبارزه ملت ایران با بیگانگان سهم بسزائی دارد استمالت نماید و وسائلی را بر انگیزد که مکی بمجلس آید و استعفای خود را مسترد دارد و مانند سابق درتقویت دولت برای پیروزی ملت ایران بکوشد.

آقای دکتر مصدق بایك خنده طولانی اظهار داشته است مکی فرزند من است و تابحال مکی چندین بار قهر کرده و خودش دو باره آشتی کرده است و این بار نیز خواهد آمد و آشتی خواهد کرد و درضمن خدمات آقای مکی را به نهضت ملی ایران ستوده است. در کریدورهای پارلمان اظهار عقیده شده است که چون وکلای نزدیك بآقای دکتر مصدق تا کنون چندین بار برای انصراف مکی از استعفا بمنزل ایشان رفته‌اند میرسد که آقای دکتر مصدق نیز شخصاً مایلند که مکی مجدداً بمجلس برگردد.

مخالفین دولت بخصوص کسانی که باتجدید اختیارات مخالف هستند تلاش قابل ملاحظه‌ای برای برگشت وی بمجلس میکنند زیرا امیدوارند که بتوانند مکی را که وجهه خوبی نزد مردم دارد درمخالفت بادولت پیشقدم سازند وخود در لوای مخالفت وی بتوانند بفعالیت بر علیه دولت ادامه دهند.

نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نیز برای اینکه آقای مکی استعفای خود را پس بگیرد بسیار کوشیده‌اند و بالاخره بامذاکراتی که آقای مهندس رضوی نایب رئیس مجلس شورایملی بعمل آورد مکی حاضر شد از استعفا منصرف شود.

مردم پایتخت در ملاقات‌هائی که از مکی بعمل آورده‌اند ازوی خواسته‌اند که بمجلس مراجعت کند وهمچنین گفته‌اند که مکی حق ندارد وکالت موکلین خود را که تا خاتمه دوسال باو تفویض شده است ارها نماید.

اگر تشنج در خوزستان ادامه یابد، و از طرف دولت اقدام جدی برای رفع بحران بعمل نیاید تاسیسات نفت در خطر خواهد بود

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

جواب بمخالفین دکتر مصدق

بقیه از صفحه ۲

میگوئید کافی نیست و باید این وضع همینطور ادامه یابد. اگر بمصدق ایراد بگیرید که چرا خوب نجنبیدی و جلو این ولگردها و اغتشاش طلب ها را نگرفتی و انضباط و نظم را بتمام معنی مستقر نساختی حرفی حسابی بود ولی، شاید جواب میداد از ترس شما.

ملتی که مصدق را میخواهد عاشق پاکبازی و معصومیت او است. نقصی هم که در مصدق سراغ دارد اینست که هنوز براوضاع مسلط نشده و امنیت تام و تمام باو نداده است.

مردم چیزهائی درمصدق سراغ دارند و می پسندند که درعرف سیاست و پیش سیاستمداران ارزش ندارد؛ مردم علم حاصل کرده اند که مصدق دزد نیست واز دزد حمایت نمی کند؛ با بیگانه مربوط نیست واز بیگانه پرستان بدش می آید. همین دو صفت کافی است که باو پناه برند، اورا دوست بدارند. اگر همراه این و صفت امنیت هم آورده بود و سر گردنکشان راخم کرده بود و بمردم مجال داده بود که لقمه نانی بدست آورده بآسایش بخورند او را می پرستیدند و این کار را خواهد کرد.

چون صاف وصریح باید گفت اگر بدست مصدق بی طمع وطن پرست سواددار نشود امنیت بوجود آورد و آبادی وعمران کرد و شالوده اساسی استقلال ایران را ریخت باید دست توسل بدامان کمونیست زدو ازآن انضباط و قدرت امنیت طلبید چون با هر نوع رژیم ووضعی میشود ساخت مگر هرج ومرج واغتشاش.

شماها که بامصدق آمده اید باید تحت ریاست واداره وحکم اوعمل کنید؛ مگر مثل زمان حمله اسکندر است ومملکت خارجی را فتح کرده اید و اسکندرمرده است که افسرانش کشوررا بین خود قسمت نمودند وشمادعوی کم و زیادداريد؟

اصل اینست که باوضع فعلی واغتشاش وهرج ومرجی که وجود دارد وجود یکنفر که بتواند زود تصمیم بگیرد وفوری عمل کند ومجال نفاق و اختلاف به پیروان مسلك های مختلفه ندهد که اغراض وامیال خود را وسیله مبارزه نمایند لازم است و صالح ترین فرد برای این نظر شخص دکتر مصدق است میگوئید نه؟ آن شخصی راکه سراغ دارید نشان دهید، والا بحث دیگر نداریم اطراف مملکت مارا مللی گرفته اند که زود تصمیم میگیرند زودعمل می کنند ودچار هرج ومرج نمایستند برای مقابله باآنها ماهم ناچاریم تجهیز کنیم.

غیراز مصدق دیگری درتمام کشور صاحب این وجهه و اعتبار نیست وطن پرستی حکم می کند همه گرد او جمع شوند و از او حمایت نمایند.

شرح عکس پشت جلد

«نگاهی بگذشته» قیافه های مختلف دکتر مصدق در موقع لیدری اقلیت مجلس، درموقع دریافت فرمان نخست وزیری، و حالا که اختیارات تام میخواهد جالب و تماشائی است.

ما در ایام از عرضه نمودن فرزندانی که بتوانند همراه قافله زمان سفر کرده در هر منزل بمقتضای عصر تحولی بوجود آورده منشاء آثاری باشند اغلب عاجز و ناتوان است.

همه کس نمیتواند هم مرد پارلمان و انتقاد واداره کردن نمایندگان مجلس باشد، و هم رئس دولت و مرد مثبت و اهل عمل، در ممالك دیگر کار کردن آسان است چون مردم از جهة حزب دسته شده اند، ولی اینجا که هرکس هر وقت هرچه دلش خواست میکند، و هرچه بخواهد میگوید، وپای بست بهیچ چیز نیست و نمیشود روی هیچ کس حساب کرد، کار کردن خیلی مشکل است.

آنها که مدعی هستند دکتر مصدق با حمایت آنها روی کار آمده نگاهی بگذشته کنند وزندگی پر ماجرای این مرد رااز نظر بگذرانند تا متوجه شوند، در هرمرحله از زمان مصدق هر دلی را بازی میکرده علمدار و شاخص بوده و حقاً هم خوب از عهده نقش خود برآمده.

دکتر مصدق میوه کشته های پنجاه ساله خودرا می چیند وروی پای خود ایستاده و تا آنجا که چراغ بینائی سیاست روشنائی میدهد دیگری حریف او نیست و بر اوضاع و احوال مسلط می باشد.

مکی باید بمجلس باز گردد

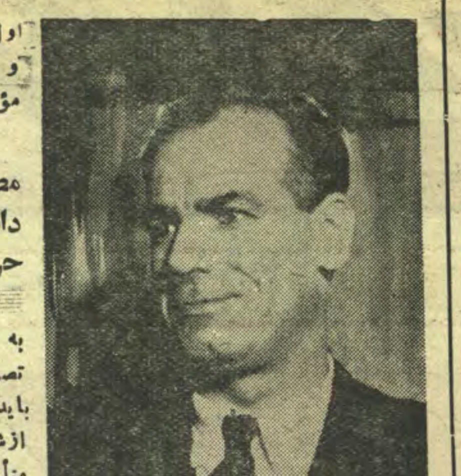

آقای حسین مکی نماینده اول تهران مردی وطن پرست و بدکتر مصدق علاقمند و مؤمن است.

او همانقدر که بدکتر مصدق ایمان و علاقه دارد شیفته آزادی و حریت است.

تصمیم ناگهانی مکی به استعفا از نمایندگی مورد تصویب مردم نیست، مکی باید بمجلس باز گردد اگر مکی از شنیدن جمله اختیارات تام متأثر نمیشد باید باو ایراد گرفت ولی باید باو گفت امانت را بدست مرد امین وطن پرستی میدهند؛ اختیارات را بدکتر مصدق میدهند نگران مباش. دکتر مصدق از همین افرادی که در رکاب او جهاد میکنند مؤمن تر پیدا نخواهد کرد نباید خدمات مکی را در راه آزادی وملت از نظر دور بدارد **جای مکی درخانه ملت است**

مکی باید بمجلس باز گردد

در پشت پرده سیاست

بقیه از صفحه ۲

انتخابات باین زودی شروع نمیشود، دکتر مصدق بدست خود درتمام کشور آتش روشن نمیکند، باهمین عده کجدار ومریز بسر میبرد، تامشکلات سیاست خارجی کمتر شود.

دوستان مصدق باو حالی کرده اند که بستن مالیات سنگین فایده ندارد ومفاد ضرب المثل معروف است که گفته اند سنگ بزرگ نشانه نزدن است باید اصلاحات راتدریجی کرد و مردم را آرام آرام بمالیات دادن عادت داد.

مردم تهران نه از دکتر مصدق میگذرند و نه مکی را از دست میدهند، بالاخره مکی را بمجلس می آورند وروابط اورا هم بامصدق اصلاح میکنند.

شخص آیة الله کاشانی غیر از دار و دسته کاشانی است اگر بگذارند، این مرد روابط خود را با مصدق اصلاح میکند. آنقدر مرم دار و خوش خلق است که با مهربانی مار را از سوراخ بیرون می آورد وآنقدر شخصاً قانع و درویش است که باهمه چیز میسازد.

پس از گرفتن اختیارات، دکتر مصدق تجدید نظری در کابینه خودمی کند تادست توده ایهارا کوتاه تر کند والتیامی بجراحات قلوب وافکار عمومی بنهد، مصدق کسی نیست که خودرا دست بسته تسلیم اطرافیان خود کند.

نخست وزیر مجبور میشود چرخهای شهرداری را روغن بزند تابگردش بیفتد.

پس از گرفتن اختیارات اولین کار دولت رفع شر این نره خرها است که باسم گدائی در کوچه وخیابان مزاحم عامه هستند چون هر کس رفع این ابتلا را ازجامعه ننماید درافکار عمومی صاحب وجهه نخواهد ماند.

ورثهٔ دریابیگی و شیلات

خبرنگار تهران مصور اطلاع میدهد که دو هفته پیش ورثهٔ دریابیگی شرحی بنخست وزیر نوشته، وطبق مدارکی که دردست دارند تقاضا کرده اند که بمطالبات آنها از شیلات رسیدگی شود. ورثهٔ دریابیگی طبق این مدارك و اسناد ازسال ۱۹۱۶ تاکنون خود را طلبکار میدانند و مطالبات آنان عبارتست از مبلغ چهار صد هزار تومان که بعنوان قرض به «لیانوزوف ها» دادند، و بار دیگر مبلغ سی هزار منات طلا برای ایجاد تشکیلات شیلات پرداختند، بعلاوه عوائد دو سهم از مجموع سهام شرکت را بانضمام سود بیست و پنج ساله آن که جمعاً درحدود پانزده میلیون تومان میشود مطالبه کرده اند ورثه دریابیگی درپایان نامه خود متذکر شده اند که حاضرند کلیه حقوق خود را بدولت واگذار کنند ودرازاء آن مبلغی پول یاخالصه بایشان داده شود. بقراراطلاع نخست وزیر بوزارت خارجه دستور داده است که دراین مورد رسیدگی کرده و نتیجه را گزارش دهد.

در زیر ذره بین

بقیه از صفحه ۲

قانون مطبوعات تعدیل میشود

دیروز عصر در منزل نخست وزیر جلسه ئی با حضور تنظیم کنندگان قانون مطبوعات، و بعضی ازمدیران جراید تشکیل شد، و درباره تعدیل و تصحیح قانون جدید مطبوعات مذاکراتی بعمل آمد، بقراراطلاع در این جلسه درباره «اعتبار بانکی» صحبت شد و گویا قراراست موضوع اعتبار بانکی ازقانون مطبوعات حذف شود، زیرا اعتبار بانکی مخصوص بازرگانان است و بانک ملی فقط بتجار اعتبار بانکی میدهد، درباره توقیف قبل ازمحاکمه جرائد نیز گویا نخست وزیر قصد دارد این ماده را تعدیل کند.

نفت ایران در کنفرانس اسلامی

قرار است سومین کنفرانس اقتصادی اسلامی بزودی درقاهره یادمشق تشکیل شود اولین جلسه کنفرانس اقتصادی اسلامی در کراچی و دومین جلسه آن سال گذشته درتهران منعقد گردید. گذشته از هیئت نمایندگی ایران، دول لبنان، سوریه، عربی سعودی، مصر افغانستان عراق، ترکیه واندونزی نیز در این کنفرانس شرکت خواهند کرد یك خبرموثق حاکیست که هیئت نمایندگی ایران دراین کنفرانس برای فروش نفت ایران و پشتیبانی ممالك اسلامی از نهضت ملی ایران فعالیت هائی مبذول خواهد داشت.

ملاقات سفیر کبیر ایران

روز چهارشنبه گذشته، درقاهره مسعود معاضد، سفیر کبیر ایران درمصر بامحمود فوزی وزیر امورخارجه مصر ملاقات کرد. محمود فوزی که تاچندی پیش عهده دار سفارت کبرای مصر درلندن بود اخیراً بسمت وزارت امورخارجه مصر منصوب شده است.

دراین ملاقات مسعود معاضد حامل پیامی ازطرف دولت ایران بود درپیام مزبور دولت ایران ازدولت سرلشکر محمد نجیب خواسته است که درقضیه نفت و نهضت ملی ایران پشتیبانی جدی تری ازایران بعمل آورد.

تشکیل کنگره حزب ایران

ازروز یکشنبه هفته گذشته کنگره سالیانه حزب ایران تشکیل شد وتافردا ادامه دارد. دراین کنگره اعتبارنامه ۳۵ نفر ازنمایندگان شهرستانها مطرح و مورد تصویب قرار گرفت، فقط اعتبارنامه موسوی نماینده رشت رد شد، درکنگرهٔ حزب دکتر سنجابی بسمت ریاست کنگره انتخاب شد وقرار است درباره خط مشی سالیانه حزب، انتخاب اعضاء کمیته مرکزی وهیئت عالی وهیئت نظارت و اصلاح بعضی از مواد اساسنامه حزب تصمیمات لازم اتخاذ شود، نخستین کار کنگره اخراج سه نفر ازاعضاء برجسته حزب «نخشب، مرجانی، وصمیمی» و بازگرداندن «رازی، و نوشین» بوده است.

جنگ رادیوئی

بقراراطلاع مدتیست که جنگ رادیوئی شدیدی ازطرف رادیوهای خارجی بارادیو تهران آغازشده است. خبرنگار ما دراین باره اطلاع میدهد که مدتیست هر روز از ساعت دو بعد از ظهر که مطالب تبلیغی در رادیو تهران خوانده میشود و سپس اخبار ایران منتشر میگردد امواج رادیوئی ناشناسی بشدت رادیو تهران رامیکوبد و بافرستادن پارازیت های بسیار قوی مانع نشر خبر های ایران میشود.

یك مقام مطلع در این باره گفت اززمانی که شاهرخ رئیس تبلیغات وقت حملات شدیدی علیه روسها کرد رادیو تهران موردحمله امواج مغرب یك فرستنده ناشناس واقع گردید و این امر هنوزهم ادامه دارد. ولی برخی از مسئولین امر معتقدندچون بیش ازیکسال ونیم است که مطالب و بحث های شدیدی علیه انگلستان در رادیو تهران منتشر میشود و این انتشارات موجب تحریك وطغیان سایر مردم خاورمیانه شده است ازاین رو انگلیس ها باین مبارزه منفی دست زده اند

فرار یکی از اتباع شوروی بایران

چندروز قبل یکی از کسبه شهر «داش برون» واقع درترکستان شوروی بایران پناه آورد وخودرا تسلیم مرزبانی «بیات حاجی» در گرگان کرد، وی درشهر داش برون گوشت فروش بود واخیراً بعنوان سوء استفاده ازاموال دولتی توسط مأمورین شوروی بازداشت گردید وپس ازمحاکمه به ۱۷ سال حبس محکوم شد. چون وی مرگ خود رادرزندان حتمی میدانست ازاین رو مبادرت بفرار کرد و بایران پناهنده شد

شده و بحرین را متعلق بخود میدانند و میگویند چون آبهای خلیج فارس بین ایران و جزایر بحرین فاصله انداخته، باینجهت این مجمع الجزایر نمیتواند بایران تعلق داشته باشد!!.

خیلی عجیبست که انگلستان با آنکه در آنسوی دریای مانش قرار دارد، و کوهها وصحراها و دریاها بین جزیره انگلیس و جزایر بحرین جدائی انداخته و هزاران کیلو متر بین آنها فاصله است خودرا مالك بحرین میداند، ولی ایران که زیر گوش بحرین است حق ندارد با در دست داشتن صد ها مدرك وسند سیاسی و تاریخی و جغرافیائی این مجمع الجزایر را متعلق بخود بداند

مقدمه طوفان

دیگر در ایران کسی نیست که در باره بحرین وتجزیه ناپذیر بودن آن با ایران تردیدی داشته باشد. ملت ایران همیشه بحرین راجزو خوددانسته و میداند، باینجهت تصور نمیکنیم بصلاح «صوت البحرین» باشد که در برابر ما طبل جنگ بکوبد، و از ستون پنجم ایران سخن بگوید... زیرا اینها خود همان کسانی هستند که بحرین را قربانی منافع انگلستان میکنند، اینها همان کسانی هستند که جیب مردم بحرین را میدزدند ومحتویات آنرا بانگلیسها تحویل میدهند، بر پیشانی آنها مهر بیگانه پرستی خورده و آنوقت خود را

صوت البحرین

بقیه از صفحه ۵

داشته باشند، زمزمه های مخالفی که علیه آنها بلند شده مقدمه طوفانهای سهمگینی است که در آینده علیه غاصبین بحرین خواهد وزید، اینان حق دارند وحشت زده و نگران باشند، زیرا باید روزی این خانه را بصاحب اصلیش باز گردانند واین روز نزدیك خواهد بود. سختگیری نسبت بایرانیان مقیم بحرین بشدت تلافی خواهد شد، هیچ مقام، هیچ مرجع، وهیچ کسی حق ندارد کوچکترین اهانتی باتباع ایران دربحرین بکند، فراموش نشود هر قدمی که

باعکس العمل شدید مواجه خواهد گشت. تصمیم ملت ایران برای باز گرداندن بحرین بایران تزلزل ناپذیر است. بنابراین صوت البحرین نباید بی جهت مشت بر سندان بکوبد، وطبل میان تهی بنوازد. ما تصمیم داریم بحکومت جابرهٔ ۱۳۰ ساله بریتانیا و شیوخ جیره خوار آن خاتمه دهیم، پایه های حکومت خاندان آل خلیفه موریانه خورده وبزودی فرو خواهد ریخت و ما اطمینان داریم همانگونه که پای انگلیسها را ازآبادان کندیم، پای غاصبین بحرین را نیزاز این مجمع الجزایر خواهیم کند.

تشکر و معرفی یك پزشك هنرمند

برهرفردی از افراد ملت واجب است که در اموراجتماعی آنچه که بنظرش خوب می آید تحسین کند و از آنچه بد است انتقاد نماید. روی این اصل مسلم اگر دولتهای ما ازافراد خادم تشویق میکردند وخائنین را کیفر میدادند وضع کشوربدینصورت نبود.

لذا نگارنده که مدت ده سال دراثر خرابی

قدسی استاد دندان پزشکی مراجعه کردم و ایشان در مدت خیلی کم، بدون هیچگونه درد ومزاحمتی دندانهایم راکشیده ودندان گذارده اند اینك بدینوسیله ازایشان تشکرمیکنم وبعموم هم میهنان توصیه مینمایم که ازاین پزشك عالیقدر استفاده کنند. ضمناً از زحمات **آقای دکتر نوتاش** پزشك فنی مطب مزبور بینهایت سپاس گزاری میکنم

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

خواندنیها

تکشماره ۶ ریال

جمعه بیست وششم دی ماه ۱۳۳۱

شماره ۴۹۳

نگاهی بگذشته

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

MANCHESTER 1824
The University of Manchester

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک, لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing

بر اساس این مقررات, هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

This content downloaded from
88.166.170.219 on Mon, 15 Jan 2024 14:53:07 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms